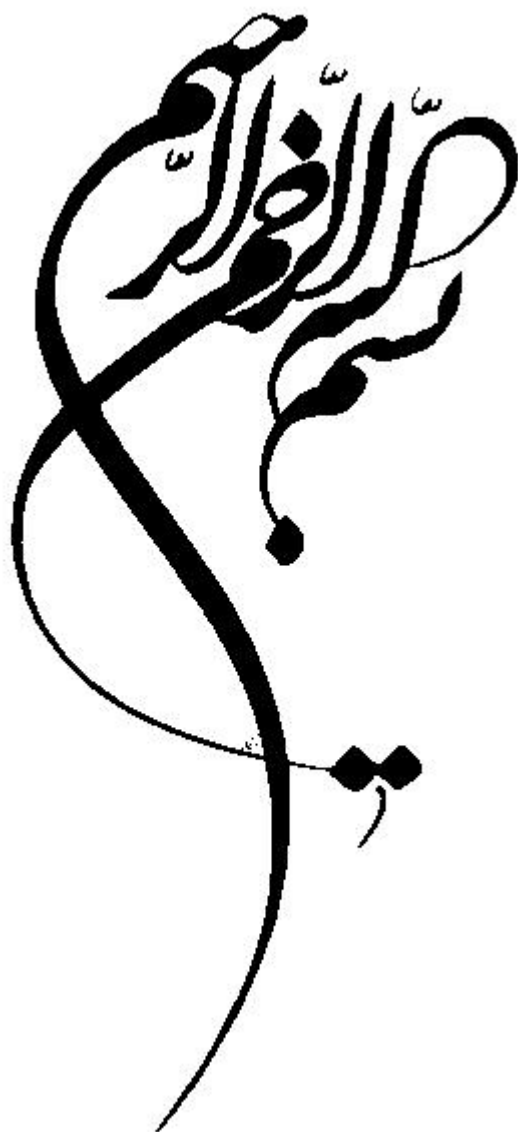




# عرفان اسلامی جلد 11

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 7

عرفان اسلامی جلد یازده

## باب 64

در آداب امر به معروف و نهی از منکر

قال الصادق عليه السلام:

مَنْ لَمْ يَنْسَلِخْ مِنْ هَوَاجِسِهِ «1» وَلَمْ يَتَخَلَّصْ مِنْ آفَاتِ نَفْسِهِ وَشَهَوَاتِهَا وَلَمْ يَهْزِمِ الشَّيْطَانَ وَلَمْ يَدْخُلْ فِي كَنْفِ اللَّهِ وَتَوْحِيدِهِ وَأَمَانِ عِصْمَتِهِ لَا يَصْلُحْ لِأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْنِي عَنِ الْمُنْكَرِ لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَكُلَّمَا أَظْهَرَ يَكُونُ حُجَّةً عَلَيْهِ وَلَا يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ] «2».

وَيُقَالُ لَهُ: يَا حَائِثُ أَتَطَالِبُ خَلْقِي بِمَا خُنْتُ بِهِ نَفْسَكَ وَارْحَيْتَ عَنْهُ عِنَانَكَ؟

روى أَنَّ أَبَا ثَعْلَبَةَ الْخُسَيْنِي سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ: [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ] «3».

قال صلى الله عليه وآله: وَأُمِرُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ حَتَّى إِذَا رَأَيْتَ شُحًّا مُطَاعاً وَهَوًى مُتَّبَعاً وَاعْجَابَ كُلِّ ذِي رَأْيٍ بِرَأْيِهِ فَعَلَيْكَ بِنَفْسِكَ وَدَعْ عَنْكَ أَمْرَ الْعَامَّةِ.

وَصَاحِبُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ يَحْتَاجُ أَنْ يَكُونَ عَالِماً بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَارِغاً مِنْ خَاصَّةِ نَفْسِهِ بِمَا يَأْمُرُهُمْ بِهِ وَيَنْهَاهُمْ عَنْهُ نَاصِحاً لِلْخَلْقِ رَحِيماً بِهِمْ رَفِيقاً

(1) - در نسخه عبدالرزاق لاهیجی «هوی حسنه» آمده است.

(2) - بقره (2): 44.

(3) - مائده (5): 105.

## عرفان اسلامی، ج 11، ص: 8

دَاعِيَا هُم بِاللُّطْفِ وَحُسْنِ الْبَيَانِ، عَارِفَا بِنَفَاوَتِ اخْلَامِهِمْ لِيُنْزَلَ كُلاًّ مَنْزِلَتُهُ، بِصَبْرٍ بِمَكْرِ النَّفْسِ وَمَكَايِدِ الشَّيْطَانِ، صَابِرَا مَا يَلْحَقُهُ، لَا يُكَافِيهِمْ بِهَا وَلَا يَشْكُو مِنْهُمْ وَلَا يَسْتَعْمِلُ الْحَمِيَّةَ وَلَا يَتَعَلَّظُ لِنَفْسِهِ جُرْداً بَيْنَهُ لِلَّهِ تَعَالَى، مُسْتَعِينَا بِهِ وَمُتَّبِعَا لِثَوَابِهِ، فَإِنْ خَالَفُوهُ وَجَفَوُهُ صَبَرَ وَإِنْ وَافَقُوهُ وَقَبِلُوا مِنْهُ شَكَرَ، مُفَوَّضَا أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى نَاطِرَا إِلَى عَيْبِهِ.

## عرفان اسلامی، ج 11، ص: 9

[مَنْ لَمْ يَنْسَلِخْ مِنْ هَوَاجِسِهِ وَلَمْ يَتَخَلَّصْ مِنْ آفَاتِ نَفْسِهِ وَشَهَوَاتِهَا وَلَمْ يَهْزِمِ الشَّيْطَانُ وَلَمْ يَدْخُلْ فِي كَنْفِ اللَّهِ وَتَوْحِيدِهِ وَامَانِ عِصْمَتِهِ لَا يَصْلُحْ لِلْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ]

## امر به معروف و نهی از منکر

امام صادق علیه السلام در این بخش به دو مسئله بسیار مهم امر به معروف و نهی از منکر که برای حیات معنوی و تربیتی فرد و خانواده و جامعه به منزله روح برای جسم و خورشید برای موجودات زنده است اشاره دارند.

امر به معروف و نهی از منکر در کارگاه با عظمت عقل دو واجب عقلی و در میدان فقه دو واجب شرعی و در جو جامعه دو واجب اجتماعی و انسانی است.

اگر امر به معروف و نهی از منکر نمی بود، امروز از فرهنگ سعادت بخش الهی در روی زمین خبری نبود.

اهل خدا در بعضی از اوقات با این که می دانستند امر به معروف و نهی از منکر برای آنان ضرر مالی و گاهی ضربه جانی دارد، ولی به خاطر اهمیت این دو اصل الهی که به غلط آن را فرع نامیده اند خود را در اجرای این دو حقیقت به هر آب و آتشی می زدند و از هیچ قدرتی به خود هراس راه نمی داده و نمی ترسیدند.

## عرفان اسلامی، ج 11، ص: 10

## هدف بعثت انبیا

هدف از بعثت پیامبران و امامت امامان تربیت بشر و رشد انسان و کمال بنی آدم بوده و انبیای بزرگ حق و عاشقان حضرت معبود، در این راه از هیچ کوششی دریغ نورزیده و از انسانها توقع اجر و مزدی جز آراسته شدن آنان به واقعیت‌های الهی و به دست آوردن خیر دنیا و آخرت نداشتند.

فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَمِنْ عُهْدِهِ إِلَى عُهْدِهِ وَمِنْ طَاعَةِ عِبَادِهِ إِلَى طَاعَتِهِ وَمِنْ وِلَايَةِ عِبَادِهِ إِلَى وِلَايَتِهِ «1».

خداوند بزرگ، محمد صلی الله علیه و آله را در میان جامعه انسانی به حق برانگیخت تا بندگان را از بندگی قلدران و زورمندان به بندگی حق هدایت کند و از تعهدات طاغوتیان به پیمان‌های الهی رهنمون گردد و از پیروی ستمگران به پیروی خدا برساند و از حکومت ننگین ظالمان به حکومت الهی راهنمایی فرماید.

این هدف مقدس - که عبارت بود از آزادی انسان از تمام قیود هوای نفس طاغوت و طاغوتیان و شیاطین و زورمداران - جز با امر به معروف و نهی از منکر قابل تداوم نبود و در عین این که این دو حقیقت در گرو مایه‌های سنگین بود ولی عاشقان حضرت دوست فقط و فقط به خاطر خدا و زنده ماندن اهداف انبیا و امامان و آزادی انسان، دست از امر به معروف و نهی از منکر برنداشتند و در این راه در برابر ضربه‌های مالی و جانی و دچار شدن به زندان‌ها و تبعیدها پایداری و

---

(1) - الکافی: 8/ 386، خطبة لأئمة المؤمنين عليه السلام، حدیث 586؛ بحار الأنوار: 367/ 74، باب 14، حدیث 34.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 11

ایستادگی کردند تا دین خدا امروز بدست اهل زمین برسد و فردا هم در اختیار اهل زمین قرار بگیرد.

مسئولیت الهی امر به معروف و نهی از منکر بر عهده کلیه مسلمانان اعم از مرد و زن ثابت است و از برکت این دو واقعیت است که برای جامعه در برابر تمام آلودگی‌ها مصونیت ایجاد می‌شود و راه آراسته شدن به حسنات به روی همه مردم باز می‌گردد.

بر تمام مرد و زن مسلمان است که همانند انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام و اولیا و عاشقان به این دو حقیقت بنگرند و برای لحظه‌ای از ادای این دو تکلیف باز نمانند که زیان و ضرر تعطیل این دو وظیفه قابل جبران نیست.

قرآن مجید و روایات و اخبار، برای این دو واجب الهی اهمیت بسیاری قائلند.

جامعه بدون امر به معروف و نهی از منکر جامعه‌ای بی‌جان و حیات آن جامعه حیاتی ابلیسی و مردم آن جامعه مردمی بی‌قدر و قیمت‌اند.

پاکان راه حق در عین این که اطمینان و یقین داشتند در راه امر به معروف و نهی از منکر باید از جان و مال مایه بگذارند و به انواع مشکلات و سختی‌ها دچار شوند، دست از ادای این دو تکلیف بر نمی‌داشتند و برای اعتلای کلمه حق با تمام توان و قدرت می‌کوشیدند و با تمام وجود در برابر ناپاکان و غافلان و بی‌خبران خروش بر می‌داشتند.

امام صادق علیه السلام در ابتدای این روایت می‌فرماید:

هرکس از آفات نفسانی و هواجس درونی و خطرات و مهلکات باطنی خلاصی نیافته و خود را از رذایل نجات نداده و به حسنات الهی آراسته نکرده، شیطان رحیم و آن دیو لعین را از خود نرانده و در کنف حمایت حق و فضای با عظمت توحید و امان عصمت حق که همانا ایمان قوی و عمل صالح و تقوای از محرمات است

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 12

وارد نشده صلاحیت امر به معروف و نهی از منکر ندارد.

اول باید به نصیحت خود برخاست، ابتدا باید ظاهر و باطن خود را اصلاح کرد، سپس قیام به این دو وظیفه واجب نمود که آلودگان و ناپاکان نمی‌توانند آن چنان که باید در دیگران اثر مثبت بگذارند، گرچه می‌توانند برای اهل دل عبرت و پند باشند، چنان که نقل است به لقمان حکیم آن انسان بیدار و آزاده گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان که دیدم کردار و رفتارشان مورد نفرت مردم بود، من از همان کردار و رفتار دوری گزیدم!

### اصلاح نفس

مسئله صلاح و سداد و اصلاح نفس و آراستگی درون از ابتدای حیات مورد توجه بیداران راه حق بود، آنان با تکیه بر معارف الهی راه رسیدن به معراج آدمیت و انسانیت را تزکیه نفس می‌دانستند.

نفس اگر اصلاح نشود، آدمی را به تمام گناهان و معاصی سوق داده و تبدیل به دری خواهد شد که به روی جهنم باز می‌شود.

اگر نفس را رها کنیم و به تصفیه و تزکیه آن برخیزیم، به مانند تنور جهنم از چیزی سیر نخواهد شد و فریاد هَلْ مِنْ مَزِيدٍ خاموش خواهد گشت.

[يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتَ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ] «1».

[یاد کن] روزی را که به دوزخ می‌گوییم: آیا پر شدی؟ می‌گوید: آیا زیادت‌تر از این هم هست؟

آری، اگر نفس اصلاح نشود و در مدار تصفیه و تزکیه قرار نگیرد، به مانند جهنم

(1) - ق (50): 30.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 13

می‌شود که از هیچ چیز سیر نشود و میلیارد‌ها گناه معده او را پر نکند و تا لحظه آخر عمر فریاد هَلْ مِنْ مَزِيدٍ گوش فلک را کر کند.

نفس را با غیر خدا معامله نکنید و این حقیقت وجودی را از مدار حق خارج ننمایید و روح قدسی و ملکوتی وجود خویش را به کدورت گناه و غفلت آلوده نکنید که زیان این امور در دنیا و آخرت قابل جبران نیست.

حکیم فرزانه، الهی قمشه‌ای می‌گوید:

نیکی و دانشوری است مایه هر سروری

پاکی و روشن دلی است پایه کاخ بهشت

زهر نبخشد تو را در عوض شکری

نوش بداندیش خلق نیش بود ای رفیق

از بی تهذیب روح سخت به خواب اندری

این همه در راه تن در تـك و تازی ولی

روح که چرکین شود از نفس طاهری

جسم چه گردد پلید شسته شود ز آب پاک

جان پلید ای دریغ گو به کجا میری

جامه و تن را در آب شستی و پاکیزه گشت

## پیروی از هوای نفس

صاحب کتاب «انسان الکامل» می گوید:

ای درویش! بسیار از آدمیان صورت آدمیان دارند، اما معنی آدمیان ندارند، از حساب بهایمند و صفات و افعال بهایم در ایشان ظاهر است.

ای درویش! علامت آدمی چهار چیز است! اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق

## عرفان اسلامی، ج 11، ص: 14

نیک و معارف، هر که این چهار چیز دارد آدمی است و هر که ندارد نه آدمی است، هر که این چهار چیز به کمال رسانید او انسان کامل است.

برای ترکیه نفس و تصفیه قلب و عروج به مراتب عالیه آن راههایی است که جز با سیر و حرکت در آن راهها وصول به آن مراتب ممکن نیست.

کوشش و زحمت در این مرحله، جهاد اکبر و بالاترین عبادت و دارای بهترین اجر و ثواب اخروی است.

کسی که نفس و هوا بر او غالب است، از تمام آن حقایق و مدارج و مراتب و ثوابها محروم و برای ابد در مرتبه حیوانیت باقی است و شکی در این مسئله نیست که پیروی از هوا و هوس و شهوات و غرایز خارج از حدود الهی از اقسام شرک خفی است.

## هوای نفس در آیات و روایات

[أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ] «1».

پس آیا کسی که معبودش را هوای نفسش قرار داده دیدی؟ و خدا او را از روی علم و آگاهی خود [بر این که شایسته هدایت نیست] گمراه کرد، و بر گوش و دلش مُهرِ [تیره بختی] نهاد، و بر چشم [دلش] پرده‌ای قرار داده است، پس چه کسی است که بعد از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر [حقایق] نمی‌شوید؟

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

(1) - جاثیه (45): 23.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 15

أَنَّ أَشَدَّ مَا اخَافُ عَلَيْكُمْ خَصْلَتَانِ اتَّبَاعُ الْهُوَى وَطُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتَّبَاعُ الْهُوَى فَأِنَّهُ يَغْدِلُ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَأِنَّهُ يُورِثُ الْحُبَّ لِلدُّنْيَا «1».

شدیدترین چیزی که نسبت به آن بر شما ترس دارم دو چیز است: پیروی هوا، و درازی آرزو. اما پیروی از هوا چهره حیات را از حق برمی‌گرداند، اما درازی آرزو مورث عشق شدید به دنیا است، عشقی که شما را از توجه به حضرت حق بازداشته و عاقبتش جهنم و عذاب ابدی است.

تا از این رسم مجازی نگذری

از حقیقت بر تو نگشاید دری

ترك نفس و ترك مال و ترك جان

این سه اول منزل است در وصل جان

مجاهده با نفس در آیات و روایات

آن کس که در راه خدا و برای خدا به مجاهده با نفس برخیزد به مقام قرب وصل می‌رسد و متمکن در معراج انسانی می‌شود و از کمالات و مدارج معنوی بهره‌ور می‌گردد و خیر دنیا و آخرت هم چون باران بهاری به سویش سرازیر می‌شود.

در این زمینه به آیاتی از قرآن مجید عنایت کنید:

[وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ] «2»:

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم؛ و یقیناً خدا با نیکوکاران است.

(1) - لآلی الأخبار: 1/ 140؛ مسکن الفؤاد: 16.

(2) - عنکبوت (29): 69.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 16

[وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ] «1»:

و کسانی که هدایت یافته اند خدا بر هدایتشان افزوده و پرهیزکاری و تقوایشان را به آنان عطا کرده است؛

[إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى\* وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ] «2»:

آنان جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم.\* و دل هایشان را [با یقین به حقایق، محکم و استوار ساختیم.

[فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى\* وَ صَدَقَ بِالحُسْنَى\* فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى] «3»:

اما کسی که [ثروتش را در راه خدا] انفاق کرد و پرهیزکاری پیشه ساخت\* و وعده نیکوتر را [که وعده خدا نسبت به پاداش انفاق و پرهیزکاری است] باور کرد؛\* پس به زودی او را برای راه آسانی [که انجام همه اعمال نیک به توفیق خداست] آماده می کنیم.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: ما اخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ اِزْعِينَ صَبَاحاً اِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ «4».

رسول گرامی اسلام صلى الله عليه و آله می فرماید: عبدی در چهل روز، وجود خود را در ظاهر و باطن برای خدا خالص نکند مگر این که چشمه های حکمت از دلش بر زبانش جاری شود.

(1) - محمد (47): 17.

(2) - کهف (18): 13 - 14.

(3) - لیل (92): 5 - 7.

(4) - عیون أخبار الرضا: 69 / 2، باب 31، حدیث 321؛ بحار الأنوار: 242 / 67، باب 54، حدیث 10.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 17

نفس، حجاب بین عبد و حق

از بعضی عرفای بزرگ پرسیدند:

راه به سوی خدا کدام است؟ جواب داد: دو قدم: قدمی بر سر نفس و قدمی بر سر دنیا. چون این پاسخ به عارفی با معرفت تر و عاشق تر رسید فرمود: آنچه را خدا کوتاه کرده طولانی کردند، راه رسیدن به خدا يك قدم است و آن هم گذشت از خود که دنیا به واسطه نفس حجاب بین عبد و حق می شود.

الهی، آن عاشق فرزانه چنین سروده:

پیوسته نقش دیده دل کن رخ یار

چون در وطن باز آمدی ای جان همیار

مشکن تو عهد دوست را از امر شیطان

عهد خدا را ای بنی آدم نگهدار

خواهی سفر کردن به ملک جاودانی

چون از مسافر خانه دنیای فانی

ای مرغ لاهوتی به بال علم و ایمان

بر شاخه طوبای جنت پرفشانی

در هر صورت راه مجاهده با نفس وادار کردن خویش به ادای فرایض و ترك محرمات و آراسته شدن به حقایق اخلاقی است.

چون در این طریق قرار گرفتی صلاحیت برای امر به معروف و نهی از منکر پیدا می کنی و در این راه علاوه بر بیدار کردن مردم و مانع شدن از افتادن آنان در منکرات و هدایتشان به سوی خیر از ثواب عظیمی از طرف حق بهره مند خواهی شد، در این قسمت لازم است امر به معروف و نهی از منکر را در آئینه قرآن و روایات

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 18

مشاهده کنید، سپس شرح بقیه روایت «مصابح الشریعة» به خواست حضرت حق دنبال شود.

#### امر به معروف و نهی از منکر در قرآن

[وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] «1».

و باید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی خیر [اتحاد، اتفاق، الفت، برادری، مواسات و درستی] دعوت نمایند، و به کار شایسته و پسندیده وادارند، و از کار ناپسند و زشت بازدارند؛ و اینانند که یقیناً رستگارند.

[كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ] «2».

شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید، به کار شایسته و پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند و زشت باز می دارید، و [از روی تحقیق، معرفت، صدق و اخلاص] به خدا ایمان می آورید.

[لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ\* يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ\* وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ] «3».

(1) - آل عمران (3): 104.

(2) - آل عمران (3): 110.

یقیناً خدا آنان را مورد رحمت قرار می‌دهد؛ زیرا خدا توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.

[التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النََّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ] «1».

[آن مؤمنان، همان] توبه کنندگان، عبادت کنندگان، سپاس گزاران، روزه داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، فرمان دهندگان به معروف و بازدارندگان از منکر و پاسداران حدود و مقررات خداوند؛ و مؤمنان را [به رحمت و رضوان خدا] مژده ده.

[الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ] «2».

همنان که اگر آنان را در زمین قدرت و تمکن دهیم، نماز را برپا می دارند، و زکات می پردازند، و مردم را به کارهای پسندیده و می دارند و از کارهای زشت باز می دارند؛ و عاقبت همه کارها فقط در اختیار خداست.

[يَا بَنِي إِدْرِيسَ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] «3».

پسرکم! نماز را برپا دار و مردم را به کار پسندیده وادار و از کار زشت بازدار و بر آنچه [از مشکلات و سختی ها] به تو می رسد شکیبایی کن که این ها از اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

(1) - توبه (9): 112.

(2) - حج (22): 41.

(3) - لقمان (31): 17.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 21

مفاد آیات امر به معروف و نهی از منکر

از مجموعه این آیات مطالب زیر استفاده می شود:

1- / امر به معروف و نهی از منکر از واجبات حتمیه الهیه است.

2- / امر به معروف و نهی از منکر اخلاق انبیا و اولیا بود.

3- / نیکان عالم مردم را به ادای این دو وظیفه سفارش می کردند.

4- / رشد و کمال جامعه در گرو این دو اصل الهی است.

5- / رضایت و بهشت حق جزای آمرین به معروف و ناهین از منکر است.

6- / فرهنگ الهی با امر به معروف و نهی از منکر تقویت می شود و به موازات قدرت اسلام کفر و شرک ضعیف می گردد.

مسئله ایجاد زمینه برای پیاده شدن معروف و پیشگیری از منکر به اندازه‌ای اهمیت دارد که تارک آن در قرآن مجید ملعون شناخته شده است.

[لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ\* كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ] «1».

از بنی اسرائیل آنان که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند.

لعنت شدنشان برای این بود که [نسبت به فرمان‌های خدا و انبیا] سرپیچی داشتند و همواره [از حدود الهی] تجاوز می کردند.\* آنان یکدیگر را از کارهای زشتی که مرتکب می شدند باز نمی داشتند. مسلماً بد بود آنچه را انجام می دادند.

---

(1) - مائده (5): 78 - 79.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 22

آنان که آراسته به دو فضیلت امر به معروف و نهی از منکرند از نظر قرآن مجید اهل نجاتند.

[فَلَمَّا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ أَجْجِنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ] «1».

پس چون پندی را که به آنان داده شد، فراموش کردند [در لحظه نزول عذاب] پند دهندگانی که مردم را از بدی‌ها باز می داشتند، نجات دادیم و آنان را که ستم کردند به کیفر آن که همواره نافرمانی می کردند، به عذابی سخت گرفتیم.

قرآن مجید در تشویق به این حقیقت و وجوب و لزوم این دو واقعیت می فرماید:

[تَعَاوُنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوُنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ] «2».

و یکدیگر را بر انجام کارهای خیر و بهره‌رکاری یاری نمایید، و یکدیگر را بر گناه و تجاوز یاری ندهید.

معنای تعاون، کمک و تشویق و زمینه سازی و راه بازکردن برای خیر و خوبی است و بستن راه و کوبیدن زمینه برای شرّ و بدی است.

قرآن مجید به تارکین امر به معروف و نهی از منکر حمله سخت دارد آنجا که می‌فرماید:

[لَوْ لَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَانِيُّونَ وَ الْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ] «3».

---

(1) - اعراف (7): 165.

(2) - مائده (5): 2.

(3) - مائده (5): 63.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 23

چرا دانشمندان الهی مَسْلُک [و کاملان در دین] و عالمان یهود، آنان را از گفتار گناه‌آلود و حرام خواری باز نمی‌دارند؟ بسیار زشت است سکوتی که همواره پیش می‌گرفتند.

با توجه به این آیات بسیار مهم و لحن عجیبی که در این آیات هست، آیا فردی از مسلمانان می‌تواند خود را نسبت به این دو وظیفه الهی غیر مسؤول بداند؟!

چه نیکو مردمی هستند آنان که در هر زمان و هر کجا خود را برای اطاعت از حق حاضر می‌کنند و در این راه خوف و ترس نداشته و از ملامت هر ملامت‌کننده‌ای باک ندارند، راستی اگر در راه رضای دوست و اقامه دین او کمک به انبیا و امامان، سر انسان بر باد رود چه باک که هیچ مرگی شیرین‌تر و لذیذتر و پرمفعت‌تر از مرگ و شهادت در راه دوست نیست.

|                                   |                                        |
|-----------------------------------|----------------------------------------|
| مملکت شاه عشق جز دل درویش نیست    | دل بطلب کاینات مملکتی بیش نیست         |
| بگذرد از خویشتن در طلب روی یار    | هر که به جانان رسید معتقدی بیش نیست    |
| عشق بود کیش ما دولت این است و بس  | کافر بی دولت است آن که در این کیش نیست |
| در نظر هوشیار نیست عیان غیر یار   | این سخن آشکار درخور تفتیش نیست         |
| طالب دیدار دوست کی نگردد پیش و پس | در دل صاحب دل است در پس و در پیش نیست  |

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 24

|                                  |                                    |
|----------------------------------|------------------------------------|
| در تو اگر نیست دل منکر دلبر مباش | این دل مرد خداست جای بد اندیش نیست |
|----------------------------------|------------------------------------|

«1»

امر به معروف و نهی از منکر در روایات

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا أَقَرَّ قَوْمٌ بِالْمُنْكَرِ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ لَا يُعَيِّرُونَهُ إِلَّا أَوْ شَكَ أَنْ يُعَمَّهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ مِنْ عِنْدِهِ «2».

امام صادق علیه السلام می فرماید: قومی که در مقابل منکر علنی ساکت می نشینید خداوند آن قوم را در عذاب اهل منکر شامل می کند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَيْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لِيُسَلِّطَنَّ اللَّهُ شِرَارَكُمْ عَلَى خِيَارِكُمْ فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ «3».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حتماً امر به معروف و نهی از منکر کنید و گرنه بدان و اشرار بر شما مسلط می شوند، در آن وقت خوبان شما دعا می کنند ولی مستجاب نمی شود.

وقال علی علیه السلام: وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ الْجَنَّةِ «4».

و نیز امام علی علیه السلام فرمود: و همه نیکی ها و جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر نیست مگر مانند آب دهن در برابر دریایی پرعمق.

---

(1) - صفا اصفهانی.

(2) - وسائل الشیعة: 137 / 16، باب 4، حدیث 21176.

(3) - بحار الأنوار: 378 / 90، باب 24، حدیث 21.

(4) - بحار الأنوار: 89 / 97، باب 1، حدیث 70؛ نهج البلاغة: حکمت 374.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 25

حضرت علی علیه السلام خطاب به مردم کوفه فرمود:

در میان کوچه و محل رفت و آمد مردم منشینید، مگر با رعایت سه خصلت:

عَضُّ الْأَبْصَارِ وَرُدُّ السَّلَامِ وَارْتِشَادُ الضَّالِّ «1».

چشم فرو انداختن از حرام و سلام کردن به مردم و راهنمایی گمراهان.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كَلَامُ ابْنِ آدَمَ كُلُّهُ عَلَيْهِ لَالَةٌ إِلَّا أَمْرًا بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهْيًا عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ ذِكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى «2».

و نیز پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: تمام سخنان فرزندان آدم به ضرر اوست نه به سودش مگر امر به معروف و نهی از منکر و ذکر خدا.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ الْعَامَّةَ بِذَنْبِ الْخَاصَّةِ إِذَا عَمِلَتِ الْخَاصَّةُ بِالْمُنْكَرِ سِرًّا مِنْ غَيْرِ أَنْ تَعْلَمَ الْعَامَّةُ فَإِذَا عَمِلَتِ الْخَاصَّةُ الْمُنْكَرَ جَهَاراً فَلَمْ يُعَيَّرْ ذَلِكَ الْعَامَّةُ اسْتَوْجَبَ الْقَرِيقَانِ الْعُقُوبَةَ مِنَ اللَّهِ «3».

امام علی علیه السلام می فرماید: ای مردم! خداوند متعال عموم مردم را به گناه پنهانی گروهی خاص عذاب نمی کند تا زمانی که گناه آشکار نشده باشد و زمانی که گناه آشکار شد و مردم نسبت به آن متغیر نشدند [امر به معروف و نهی از منکر نکردند] هر دو گروه مستوجب عذاب خداوند می باشند.

و هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

چه می کنید وقتی زنان شما طغیان کنند و جوانان فاسق شوند و جهاد را ترک کنید؟ عرضه داشتند: چنین چیزی شدنی است؟ فرمود: آری، به آن که جانم در

(1) - معدن الجواهر: 34، باب ذکر ما جاء فی ثلاثة.

(2) - مستدرک الوسائل: 292 / 5، باب 5، حدیث 5893.

(3) - بحار الأنوار: 75 / 97، باب 1، حدیث 16.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 26

دست اوست از این بدتر هم می شود! گفتند: بدتر از آن کدام است؟ فرمود: چه می کنید زمانی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید؟ عرضه داشتند: شدنی است؟ فرمود: به آن که جانم در دست اوست بدتر از این می شود. عرض کردند:

چگونه؟ فرمود: چه می کنید وقتی معروف را منکر ببینید و منکر را معروف «1»؟

قيل: لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتُهْلِكُ الْقَرْيَةُ فِيهَا الصَّالِحُونَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ: بِتَهَاؤِهِمْ وَسُكُوتِهِمْ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «2».

ابن عباس می گوید: به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: آیا خداوند محلی را که در آن عباد شایسته هستند هلاک و نابود می کند؟ فرمود: آری، عرضه داشتند: برای چه؟

فرمود: به خاطر سستی و سکوت ایشان در برابر معاصی.

در پایان يك روايت طولانی به نقل «الكافی» از حضرت باقر علیه السلام آمده:

خداوند به شعیب پیغمبر فرمود:

صدهزار نفر از قوم تو را عذاب می کنم، چهل هزار نفر اشرار و شصت هزار نفر از اخیار و خوبان، عرضه داشت: اشرار بجای خود اما خوبان را چرا؟ خطاب رسید:

به خاطر این که خوبان از بدی بدان نمی کنند و اشرار را نصیحت نمی نمایند و بر آنان چون من خشم نمی گیرند  
«3».

امام صادق علیه السلام می فرماید:

خداوند دو ملك را مأمور زیر و رو کردن شهری فرمود، چون به آخر آن شهر رسیدند مردی را در حال دعا و زاری دیدند، یکی از آن دو ملك گفت: این

(1) - بحار الأنوار: 91 / 97، باب 1، حدیث 82.

(2) - جامع السعادات: 41 / 2، التهاون والمداهنة.

(3) - الكافی: 55 / 5، باب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حدیث 1؛ وسائل الشيعة: 146 / 16، باب 8، حدیث 21201.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 27

دعاکننده را تماشا کن، آن دیگری گفت: من گوشم بدهکار به هیچ مسئله ای نیست، برای من آنچه مهم است امر الهی است، آن ملك دیگر گفت: من دست به کاری نمی زنم تا از حضرت حق بپرسم، سپس عرضه داشت: خداوند! فلان

بندهات را در حال دعا و زاری دیدم، خطاب رسید: به آنچه شما را امر کردم عمل کنید؛ زیرا او مردی است که هیچ گاه در برابر معصیت کاران به خشم و غضب تغییر صورت نداد «1»!

و نیز آن حضرت می فرماید:

مردی از خشم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد گفت: برترین برنامه اسلام چیست؟

فرمود: ایمان به خدا. عرضه داشت: پس از آن؟ فرمود: صله رحم. عرضه داشت: بعد از آن؟ فرمود: امر به معروف و نهی از منکر.

آن مرد گفت: چه عملی بدترین عمل است؟ فرمود: شرك به خدا، عرضه داشت: بعد از آن؟ فرمود: قطع رحم، عرضه داشت: پس از آن؟ فرمود: امر به منکر و نهی از معروف «2».

وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَمَرْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَنْ تَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوُجُوهِ مُكْفَهَرَةٍ «3».

و نیز آن حضرت می فرماید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر ما را امر فرمود

(1) - الكافي: 58 / 5، باب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حديث 8؛ وسائل الشيعة: 143 / 16، باب 6، حديث 21195.

(2) - الكافي: 58 / 5، باب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حديث 9؛ وسائل الشيعة: 121 / 16، باب 1، حديث 21137.

(3) - الكافي: 58 / 5، باب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حديث 10؛ وسائل الشيعة: 143 / 16، باب 6، حديث 21194.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 28

با اهل معصیت با چهره گرفته و عبوس روبرو شوم.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَمَنْ نَصَرَهُمَا اعَزَّهُ اللَّهُ وَمَنْ خَدَّهُمَا خَذَلَهُ اللَّهُ «1».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق خداوندند، هرکس آنان را یاری کند، خدا او را عزیز می‌نماید و هرکس آنان را خوار کند، خداوند او را خوار می‌کند.

وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا مَرَّ بِجَمَاعَةٍ يَخْتَصِمُونَ، لَا يَجُوزُهُمْ حَتَّى يَقُولَ ثَلَاثًا: اتَّقُوا اللَّهَ، يَرْفَعُ بِهَا صَوْتَهُ «2».

از آن حضرت حکایت می‌کنند که وقتی به جمعی می‌گذشت و آنان را در خصومت و دعوا می‌دید نمی‌گذشت تا سه مرتبه فریاد می‌زد: تقوای خدا را مراعات کنید.

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ لَيُبْعِضُ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ. فَقِيلَ: وَمَا الْمُؤْمِنُ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ «3».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند دشمن مؤمن ضعیف بی‌دین است، گفتند: مؤمن بی‌دین کیست؟ فرمود: کسی که نهی از منکر نمی‌کند.

از آیات و روایات باب امر به معروف و نهی از منکر استفاده می‌شود که وجوب

(1) - الکافی: 59 / 5، باب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حديث 11؛ مجموعة ورام: 124 / 2.

(2) - الکافی: 59 / 5، باب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حديث 12؛ بحار الأنوار: 92 / 97، باب 1، حديث 86.

(3) - الکافی: 59 / 5، باب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حديث 15؛ وسائل الشيعة: 122 / 16، باب 1، حديث 21139.

این دو وظیفه بر عهده کسی است که شرایط علمی و عملی در او جمع باشد و به خصوص به حسنات الهی آراسته و از رذایل اخلاقی پیراسته باشد.

الهی! در مرحله اول همه ما را به واقعیات الهی آشنا ساز، سپس توفیق عمل به آن واقعیات را به ما مرحمت کن، آن گاه موفقیت برای زمینه سازی جهت معروف و جلوگیری از منکر را به همه ما لطف فرما که در تمام امور، به خصوص در این دو مرحله عالی به وجود مقدس تو محتاج و نیازمندم.

سرگشته همی شدم فلک‌وار

در عشق تو گم شدم به يك بار

سرگشته نبودمی دگر بار

گر نقطه دل به جای بودی

تا کی باشم ازین وزان زار

تا چند خورم ز نفس و تن خون

پاکم به عدم رسان به يك بار

درمانده‌ای از وجود خویشم

از روی وجود پرده بردار

چون با عدم نمی‌رسانی

اسرار دو کون و علم اسرار

تا کشف شود در آن وجودم

بیرون جهم از مضیق پندار

من نعره زنان چو مرغ در دام

عطار شود ز خواب بیدار»<sup>1</sup>

این بیداری اگر بیاید

[لَا تَهْ إِذَا لَمْ يَكُنْ بِهَذِهِ الصِّفَةِ فَكُلُّ مَا أَظْهَرَ يَكُونُ حُجَّةً عَلَيْهِ وَلَا يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ] «1»؟ وَيُقَالُ لَهُ: يَا خَائِرُ أَتَطَالِبُ خَلْقِي بِمَا خُنْتُ بِهِ نَفْسَكَ وَارْخَيْتَ عَنْهُ عِنَانَكَ رَوَى أَنَّ أَبَا ثَعْلَبَةَ الْحُشَنِّيَّ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ: [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ] «2» قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: وَأُمِرُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ حَتَّى إِذَا رَأَيْتَ شُحًّا مُطَاعاً وَهَوًى مُتَّبَعاً وَاعْجَابَ كُلِّ ذِي رَأْيٍ بِرَأْيِهِ فَعَلَيْكَ بِنَفْسِكَ وَدَعْ عَنْكَ أَمْرَ الْعَامَّةِ]

### صلاحیت امر به معروف و نهی از منکر

کسی که می‌خواهد امر به معروف و نهی از منکر کند به فرموده امام صادق علیه السلام باید آراسته به صلاح و سداد باشد؛ زیرا اگر از حسنات و حقایق و درستی و راستی، چیزی در او دیده نشود، همان امر به معروف و نهی از منکر حجتی بر علیه خودش می‌گردد، به این معنی که:

در مرحله اول مردم به او می‌گویند: آنچه می‌گویی اگر خوب و صحیح و درست

(1) - بقره (2): 44.

(2) - مائده (5): 105.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 31

است، چرا در خودت نیست؟ و از آنچه دیگران را منع می‌کنی چرا خودت به آن آلوده‌ای؟

و در مرحله دوم در دادگاه قیامت به او می‌گویند: چرا مردم را به خوبی‌ها خواندی ولی خودت از آن‌ها دور بودی؟ و چرا مردم را از بدی‌ها نهی کردی ولی خودت به آن‌ها آلوده بودی؟

چنان که در قرآن مجید در مقام سرزنش این دورافتادگان از وادی حقیقت فرموده:

آیا مردم را امر به خوبی می‌کنید و خود را فراموش می‌نمایید؟

حضرت عزت به این گونه افراد می‌فرماید:

ای خاینان بدکار وای خیانت کاران ضایع روزگار! از بندگانم طلب می کنید آنچه به خود کرده اید؟ یعنی به نفس خود خیانت کرده اید و خود را فریب داده اید، می خواهید آنان را نیز فریب دهید و از برای تحصیل حاجات خود ارجای عنان به ایشان می کنید و می خواهید که ایشان را نیز از راه به در ببرید؟!

در روایت آمده:

ابو ثعلبه از رسول اسلام صلی الله علیه و آله از معنای این آیه پرسید:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ] «1».

ای اهل ایمان! مراقب [ایمان و ارزش های معنوی] خود باشید؛ اگر شما هدایت یافتید، گمراهی کسی که گمراه شده به شما زیانی نمی رساند.

حضرت در پاسخ او فرمود:

مردم را امر به معروف کن و از محرمات گناهان بازدار و بر پیش آمدها و مکاره

---

(1) - مائده (5): 105.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 32

و مصایبی که در راه خدا به تو می رسد صبر کن، از شغل با عظمت امر به معروف و نهی از منکر دست بردار، تا وقتی که مردم را بخیل و هواپرست و خودرأی بینی که بر اثر ریشه دواندن این رذایل در وجودشان از گوش دادن به حق ابا و امتناع دارند، در این وقت به خود پرداز و به اصلاح خود اقدام کن و قاطعانه به سوی رشد و کمال در حرکت باش که اگر ایمانت قوی باشد گمراهی تمام مردم جهان اثر سویی بر تو نخواهد گذاشت.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 33

[وَصَاحِبُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ يَخْتِاجُ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَارِغًا مِنْ خَاصَّةِ نَفْسِهِ مِمَّا يَأْمُرُهُمْ بِهِ وَيَنْهَاهُمْ عَنْهُ نَاصِحًا لِلْخَلْقِ رَحِيمًا بِهِمْ رَفِيقًا دَاعِيًا لَهُمْ بِاللُّطْفِ وَحَسَنَ الْبَيَانِ، عَارِفًا بِتَفَاوُتِ اخْلَامِهِمْ لِيُنْزِلَ كُلًّا مَنَزِلَتَهُ، بَصِيرًا بِمَكْرِ النَّفْسِ وَمَكَايِدِ

الشَّيْطَانِ، صَابِرًا مَا يُلْحَقُهُ، لَا يُكَافِئُهُمْ بِهَا وَلَا يَشْكُو مِنْهُمْ وَلَا يَسْتَعْمِلُ الْحَمِيَّةَ وَلَا يَتَغَلَّظُ لِنَفْسِهِ مُجَرَّدًا بِنَيْتِهِ لِلَّهِ تَعَالَى، مُسْتَعِينًا بِهِ وَمُبْتَغِيًا لِثَوَابِهِ، فَإِنْ خَالَفُوهُ وَجَفَوُهُ صَبَرَ وَإِنْ وَافَقُوهُ وَقَبِلُوا مِنْهُ شَكَرَ، مُفَوَّضًا أَمْرَهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى نَظِيرًا إِلَى عَيْنِيهِ]

شرایط آمر به معروف و ناهی از منکر

امام صادق علیه السلام در پایان این فصل می‌فرماید:

آن کس که در مقام امر به معروف و نهی از منکر است، نیازمند و محتاج به چند برنامه است:

**1- عالم به حلال و حرام و سایر احکام خمس باشد،** قدرت تمیز میان احکام در او دیده شود و گزنه ممکن است امر به منکر و نهی از معروف نماید و از پی این اشتباه مستحق عذاب و عقاب گردد.

**2- خودش مرتکب مناهی و تارك طاعت نباشد که** در این صورت موعظه‌اش

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 34

بی اثر و موجب انتقاد شدید مردم بر خودش خواهد شد.

**3- از روی اخلاص و اعتقاد و یقین اقدام به این دو وظیفه نماید که** اگر برنامه‌اش مخلوط به اغراض فاسده و اغراض کاسده باشد نتیجه‌اش شناعیت در دنیا و فظاعت در آخرت است.

**4- برنامه‌اش بر اساس رحم و شفقت قرار گیرد که** امر به معروف و نهی از منکر با غلظت و تندی نتیجه خوبی نخواهد داد.

طوری بکن که قلب گنهکار نشکند

واعظ اگر چه امر به معروف واجب است

\*\*\*

به بخشاینده‌گی در وی نظر کن

متاب ای پارسا روی از گنهکار

اگر من ناجوانمردم به کردار

تو بر من چون جوانمردان گذر کن «1»

5- امر به معروف و نهی از منکر باید بر اساس حکمت انجام گیرد، به این معنی که با هر کسی موافق حال او برخورد کند، مثلاً کسانی که به راه عبادت نرفته‌اند و حلاوت بندگی نپوشیده‌اند، آنان را کم کم و به تدریج به راه بندگی رهنمون شوند و به یکباره عبادات شاقه بر او تکلیف نکنند که موافق حکمت نیست بلکه باعث نفرت ایشان شود؛ چنان که در کتب نوشته‌اند:

عابدی تارك الصلّاتی را به مواعظ و نصایح ترغیب به نماز کرد و آداب نماز به او تعلیم داد و گفت: چند روزی در اوقات نماز با من باش و وظایف واجبات سنن با من به جای آر تا خوب به آداب نماز از جهت علمی و عملی باخبر شوی. آن شخص قبول کرد.

اول طلوع فجر که شد تائب را بیدار کرد که برخیز نماز کن، تائب از خواب

---

(1) - گلستان، سعدی شیرازی.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 35

برخواست و با عابد به نماز ایستاد، بعد از نماز او را به تعقیب نماز مشغول کرد تا قریب به چاشت شد، تائب برخاست تا بر سر کاری رود و تحصیل معاشی کند.

هنوز کاری فیصل نداده بود که پیشین شد، آواز داد که ای تائب! بیا که وقت نماز است. تائب کار را ناقص گذاشته به خدمت عابد آمد. عابد او را به نماز نافله مشغول کرد و بعد از نافله به واجب و بعد از واجب به سنت عصر و بعد از آن به واجب و بعد به تعقیب تا قریب پسین شده و هم چنین مغرب و نافله‌ها تا قریب به نصف شب.

حاصل آن که جمیع کارهای تائب منحصر شد به نماز و تعقیب و اوراد و از سایر کارها و تحصیل معاش باز ماند.

در این وقت به عابد گفت: نماز کار بیکاران است نه کار من که من طاقت این گونه عبادت ندارم. این بگفت و عابد را رها کرد و به حال اول خود که بی‌نمازی بود برگشت.

- 6- آمر به معروف و ناهی از منکر باید از مکر نفس و کید شیطان غافل نشود.
- 7- از حوادث و سوانح روزگار هرچه بر او رو کند ملازم صبر و شکر باشد.
- 8- اگر از مردم و کسانی که در مقام اصلاح ایشان است حرکت ناملایمی نسبت به او واقع شود در مقام تلاقی و انتقام برنیاید.
- 9- شکوه ایشان به کسی نکند.
- 10- از ترشروی و عبوسی نسبت به مردم خودداری کند.
- 11- از غلظت و تندى احتراز نماید.
- 12- نیت خود را از اغراض مادی و امور فاسده خالص نماید.
- 13- عوض تمام زحماتش را فقط و فقط از حضرت دوست بخواهد که او بهترین تکیه گاه و نیکوترین فریاد رس نسبت به فریاد کنندگان و مسکینان

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 36

و درمندان است.

- 14- اگر در امر به معروف و نهی از منکر با او مخالفت نمایند و جفا کنند، صبر پیشه کند و در صورت موافقت با او به شکر حق برخیزد.
- 15- در همه حال کار خود به خدا واگذار نماید.
- 16- از عیب خود غافل نماند.

شخصی که در کار امر به معروف و نهی از منکر است باید وضع انبیا و ائمه علیهم السلام و اولیا را وجهه همت خود قرار دهد که آن بزرگواران در این مسیر به انواع بلاها و رنجها و مشقتها و طوفانهای اجتماعی و خانوادگی دچار شدند، ولی دست از برنامه و هدف پاك خود برنداشتند و در راه حضرت حق صبر پیشه کرده و استقامت ورزیدند و خود را به سعادت دنیا و آخرت و مقام رضوان الله رساندند.

انبیا و ائمه علیهم السلام اگر در راه خدا خسته می شدند و به عارضه سستی و کسالت دچار می گشتند به طور یقین دین خدا و فرهنگ پاک الهی به جامعه انسانی نمی رسید، اگر شما هم که امت و پیرو آن بزرگواران هستید، برخلاف آنان به سستی دچار شوید و از پی موج حوادث میدان ابلاغ را خالی بگذارید به تداوم دین لطمه خورده و به خاموشی چراغ هدایت کمک کرده اید، از این که حادثه در شما اثر بگذارد سخت پرهیزید و گرمی بازار ابلاغ دین را سرد نکنید و همانند مقتدایان خود و راهنمایان راه توحید به راه برحق خود ادامه دهید و در این مسیر فقط و فقط به حضرت حق اندیشه کرده و به آن جناب توجه کنید که تحصیل خیر دنیا و آخرت جز تسلیم شدن در برابر دوست و اطاعت اوامر آن حضرت، راه دیگر ندارد.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 37

باب

65

درخوف و خشیت از خدا

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 39

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْحُسْنِيَّةُ مِيرَاثُ الْعِلْمِ، وَالْعِلْمُ شُعَاعُ الْمَعْرِفَةِ وَقَلْبُ الْإِيمَانِ، وَمَنْ حُرِمَ الْحُسْنِيَّةَ لَا يَكُونُ عَالِمًا وَأَنْ شَقَّ الشَّعْرَ بِمُتَشَابِهَاتِ الْعِلْمِ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ] «1».

آفَةُ الْعُلَمَاءِ عَشْرَةُ أَشْيَاءَ: الطَّمَعُ، وَالْبُخْلُ، وَالرِّيَاءُ، وَالْعَصْبِيَّةُ، وَحُبُّ الْمَدْحِ، وَالْخَوْضُ فِيمَا لَمْ يَصِلُوا إِلَى حَقِيقَتِهِ، وَالتَّكَلُّفُ فِي تَزْيِينِ الْكَلَامِ بِزَوَائِدِ الْأَلْفَاظِ، وَقِلَّةُ الْحَيَاءِ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَالْأَفْتِنَاءُ، وَتَرْكُ الْعَمَلِ بِمَا عَلِمُوا.

قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَشَقَّى النَّاسِ مَنْ هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ النَّاسِ بِعِلْمِهِ بِجَهْلٍ بِعَمَلِهِ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا تَجْلِسُوا عِنْدَ كُلِّ دَاعٍ يَدْعُوكُمْ مِنَ الْيَقِينِ إِلَى الشَّكِّ وَمِنَ الْإِخْلَاصِ إِلَى الرِّيَاءِ وَمِنَ التَّوَضُّعِ إِلَى الْكِبَرِ وَمِنَ النَّصِيحَةِ إِلَى الْعَدَاوَةِ وَمِنَ الزُّهْدِ إِلَى الرِّغْبَةِ. وَتَقَرَّبُوا مِنْ عَالِمٍ يَدْعُوكُمْ مِنَ الْكِبَرِ إِلَى التَّوَضُّعِ وَمِنَ الرِّيَاءِ إِلَى

الْإِخْلَاصِ وَمِنَ الشُّكِّ إِلَى الْيَقِينِ وَمِنَ الرَّغْبَةِ إِلَى الزُّهْدِ وَمِنَ الْعَدَاوَةِ إِلَى الْإِخْلَاصِ. وَلَا يَصْلُحُ لِمَوْعِظَةِ الْخَلْقِ إِلَّا مَنْ جَاوَزَ هَذِهِ الْأَصْنَافُ

(1) - فاطر (35): 28.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 40

بَصْدَقِهِ، وَأَشْرَفَ عَلَى غُيُوبِ الْكَلَامِ وَعَرَفَ الصَّحِيحَ مِنَ السَّقِيمِ وَعَلَّلَ الْخَوَاطِرَ وَفَتَنَ النَّفْسَ وَالْهَوَى.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُنْ كَالطَّيِّبِ الرَّفِيقِ الَّذِي يَصْغُ الدَّوَاءَ بِحَيْثُ يَنْفَعُ.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 41

[الْحَشِيَّةُ مِيرَاثُ الْعِلْمِ، وَالْعِلْمُ شُعَاعُ الْمَعْرِفَةِ وَقَلْبُ الْإِيمَانِ، وَمَنْ حَرَّمَ الْحَشِيَّةَ لَا يَكُونُ عَالِمًا وَأَنْ شَقَّ الشَّعْرَ بِمُتَشَابِهَاتِ الْعِلْمِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ] «1»]

حقیقت خوف از خدا

مسئله خوف و خشیت و تمام جوانب آن همراه با آیات قرآن و روایات و دعاهاى اسلامى و کلمات حکیمانه و اشعار عارفانه به طور مفصل در جلد اول کتاب گذشت، لذا به ترجمه روایت قناعت مى شود.

امام صادق علیه السلام مى فرماید:

خوف الهی نتیجه دانش و آگاهی است که هر که را علم نیست خوف نیست و هر که را خوف نیست از هیچ گناهی ابا ندارد و وی را بر هیچ طاعتی شوق و ذوق نیست.

علم، شعاع معرفت است، معرفت به صفات و اسمای جناب حق و معرفت به تکالیف شرعیه و حقایق اصولیه و نتیجه و ثمره و حاصل علم، ایمان کامل است و هرکس از خوف الهی محروم باشد از سعادت عظمی محروم و در زندگی و حیات مغبون و در سلك جهال بدبخت و در قیامت محشور با بریدگان از فیض است هر

## (1) - فاطر (35): 28.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 42

چند در حدّ فهم و کثرت علم از موشکافان حقایق و در علم و کمال دارای شخصیت و اعتبار باشد.

خداوند بزرگ در قرآن مجید فرموده:

خدا را نمی ترسند مگر صاحبان دانش.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 43

[آفَةُ الْعُلَمَاءِ عَشْرَةُ أَشْيَاءَ: الطَّمَعُ، وَالْبُخْلُ، وَالرِّيَاءُ، وَالْعَصَبِيَّةُ، وَحُبُّ الْمَدْحِ، وَالْحَوْضُ فِيمَا لَمْ يَصِلُوا إِلَى حَقِيقَتِهِ، وَالتَّكَلُّفُ فِي تَرْزِيهِ الْكَلَامِ بِزَوَائِدِ الْأَلْفَاظِ، وَقِلَّةُ الْحَيَاءِ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَالْإِفْتِحَارُ، وَتَرْكُ الْعَمَلِ بِمَا عَلِمُوا]

### آفت های علم

ده چیز آفت علم است که هریک از این آفت ها به علم انسان بزند، علم را از ثمر دادن می اندازد و آن را وسیله بدبختی و شقاوت آدمی می کند.

**1- طمع** که این رذیله مورث ذلّت و خواری و باعث غرق شدن انسان در امور مادی است و با عزّت علم سرسازگاری ندارد.

**2- بخل**، چرا که علم نتیجه علوّ همت است و علوّ همت منافی بخل که از صفات خسیسه است و فرقی در پلیدی بخل نیست که در علم باشد یا در مال، بخل ریشه علوّ همت را می خشکاند و انسان را از نظر رحمت حق و مهر خلق می اندازد.

**3- ریا** که از بدترین آفات است و آتشی سوزان در خرمن ثواب و اجر اخروی که ریاکار در روز قیامت دستش از مزد و عنایت الهی خالی است و تمام زحمات و کوشش هایش در میدان باعظمت محشر بر باد است!!

**4- عصبیت** که تعلیم باید از روی انصاف و معدلت باشد نه عناد و لجاج و به حکم:

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 44

[الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ] «1»:

کسی که به سوی حق هدایت می کند، برای پیروی شدن شایسته تر است.

تابع حق باش از هر که و هر کجا که باشد و هر چه که باشد.

5- **حب مدح**، عالم و دانشمند در انتقال علم و در تعلیم و تدریس نباید به انتظار مدح و ثنای مردم باشد که انتظار مدح و ثنا از صفات خبیثه و موجب تضییع حق علم و مانع افاضه فیوضات بر صفحه الهی نفس است و نیز صاحب این صفت از شایبه ریا خالی نیست و همیشه مطمح نظرش تسلط و زیادتی بر اقران و امثال است و در ابواب گذشته بیان شد که این صفت مخرب دین و مزیف علم است.

6- **خوض و غور در مسائلی که نمی توان به گونه آنها رسید** که فکر در آنها موجب تضییع اوقات و باعث تحصیل اعتقادات باطله و مهلکه است.

7- **زینت دادن کلام به الفاظ زیادی که در محاورات و مکالمات و تصانیف و تالیفات به نحوی رفتار کردن که مستمع و خواننده از فهم مسائل و حقایق عاجز بماند و این هنرنمایی در کلام و نوشتار، دور از انصاف و خارج از اخلاق انبیا و اولیای خداست.**

8- **از حیای الهی بیگانه بودن که موثر عدم رعایت ادب نسبت به مردم و تضییع حق اعلم و اصلح و اسنی است و با این اوصاف باید گفت: بی حیایی از اخبت خبیث برای همه و به خصوص برای اهل علم است و برای همه فطیع و شنیع و برای اهل علم افطع و اشنع است.**

9- **بر خود بالیدن و فخر و مباهات کردن و به علم و دانش یا به مال و منال صورت و سیرت خود فریفته شدن که در قرآن مجید اعلام شده خداوند**

---

(1) - یونس (10): 35.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 45

مهربان مردم متکبر و فخرکننده را دوست ندارد.

حکما گفته‌اند:

به مال و جمال خود مبال که آن به شی می‌رود و این به تی و هم چنین است امر در سایر شئون و اعتبارات دنیوی که گفته‌اند:

به عزت مبال وز ذلت منال      که این هر دو را زود باشد زوال

**10-** به دانسته و به دانش و معرفت خود عمل نکردن که عمل نکردن به علم ضایع کردن حق علم است و عالم بی‌عمل چون کمان بی‌زه و درخت بی‌ثمر و چراغ بی‌نور است.

|                                |                                               |
|--------------------------------|-----------------------------------------------|
| هر که را دل دلبری را منزل است  | آن که بی‌دلبر بماند بی‌دل است                 |
| شاهد از یاران کجا گیرد کنار    | هر کجا شمع می‌ماند محفل است                   |
| این جفا و جور مخصوص تو نیست    | هر که شد سیمین بدن سنگین دل است               |
| عشق دریایی است بی‌حد کاندلر آن | موج کشتی‌بان و طوفان ساحل است                 |
| طالبان را خستگی در راه نیست    | عشق هم راه است و هم خود منزل است              |
| ظلمت از یکسر بگردد خانه را     | چون فروغ شمع آید زایل است                     |
| در همه عالم یکی حق بیش نیست    | آن که کثرت می‌پذیرد باطل است                  |
| از خرد بگذر نشاط از عشق نیز    | عاشق از خود غافل از وی عاقل است» <sup>1</sup> |

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 46

[قال عيسى ابن مريم عليه السلام: اشقى الناس من هو معروف عند الناس بعلمه مجهول بعمله]

بدبخت‌ترین مردم

عيسى بن مريم فرمود:

شقی‌ترین و بدبخت‌ترین مردم کسی است که در میان مردم مشهور به علم است ولی از نظر عمل بین خود و خدا سست و تنبل و بی‌حال است «1».

---

(1) - بحار الأنوار: 52 / 2، باب 11، حدیث 19.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 47

[قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا تَجْلِسُوا عِنْدَ كُلِّ دَاعٍ يَدْعُوكُمْ مِنَ الْيَقِينِ إِلَى الشَّكِّ وَمِنَ الْإِخْلَاصِ إِلَى الرِّيَاءِ وَمِنَ التَّوَضُّعِ إِلَى الْكِبَرِ وَمِنَ النَّصِيحَةِ إِلَى الْعَدَاوَةِ وَمِنَ الزُّهْدِ إِلَى الرَّغْبَةِ. وَتَقَرَّبُوا مِنْ عَالِمٍ يَدْعُوكُمْ مِنَ الْكِبَرِ إِلَى التَّوَضُّعِ وَمِنَ الرِّيَاءِ إِلَى الْإِخْلَاصِ وَمِنَ الشَّكِّ إِلَى الْيَقِينِ وَمِنَ الرَّغْبَةِ إِلَى الزُّهْدِ وَمِنَ الْعَدَاوَةِ إِلَى الْإِخْلَاصِ. وَلَا يَصْلُحُ لِمَوْعِظَةِ الْخَلْقِ إِلَّا مَنْ جَاوَزَ هَذِهِ الْأَصْنَافُ بِصِدْقِهِ، وَاشْرَفَ عَلَى غُيُوبِ الْكَلَامِ وَعَرَفَ الصَّحِيحَ مِنَ السَّقِيمِ وَعَلَّلَ الْخَوَاطِرَ وَفَتَنَ النَّفْسَ وَالْهَوَى]

عالم حقیقی در کلام نبی اکرم صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

از شرکت در مجالسی که انسان را از یقین به شک و از اخلاص به ریا و از تواضع به تکبر و از سلامت و آرامی به عداوت و دشمنی و از زهد در آنچه باید زهد داشت به رغبت و شوق می‌کشاند پرهیزید.

با عالمی معاشرت کنید که شما را از کبر به تواضع و از ریا به اخلاص و از شک به یقین و از رغبت به دنیای فانی به زهد و از دشمنی به دوستی و مهر و محبت دعوت کند.

آنان که از این عقبات گذشته‌اند و به همت صادقانه، این عیوب و صفات ناپسند

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 48

را از وجود خود شسته‌اند و از امراض نفسانی و علل روحانی و لذات غلط جسمانی رهیده‌اند حق موعظه خلق را دارند که این گونه عالم، جانشین حقیقی انبیا و ائمه علیهم السلام در میان مردم است و هم اوست که چراغ راه حیات مردم و خورشید پرفروغ زندگی انسانی است.

آری، آن کس که در مسیر صدق است و بر عیوب کلام آگاه و شناسای صحیح از سقیم و آشنای با امراض نفسانی و بینای بر فتنه‌های نفس و هوا است، عالم و دانشمند حقیقی است.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 49

[قال أمير المؤمنين عليه السلام: كن كالطبيب الرفيق الذي يضع الدواء بحيث ينفع]

عالم، طبیب روح

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

در میان مردم مانند طبیب مشفقِ مهربان باش، طبیبی که دوا را برای سودبخشی و شفای مریض بجا مصرف می‌کند که اگر این گونه باشی، مردم به دست تو از آلودگی‌ها نجات یابند و از امراض روحی و قلبی شفا پیدا کنند و به دست با کرامت علم و دانشت به انابه و توبه روی آرند و با خدای خود آشتی نمایند و در خلوت دل پس از بیداری و بینایی به محضر حضرت دوست عرضه بدارند:

جان دگر با که فشام که تو جانان منی

دل دگر با که سپارم که تو در جان منی

گو همه خلق بدانند تو جانان منی

هنری نیست جز اینم ز چه پنهان سازم

گفتمت مهر و در این گفته چه جای نظر است

تو بدین طلعت افروخته برهان منی

زخمی ای خواجه گرت با من مسکین رحمی است

دردی ای دوست اگر از پی درمان منی

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 50

چه غم از دوش و چه اندیشه ز فردا دارم

تویی آغاز من و باز تو پایان منی

خط او سرزده یا سرزده‌ای از خط او

روزکی چند شد ای دل که به فرمان منی

گفتم ای دست به دامانش رسی روزی و شد

جیب جان چاک و تو در چاک گریبان منی

گفتم ای پاگذاری بر سر راهش آخر

عمر از دست شد و باز به دامان منی

گفتمش با سر زلف تو رسد دست نشاط

گفت زنهار همین بس که پریشان منی «1»

---

(1) - نشاط اصفهانی.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 51

درآفت قاریان قرآن

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 53

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْمُنْتَقَرَى بِلا عِلْمٍ كَالْمُعْجَبِ بِلا مَالٍ وَلَا مُلْكٍ يُبْغِضُ النَّاسَ لِفَقْرِهِ وَيُبْغِضُونَهُ لِعُجْبِهِ فَهُوَ أَبَدًا مُخَاصِمٌ لِلْخَلْقِ فِي غَيْرٍ وَاجِبٍ وَمِنْ خَاصِمِ الْخَلْقِ فِي غَيْرٍ مَا يُؤْمَرُ بِهِ فَقَدْ نَازَعَ الْخَالِقِيَّةَ وَالرُّبُوبِيَّةَ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ] «1».

وَلَيْسَ شَيْءٌ أَشَدَّ عِقَابًا مِمَّنْ لَبَسَ قَمِيصَ النُّسُكِ بِالذَّعْوَى بِلا حَقِيقَةٍ وَلَا مَعْنَى.

وَقَالَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ لِإِبْنِهِ: يَا بُنَيَّ لَا يَرَى اللَّهُ اسْمَكَ فِي دِيوَانِ الْمُرَاءِ.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ تَسْمَعُ بِاسْمِ الرَّجُلِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَلْقَاهُ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تُجَرِّبَ.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَكْثَرُ مُنَافِقِي أُمَّتِي قُرَاؤُهَا فَكُنْ حَيْثُ تُدْبِتُ إِلَيْهِ وَأْمُرْتَ بِهِ وَاخْفِ سِرَّكَ مِنَ الْخَلْقِ مَا اسْتَطَعْتَ وَاجْعَلْ طَاعَتَكَ لِلَّهِ بِمَنْزِلَةِ رَوْحِكَ مِنْ جَسَدِكَ، وَلْيَكُنْ مُعْتَبَرًا حَالُكَ مَا تُحَقِّقُهُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ بَارِئِكَ وَاسْتَعِزْ بِاللَّهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ مُتَضَرِّعًا إِلَيْهِ آتَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ] «2»

(1) - حج (22): 8.

(2) - اعراف (7): 55.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 54

وَالْاعْتِدَاءُ مِنْ صِفَةِ قُرَاءِ زَمَانِنَا وَعَلَامَاتِهِمْ.

وَلْتَكُنْ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ أَحْوَالِكَ عَلَى وَجَلٍ لِئَلَّا تَقَعَ فِي مَيْدَانِ التَّمَتَّى فَتَهْلِكَ.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 55

[الْمُتَّقَى بِلاَ عِلْمٍ كَالْمُعْجَبِ بِلاَ مَالٍ وَلَا مُلْكٍ يُبْغِضُ النَّاسَ لِفَقْرِهِ وَيُبْغِضُونَهُ لِعُجْبِهِ فَهُوَ ابْدَأَ مُخَاصِمٌ لِلْخَلْقِ فِي غَيْرِ وَاجِبٍ وَمَنْ خَاصَمَ الْخَلْقَ فِي غَيْرِ مَا يُؤْمَرُ بِهِ فَقَدْ نَازَعَ الْخَالِقِيَّةَ وَالرُّبُوبِيَّةَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ] «1»]

## عظمت قرآن

مسئله قرآن و موقعیت عظیم این کتاب در میدان حیات و منافع اتصال علمی و عملی به قرآن و خسارت‌های ناشی از عدم توجه به این منبع برکات و فیوضات به طور مفصل در شرح روایت سیزدهم کتاب «مصابح الشریعة» به طور مشروح و مبسوط گذشت، گرچه بیش از آنچه به مقتضای حال در آن جلد به نوشته آمد توضیح بیشتری را لازم نمی‌دانم ولی به خاطر اهمیت موضوع، مطالبی را در محور این مایه بی‌نظیر و سرمایه بی‌بدیل ملکوتی در این فصل می‌نگارم، باشد که از این رهگذر سود بیشتری در دو جهت دنیا و آخرت نصیب ما گردد که اگر هزاران کتاب درباره این کتاب به وسیله بیداران و آگاهان و مفسران نوشته شود کم است و در برابر عظمت این منبع الهی کاری صورت نگرفته است.

(1) - حج (22): 8.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 56

|                                       |                                     |
|---------------------------------------|-------------------------------------|
| در همه کون و مکان نیست جز اینم هوسی   | که مگر بی‌هوسی زیست توانم نفسی      |
| شعله‌ها سر زده‌ام از دل و جان طور صفت | موسپی نیست دریغا که بجوید قبیسی     |
| راز رندان خرابات مپرسید ز ما          | به کسی راز مگوئید که گوید به کسی    |
| ما نگفتیم حدیثی که توان گفت و شنید    | لیک در خلق زما گفت و شنیدست بسی     |
| من در این دام و تمنای رهایی هیئات     | تا ابد صید تو جز قید ندارد هوسی «1» |

## دعای شروع قرائت قرآن

شیخ طوسی که جلالت قدر و منزلتش بر احدی از اهل دل پوشیده نیست در نقلی می گوید:

حضرت مولی الموحدين، امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون می خواست به قرائت قرآن، این منبع فیض سرمدی مشغول شود به درگاه حضرت ربّ العزّه عرضه می داشت:

اللَّهُمَّ اشْرَحْ بِالْقُرْآنِ صَدْرِي، وَاسْتَعْمِلْ بِالْقُرْآنِ بَدَنِي، وَنَوِّرْ بِالْقُرْآنِ بَصَرِي وَاطْلُقْ بِالْقُرْآنِ لِسَانِي وَأَعِزِّي عَلَيَّ مَا ابْقَيْتَنِي فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ «2».

خدایا! سینه ام را به وسیله قرآن گشاده گردان، و بدنم را به واسطه قرآن به کار گیر، و چشمم را به وسیله قرآن نورانی گردان و زبانم را به وسیله قرآن بازگردان و مرا بر پایداری به قرآنت یاری ده، مسلماً هیچ حرکتی و قدرتی نیست مگر به واسطه تو.

## (1) - نشاط اصفهانی.

## (2) - مصباح المنتهجد: 323؛ بحار الأنوار: 209 / 89، باب 25، حدیث 6.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 57

## شرح صدر با قرآن

شما در این جملات ملکوتی و آسمانی دقت کنید و ببینید انسان در صورت تلاوت حقیقی قرآن به چه منابع عظیمی دست می یابد.

شرح صدر حقیقی است که هر انسان مؤمن و مسلمانی به خاطر برخورد صحیح با حوادث مالی، مقامی، خانوادگی، اجتماعی، شهوانی لازم دارد.

خداوند عزیز در قرآن مجید شرح صدر را به عنوان نعمت عظیم معنوی یاد کرده است.

عامل موفقیت انبیا و ائمه علیهم السلام و اولیا در برابر تمام حوادث زمانشان شرح صدر بود، موسی به هنگام پوشیدن لباس مقدس رسالت و حرکت به سوی مصر برای درهم کوبیدن نظام طاغوتی از پروردگار بزرگ عالم شرح صدر خواست:

[قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي\* وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي] «1».

گفت: پروردگارا! سینه‌ام را [برای تحمل این وظیفه سنگین] گشاده گردان،\* و کارم را برآیم آسان ساز.

خداوند مهربان اعطای شرح صدر را به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یادآوری می‌نماید:

[أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ] «2».

آیا سینه‌ات را [به نوری از سوی خود] گشاده نکردیم؟

خداوند بزرگ مسئله شرح صدر را نعمتی عطا شده از طرف خود به مؤمنان می‌داند:

(1) - طه (20): 25 - 26.

(2) - انشراح (94): 2.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 58

[أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ] «1».

آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است، و بهره مند از نوری از سوی پروردگار خویش است [مانند کسی است که سینه‌اش از پذیرفتن اسلام تنگ است؟].

منفعت شرح صدر به فرموده قرآن مجید پذیرفتن اسلام و قبول معارف عالی الهی است:

[فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ] «2».

پس کسی را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای [پذیرفتن] اسلام می‌گشاید.

کسی که شرح صدر می‌خواهد، راه به دست آوردنش معرفت به قرآن و عمل به آیات این منبع برکات و فیوضات است، چرا که با معرفت به قرآن، معرفت به حق و نفس و دنیا و آخرت و تکالیف پیدا می‌شود و انسان بر اساس آن معرفت با حوادث برخورد می‌کند و با کمال قدرت موج حادثه را می‌شکند و از طریق راه بازکردن از میان طوفان‌ها و حوادث به سوی رضایت حق حرکت می‌کند.

#### بدن و قرآن

در جمله دوم دعای حضرت مسئله بدن و قرآن مطرح است، بدن عبارت است از دست و پا و پوست و شکم و شهوت و گوش که اگر حرکات تمام این اعضا براساس نقشه‌های حق در قرآن مجید باشد آن حرکات عمل صالح و عمل صالح

---

(1) - زمر (39): 22.

(2) - انعام (6): 125.

#### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 59

مورد قبول حق و قبولی حق مورث بهشت است که اگر بدن هماهنگ با قرآن حرکت نکند حرکتش عین ضلالت و ضلالت عین عذاب خداست.

#### بصیرت با قرآن

در جمله سوم مسئله بصیرت و آگاهی و روشن دلی و روشن فکری مطرح است که این آگاهی و بینایی و صفا و روشنی تنها از طریق اتصال به کتاب خدا قابل تحصیل است.

#### زبان و قرآن

از اعضای مهم انسان زبان است، زبانی که اگر مقید به مسائل قرآنی نباشد نزدیک به بیست گناه و معصیت که بعضی از آن‌ها از کبایر است مرتکب می‌شود، زبان اگر بخواند يك عضو ملکوتی و الهی باشد چاره‌ای ندارد مگر این که وضعش را با آیات مربوط به زبان هماهنگ کند.

#### مددجویی از حق

و در پایان دعا آمده: مرا بر اجرای تمام مسائل قرآن یاری ده که حول و قوتی به جز حول و قوت وجود مقدس تو وجود ندارد.

راستی، انسان با اتصال به قرآن مجید به چه مقامات عظیم و بلندی می‌رسد، چه منازل بزرگ و مراتب مهمی را طی می‌کند که هیچ موجودی در این جهان استعدادش به پایه استعداد انسان و قدرت پروازش به قدرت پرواز انسان نمی‌رسد.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 60

سفارش‌های امام علی علیه السلام درباره قرآن

امیرالمؤمنین علیه السلام به تمام امت به طور قاطع و اکید نسبت به قرآن مجید این چنین سفارش می‌کند:

تَعَلَّمُوا كِتَابَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَأَبْلَغُ الْمُوعِظَةِ وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَيِّعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَاحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْقَصَصِ «1».

بر شما لازم است قرآن مجید را بیاموزید و کتاب خدای تبارک و تعالی را فراگیرید که آن نیکوترین گفتار و روشن‌ترین و بلیغ‌ترین موعظه است.

و قرآن را دقیقاً بفهمید که بشار دل‌هاست و از حقیقت و معنویت و مفهوم قرآن طلب شفا کنید که علاج‌کننده تمام دردهای سینه‌هاست و نیکو آن را تلاوت کنید که بهترین داستان‌هاست.

و در «نهج البلاغة» می‌فرماید:

اعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ التَّاصِحُّ الَّذِي لَا يَغُشُّ وَالْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ وَمَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بَرِيَادَةٌ أَوْ نُقْصَانٌ، زِيَادَةٌ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ غَمٍّ «2».

بدانید که قرآن نصیحت‌کننده بی‌غش و هدایت‌کننده بی‌گمراهی و گوینده بی‌دروغ است، کسی با قرآن نمی‌نشیند مگر این که به هدایتش اضافه و از کوری و تاریکیش کم می‌شود.

(2) - نهج البلاغة: خطبه 176؛ بحار الأنوار: 23 / 89، باب 1، حدیث 24.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 61

توسل به قرآن

رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود:

عَلَيْكَ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَذِكْرِ اللَّهِ كَثِيراً فَإِنَّهُ ذِكْرُكَ لَكَ فِي السَّمَاءِ وَنُورٌ لَكَ فِي الْأَرْضِ «1».

بر تو باد به تلاوت قرآن و یاد زیاد خدا که برای تو ذکر الهی نزد حضرت حق و نور زندگی در دنیا است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله دعای جانانه و عاشقانه‌ای دارند که در کتب معتبر بدین مضمون نقل شده است:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِي قَلْبِي نُوراً وَفِي بَصَرِي نُوراً وَاعْلَى لِسَانِي نُوراً وَفِي سَمْعِي نُوراً وَعَنْ يَمِينِي نُوراً وَعَنْ يَسَارِي نُوراً وَمِنْ فَوْقِي نُوراً وَمِنْ تَحْتِي نُوراً وَمِنْ أَمَامِي نُوراً وَمِنْ خَلْفِي نُوراً وَاجْعَلْ لِي فِي نَفْسِي نُوراً وَعَظِّمْ لِي النُّورَ «2».

پروردگارا! در قلب و چشم و زبان و گوش و طرف راست و چپ و بالای سرزیر پا و جلوی روی و پشت سر و در نفس من نور قرار ده و عظمت این نور را بر من ظاهر کن.

عارفی می‌فرمود:

این نوری است که در این دعا به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت ربّ العزّه درخواست شده، توجه علمی و عملی به قرآن مجید است؛ زیرا خداوند عزیز فرموده:

(1) - مستدرک الوسائل: 294 / 5، باب 5، حدیث 5900.

(2) - بحار الأنوار: 313 / 84، باب 13، حدیث 9 (با کمی اختلاف).

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 62

[وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً] «1».

و نور روشنگری [مانند قرآن] به سوی شما نازل کردیم.

که محال است جز به وسیله قرآن اعضا و جوارح و ظاهر و باطن انسان و بالای سر و زیر پا و راست و چپ و پشت سر و پیش رویش نورانی گردد.

در توضیح بیشتر این دعا به دو آیه شریفه زیر توجه کنید:

[قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ\* ثُمَّ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ] «2».

گفت: به سبب این که مرا به بیراهه و گمراهی انداختی، یقیناً بر سر راه راست تو [که رهروانش را به سعادت ابدی می‌رساند] در کمین آنان خواهم نشست.

\* سپس از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و از جانب چپشان بر آنان می‌تازم و [تا جایی آنان را دچار وسوسه و اغواگری می‌کنم که] بیشترشان را سپاس‌گزار نخواهی یافت.

يك بار دیگر به متن این دو آیه توجه کنید، آن گاه دقت نمایید که اگر کسی بخواهد راه نفوذ شیطان را از هر طرف به جانب خودش ببندد چاره‌ای جز توسل علمی و عملی به قرآن ندارد که قرآن نور الهی است و هرکس قلب و نفس و چشم و گوش و زبان و راست و چپ و بالا و پایین و پشت سر و پیش رویش منور به نور قرآن گردد، شیطان از دسترسی به او محروم و ممنوع و راه غلبه‌اش بر او برای ابد بسته می‌شود.

(1) - نساء (4): 174.

(2) - اعراف (7): 16 - 17.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 63

آری، قرآن مجید دارای منافع سرشار دنیوی و اخروی است و سعادتمند کسی است که به کوی او سفر کند و برای همیشه در آن کوی که کوی الهی است مقیم شود.

به قول عارف شیراز:

|                                      |                                 |
|--------------------------------------|---------------------------------|
| ای قصّه بهشت ز کویت حکایتی           | شرح جمال حور ز رویت روایتی      |
| انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه‌ای       | آب خضر ز نوش لبانت کنایتی       |
| هر پاره از دل من و از غصه قصه‌ای     | هر سطری از خصال تو وز رحمت آیتی |
| کی عطرسای مجلس روحانیون شدی          | گل را اگر نه بوی تو کردی رعایتی |
| در آتش ار خیال رخس دست می‌دهد        | ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی  |
| دانی مراد حافظ از این درد و غصه چیست | از تو کرشمه‌ای وز خسرو عنایتی   |

#### قرآن در کلام ملا محسن فیض

محدث کبیر، مرحوم ملا محسن فیض کاشانی در جلد اول «علم الیقین» درباره قرآن مجید می‌گوید:

داروی عظیم علاج‌بخش هر مرض، کبریت احمر، خواص غریبه، معجزات عجیبه در قرآن مجید است.

#### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 64

آن را نمی‌توان به کوه‌های سر به فلک کشیده و اقیانوس‌های عمیق تشبیه کرد که این کتاب از هر چه در این جهان هستی موجود است برتر و عظیم‌تر است.

اگر به مواعظ و تهدیدهایش بنگری، می‌بینی که مایه سخنگوی ماهر، سرمایه واعظ خوش‌بیان و بلیغ است، اگر به احکام و حلال و حرامش نظری کنی می‌یابی که دریایی است برای شناگری فقیه حاذق و مفتی صادق، اگر به بلاغت و فصاحتش توجه کنی معلوم می‌شود که برای فصحا و بلغای جهان میزان ترازوست، کتابی است که ادیب پرقدرد و تیزبین ماهر در کنار دریای مفاهیم و معرفت معانیش افتخار می‌کند.

آنان که در فنون سخن و در چهارچوب فصاحت و بلاغت و در زیبایی‌های کلام بهترین متخصصند پس از آیه شریفه:

[فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ] «1».

پس بعد از آن به کدام سخن ایمان می آورند؟!

آنان پس از آیه شریفه:

[مَا فَطَرْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ] «2».

ما چیزی را در کتاب [تکوین از نظر ثبت جریانات هستی و برنامه های آفرینش] فروگذار نکرده ایم.

چه می گویند؟

اگر به کتاب خدا با دیده قلب و چشم فهم بنگری، می بینی که شفای هر دردی و وسیله هر رشد و کمالی در این کتاب است و این منبع فیض است که هر کسی را از

---

(1) - اعراف (7): 185.

(2) - انعام (6): 38.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 65

هر چیزی کفایت می کند و هر انسانی را از هر مایه ای بی نیاز می نماید، در فضایل این کتاب همین بس که خدای بزرگ  
شناگوی آن و مدح کننده اوست:

[يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ] «1».

ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه ای آمده، و شفاست برای آنچه [از بیماری های اعتقادی و اخلاقی] در سینه هاست، و سراسر هدایت و رحمتی است برای مؤمنان.

[قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ\* يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ] «2».

بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است.\* خدا به وسیله آن [نور و کتاب] کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راه‌های سلامت راهنمایی می‌کند، و آنان را به توفیق خود از تاریکی‌ها [ی جهل، کفر، شرک و نفاق] به سوی روشنایی [معرفت، ایمان و عمل صالح] بیرون می‌آورد، و به جانب راه راست هدایت می‌کند.

[و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ] «3».

و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت

(1) - یونس (10): 57.

(2) - مائده (5): 15 - 16.

(3) - نحل (16): 89.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 66

ومژده‌ای برای تسلیم‌شدگان [به فرمان‌های خدا] ست.

خداوندا! نسبت به این کتاب ما را معرفت ده و برای تماشای جمال این حقیقت، چشم بصیرت بخش. الهی! هرچه هست در این کتاب است ولی ما کوردلان را از این سفره پرفیض نصیبی نیست. یارب! به ما گدایان کویت رحمی آر و جان ما را برای رسیدن به حقایق این کتاب صفابخش.

الهی قمشه‌ای آن عاشق فرزانه به پیشگاه حضرت دوست می‌نالد و می‌گوید:

به مجنون صفاتان فرزانه‌ات

الهی به عشاق دیوانه‌ات

به دیوانه سر به صحرای عشق

به فریاد خمور صهبای عشق

به آن دل که دایم پریشان توست

به جانی که مدهوش و حیران توست

به ناز و دو چشم جهان بین یار

به تار دو گیسوی مشکین یار

به شکر لب لعل دلجوی او

به مشک ختن خال هندوی او

نگارنده سر لوح قضا

به خورشید ایمان رخ مرتضی

دل روشن از مهرت ای ماه ده

که در کوی وصلت مرا راه ده

### حقیقت و فضیلت قرآن

روایات بسیار عجیبی در فضل قرآن و معلّمان حقیقی این کتاب یعنی اهل بیت پیامبر علیهم السلام در مهم‌ترین و معتبرترین کتب حدیث وارد شده که توجه به آن آثار، بر هر مسلمانی واجب است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ احَدُهُمَا اكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ وَعِزَّتِي اَهْلَ بَيْتِي فَاَنْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا فَاَنْتَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 67

عَلَى الْحَوْضِ «1».

ای مردم! من دو چیز گران در بین شما می‌گذارم که یکی بزرگ‌تر از دیگری است: کتاب خدا و عترتم اهل بیت، بنگرید که پس از من با این دو گوهر بی‌بدیل دریای هستی چه می‌کنید، این دو را هرگز از یکدیگر جدایی نیست تا در کنار حوض بهشت بر من وارد شوند.

این حدیث به طرق مختلفه و با الفاظ گوناگون در اکثر جوامع حدیث آمده، احدی را در صدور این روایت از رسول اسلام صلی الله علیه و آله شکی نیست.

از امیرالمؤمنین علیه السلام در توضیح کلمه عترت در روایت ثقلین پرسیدند، حضرت فرمود:

من و حسن و حسین و نه نفر فرزندان حسینند که همین آنها مهدی و قائم آنان است که از کتاب جدا نمی شوند و کتاب از آنان جدا نمی شود تا در کنار حوض بر رسول اسلام صلی الله علیه و آله وارد شوند «2».

در کتاب با عظمت «الکافی» در باب فضل قرآن حدیث بسیار مهمی به مضمون زیر نقل شده است:

عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنَا أَوَّلُ وَافِدٍ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَكِتَابُهُ وَاهْلُ بَيْتِي ثُمَّ أُمَّتِي ثُمَّ أَسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَبِأَهْلِ بَيْتِي «3».

(1) - احقاق الحق: 9/ 309 - 373؛ بحار الأنوار: 37/ 137، باب 52، حدیث 25.

(2) - معانی الاخبار: 90، باب معنی الثقلین والعترة؛ بحار الأنوار: 36/ 373، باب 42، حدیث 2.

(3) - الکافی: 2/ 600، کتاب فضل القرآن، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 6/ 170، باب 2، حدیث 7653.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 68

امام باقر علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اولین کسی که در قیامت بر خدا وارد می شود من هستم، سپس کتاب خدا و اهل بیت آن گاه امتم، از امت می پرسم که با کتاب خدا و اهل بیت چه کردید؟!

حدیث عجیبی است، گفتار تکان دهنده ای است، پشت کوه به لرزه در می آید تا چه رسد به انسان، فکر کنید صحنه قیامت است و صفحه محشر، رو در روی رسول الهی ایستاده اید و آن حضرت در حالی که سلطنت و حکومت محشر از جانب خدا به دست اوست از شما می پرسد: با قرآن و اهل بیت چه کردید؟

اگر در این مسئله تقصیری دارید که دارید و داریم بیابید به پیشگاه حضرت حق توبه کنیم و از جانب دوست بخواهیم که بقیه عمر ما را در اجرای فرامین قرآن و خواسته های اهل بیت علیهم السلام که خواسته های حضرت رب العزه است توفیق عنایت کند.

به قول عارف به قرآن، الهی قمشه ای:

وز هر سخن جز ذکر است ای دلدار توبه

از هر چه جز عشق رخت ای یار توبه

|                                |                                 |
|--------------------------------|---------------------------------|
| تا جان بود کوشیم در راه وصال   | کز هرچه غیر از لذت دیدار توبه   |
| صد لن ترانی گویی از ره برنگردم | ما و وصال دیگر از هر کار توبه   |
| هستی ما خار گلستان وجود است    | با رویت ای گل آفرین از خار توبه |
| تا جلوه حسنت در این گلزار دیدم | کردیم از خار و گل این دار توبه  |

### قرآن در نهج البلاغة

حضرت علی علیه السلام که معلّم و عارف به تمام حقایق کتاب است در معرفی این سفره معنوی و منبع برکات الهی و سرچشمه فیوضات ربّانی در «نهج البلاغة» می‌فرماید:

#### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 69

قرآن را بر پیامبر فرو فرستاد و این قرآن نوری است که قندیل‌های آن خاموش نشود و چراغی است که افروختگی آن فرو نمی‌نشیند، دریایی است که عمق آن ناپیداست و راهی است که حرکت در آن گمراهی ندارد، شعاعی است فروزنده که روشنیش بی‌نور نمی‌شود و جداکننده حق و باطل است که دلیل آن سستی‌ناچیزی نپذیرد و بنایی است که پایه‌هایش تا ابد ویرانی ندارد، شفای است که بیماری‌های اهل آن را خوف و ترسی نیست، بلندمرتبه‌ای است که یاری‌کنندگانش شکست نمی‌خورند و حقی است که مددکارانش را مغلوبیت نیست، پس قرآن مجید معدن ایمان و محور آن و چشمه‌های علم و دریا‌های آن و بستان‌های دادگستری و عدالت و حوض‌های آن و سنگ‌های بنای اسلام و پایه آن و صحراهای حق و دشت‌های هموار آن است.

دریایی است که هرچه از آن بردارند خالی نمی‌شود و چشمه‌هایی است که هرچه از آن آب بردارند کم نمی‌گردد، آب‌شخورهایی است که واردین از آن نمی‌کاهند، منزل‌هایی است که مسافران راه آن‌ها را گم نکنند و نشانه‌هایی است که روندگان از آن‌ها نایبنا نیستند و تپه‌هایی است که روآوردندگان از آن‌ها گذر نتوانند کرد، خداوند قرآن مجید را سیرابی تشنگی دانایان قرار داد و بهار دل‌های مجتهدان و مقصد راه‌های نیکان و دارویی که از پس آن دردی نماند و نوری که با

آن تاریکی نیست و ریسمانی که جای چنگ زدن به آن محکم است، پناهگاهی که دژ بلند آن استوار است و سرافرازی کسی که عاشق اوست، صلح و ایمنی داخل بر او و رستگاری و هدایت پیرو او و عذرخواه آن که منسوب به اوست.

قرآن حجت و دلیل کسی است که با او سخن گوید و گواه کسی که به وسیله آن با دشمن جدال کند و پیروزی کسی که آن را حجت آورد و نگهدارنده کسی که به آن عمل کند و مرکب سریع کسی که آن را به کار برد و نشانه کسی که نشانه جوید، سپر

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 70

کسی که آن را به بگیرد و عقل و فهم آن کس که آن را در گوش دارد و خبر کسی که نقل خبر کند و حکم کسی که حکومت نماید «1».

عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانًا كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند در قرآن مجید نازل فرمود بیان هر چیزی را، والله برنامه‌ای را در قرآن مجید فروگذار نکرد، تا کسی بتواند بگوید ای کاش این حکم در قرآن بود، چیزی نیست مگر این که در قرآن مجید باشد.

### اسما و اوصاف قرآن

اسما و صفات و اوصافی در قرآن مجید، محض شناساندن قرآن آمده که هر يك دلالت بر حقیقت یا حقایقی از این کتاب می کند و هر کدام نشانگر عظمت بی نهایت این منبع فیض الهی است:

نور «3»، حکمت «4»، خیر «5»، روح «6»، حق «7»، هدی «8»، ذکر «9»، نبأ

(1) - نهج البلاغة: خطبه 198؛ بحار الأنوار: 21/89، باب 1، حدیث 21.

(2) - الکافی: 59/1، باب الرد الى الكتاب والسنة، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 237/65، باب 24.

(3) - نساء (4): 174.

(4) - اسراء (17): 39.

(5) - نحل (16): 30.

(6) - شوری (42): 52.

(7) - رعد (13): 1.

(8) - جن (72): 13.

(9) - حجر (15): 9.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 71

عظیم «1»، شفاء «2»، رحمت «3»، علیّ حکیم «4»، تنزیل «5»، ذوالذکر «6»، بشیر «7»، نذیر «8»، بشری «9»، مُنَزَّل «10»، عظیم «11»، مجید «12»، عزیز «13»، موعظه حسنه «14»، نعمت «15»، رزق «16»، مبین «17»، میزان «18».

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

قرآن مجید به زیباترین صورت وارد قیامت می‌شود، چون بر مسلمانان می‌گذرد، گویند: از ماست، بر انبیا می‌گذرد، گویند: از ماست، بر ملائکه مقرب می‌گذرد، گویند: از ماست، تا به پیشگاه حضرت عزّت رسد، عرضه بدارد: فلان پسر فلان تابستان بسیار گرم را روزه گرفت و شب را به بیداری در عبادت به سر برد

---

(1) - ص (38): 67.

(2) - اسراء (17): 82.

(3) - اسراء (17): 82.

(4) - زخرف (43): 4.

(5) - شعراء (26): 192.

(6) - ص (38): 1.

(7) - فصّلت (41): 4.

(8) - فصّلت (41): 4.

(9) - نخل (16): 89.

(10) - انعام (6): 114.

(11) - حجر (15): 87.

(12) - ق (50): 1.

(13) - فصّلت (41): 41.

(14) - نخل (16): 125.

(15) - بقره (2): 231.

(16) - مؤمن (40): 13.

(17) - مائده (5): 15.

(18) - شوری (42): 17.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 72

و فلان پسر فلان تابستان را به نافرمانی گذرانده، شب را به خواب به پایان برد، خطاب می‌رسد: هر مطیعی را در بهشت در جای مخصوص خودش قرار بده. قرآن در آن وقت حرکت می‌کند و مردم مؤمن به دنبال او، سپس به مؤمن می‌گوید:

مرا بخوان و به منازل و درجات بهشت بالا برو، پس مؤمن می خواند و براساس اندازه معرفت و عملش به قرآن، درجات بهشت را طی می کند و خلاصه هرکس در جای معین خودش با کَمَلِ قرآن قرار می گیرد «1».

### قرآن و حقایق ملکی و ملکوتی

آنچه هدف اصلی کتاب خدا را تشکیل می دهد، دعوت انسان به سوی خداست. در این زمینه در کتاب الهی به شش مسئله کلی برخورد می کنیم که بقیه مسائل از توابع آن شش مسئله است.

### خداشناسی

شناساندن حضرت الله که مشتمل بر راه شناختن ذات و صفات و افعال حضرت اوست و چون معرفت گُنه ذات در خور استعداد هیچ موجودی نیست جز تلویحات و اشاراتی در این زمینه در قرآن مجید نیامده است، مانند آیات:

[لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ] «2».

هیچ چیزی مانند او نیست.

[قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ\* اللَّهُ الصَّمَدُ\* لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ\* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا]

---

(1) - الکافی: 2/ 601، کتاب فضل القرآن، حدیث 11.

(2) - شوری (42): 11.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 73

[أَحَدٌ] «1».

بگو: او خدای یکتاست؛\* خدای بی نیاز [همه موجودات هستی که نیازمند و عین فقرند برای رفع نیازشان روی به او کنند و از حضرتش گدایی نمایند].\*

نزاده، و زائیده نشده است،\* و هیچ کس [در ذات و صفات] همانند و همتا و شبیه او نمی باشد.

[تَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ] «2».

منزه و برتر است از آنچه آنان توصیف می کنند.

[بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ] «3».

[بی سابقه ماده، مدت و نقشه] پدیدآورنده آسمانها و زمین است.

که اکثر به تقدیس و تعظیم حق برمی گردد.

و چون صفات حضرت حق تقریباً برای اکثر مردم قابل درک و فهم است، آیات زیادی مشتمل بر شناساندن علم، قدرت، حیات، حکمت، کلام، سمع، بصر قرآن مجید را در برگرفته است.

و اما آیات مربوط به افعال در کتاب خدا، هم چون اقیانوسی است که مجال رسیدن به اکناف و اطراف و زمینه درک تمام جوانبش برای هرکسی نیست.

قرآن مسائل عالم ملک و شهادت از قبیل سماوات و ارض، نجوم و کواکب، کوهها و دریاها، حیوانات و نباتات، ابر و باد و باران را در آیات زیادی جهت شناساندن خالق و بالابردن اندیشه انسان و آگاه کردن او به حقایق جهان هستی مورد توجه قرار داده است.

---

(1) - توحید (112): 1 - 4.

(2) - انعام (6): 100.

(3) - بقره (2): 117.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 74

قرآن مجید به عالم غیب و جهان ملکوت اشارات و تلویحاتی دارد که اندیشه بسیاری از مردم از درک آن قاصر است و اینگونه آیات قلب و مغز و سرّ قرآن مجید است و درک آن در اختیار عاشقان و عارفان و پاک دلان است و به فرموده سوره مبارکه واقعه:

[لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ] «1».

جز پاك شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن دسترسی ندارند.

راه رسیدن به حق

2- در آیات قسمت دوم سخن از راه رسیدن به حق و سلوك به سوی حضرت الله است که در آن آیات، مسائل بسیار مهمی که موجب روی آوردن به سوی خدا و اعراض از غیر اوست مورد توجه قرار گرفته و خلاصه آن آیات تفسیر توضیحی بر کلمه طیبه «لا اله الا الله» است. به نمونه‌ای از آیات بخش دوم اشاره می‌رود و تفسیر آن آیات به عهده تفاسیر مهم است که زحمت مراجعه به آن تفاسیر وظیفه خود شماست؛ زیرا تشریح این آیات در گنجایش این مختصر نیست.

[ادْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا] «2».

خدا را بسیار یاد کنید.

[لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ] «3».

(1) - واقعه (56): 79.

(2) - احزاب (33): 41.

(3) - منافقون (63): 9.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 75

ای مؤمنان! مبادا اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل کنند.

[و تَبَيَّنَ إِلَيْهِ تَبَيَّنًا] «1».

نام پروردگارت را [به زبان حال و قال] یاد کن [و از غیر او قطع امید نما] و فقط دل بر او بند.

[قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا\* وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا] «2».

بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد، رستگار شد.\*

و کسی که آن را [به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد] بیالود [از رحمت حق] نومید شد.

[قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى\* وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى] «3».

بی تردید کسی که خود را [از زشتی های باطن و ظاهر] پاک کرد، رستگار شد.

\* و نام پروردگارش را یاد کرد، پس نماز خواند.

#### رجوع انسان ها به حق

3- قسمت سوم آیات بیان کننده زمان رجوع تمام انسان ها به حضرت حق است که در آن آیات سخن از لقای سالکان و جنت جسمی و روحی آنان و سخن از محجوبان بدبخت و سخن از آتش ظاهر و باطن آنهاست.

در این قسمت سخن از حشر و نشر، حساب و میزان و ملائکه و صراط است که هر يك دارای ظاهر و باطنی است، ظاهرش را چون غذای بدن، عموم مردم درك می کنند و باطنش در اختیار درك و فهم خواص از بندگان الهی است.

(1) - مزمل (73): 8.

(2) - شمس (91): 9 - 10.

(3) - اعلی (87): 14 - 15.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 76

#### شناساندن عاشقان حق

4- در شناساندن احوال عاشقان دعوت به سوی خداست و لطایف صنع و فعل حضرت دوست در این زمینه. در این قسمت با داستان اعجاب انگیز زندگی انبیا و اولیا و شناساندن وضع ملائکه و احوال روگردانان از حق و شکست

سخت آنها در این راه برخورد می‌کنید و به فواید اینگونه آیات که ترغیب‌کننده به سوی حق و ترساننده از عذاب و بیدارکننده و بیناکننده انسان نسبت به امور مهمه و مسائل الهیه است آشنا می‌شوید، در اینگونه آیات اسرار و رموز و اشارات و تلویحاتی است که احتیاج به اندیشه طولانی و تفکر زیاد دارد.

#### شناساندن منکران حق

5- در شناساندن احوال منکران و احتجاجات بی‌پایه آنان و کشف رسوایی ایشان و با منطقی‌کوبنده، مردود نمودن اباطیل و وسوسه‌های آنهاست.

در این آیات قرآن مجید با بیانی روشن و با ارائه دلایل و براهین حکمت‌های استوار، به جواب منکران حق و باطل‌گویان نسبت به صفات و اسمای حضرت رب و ردّ جانانه منکران نبوت و قیامت و مسائل حقه برخاسته و از این طریق آن چنان به جنگ مخالف می‌رود که برای ابد دهان مخالف را بسته و راه هرگونه انکاری را بر معاند می‌بندد و از نظر علمی و عقلی آبروی منکر را بر باد می‌دهد و سخن برحق خود را به کرسی نشانده و تا صبح قیامت چراغ پرفروغی برای هدایت انسان فراره انسان قرار می‌دهد و راهی برای احتجاج مخالف و پیروزی او باز نمی‌گذارد.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 77

#### شناساندن صراط مستقیم

6- بیان راه راست و نمایاندن صراط مستقیم و خطرات این راه با عظمت و طریق به دست آوردن استعداد برای حرکت در این راه و برگرفتن سلاح برای دفع دزدان و مفاسد آنان که برای گمراه کردن انسان با تمام قدرت در کمین‌اند.

در این مرحله آیات شریفه قرآن، در بردارنده حلال و حرام و حدود و دیات و احکام و قصاصند و در همین آیات است که مسئله سیاست صحیح در اسلام و تشکیل حکومت و جهاد و انفاق مال و جان در راه خدا مطرح است.

#### قاریان بدون معرفت قرآن

پس از این مقدمات مهمی که در شناساندن گوشه‌ای بسیار ناچیز از عظمت قرآن و مسؤولیت انسان در برابر این کتاب پر فیض و این که سعادت دارژین در گرو هماهنگ کردن زندگی با این منبع برکت و شقاوت ابدی محصول مهجور ماندن از این سفره الهی است در سطور قبل گذشت، اینک به ترجمه روایت که در شناساندن چهره قاریان بی‌خبر و بی‌معرفت است، توجه کنید.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

قاری قرآن که از علم و معرفت نسبت به این کتاب خالی است و در عین حال عُجب دارد، مانند کسی است که از ملك و مال دستش تهی است با وجود این دارای عجب و کبر و منیت است.

متکبر و معجب بی‌ملك و مال چنانچه به خاطر فقرش نسبت به مردم بغض و کینه دارد و مردم نیز به خاطر عجبش با او دشمنند، هم چنین قاری جاهل و قرآن‌خوان بی‌معرفت به خاطر فقر معنوی و عدم علم به حقایق قرآن، با مردم

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 78

بدون تکیه بر اصلی از اصول، منازعه و مخاصمه دارد و از تعادل روحی و فکری مهجور است و معاملاتش با مردم معامله ابلیسی و شیطانی است و در عین حال خود را قاری قرآن دانسته و این نام عظیم را در عین بی‌لیاقتی بر خود نهاده است.

او نمی‌داند که منازعه و مخاصمه با خلق برگشت به منازعه و مخاصمه با خدا می‌کند.

او نمی‌فهمد که تمام برنامه‌های حق عین حکمت و مصلحت و محض علم و عدالت است.

او توجه ندارد که خالق مهربان هستی هرچیزی را بجای خودش قرار داده و جهان هم چون خط و خال و ابروست که هرچیزی از آن بجای خویش نیکوست، می‌گوید: قاری قرآنم ولی به خاطر نفهمیدن قرآن روش صحیحی با مردم ندارد، پدر و مادر، زن و فرزند، رفیق و دوست و هر انسانی که با او رابطه دارد از دست او در رنج و عذاب است، چنین موجودی نمی‌فهمد که به آبروی اسلام و قرآن لطمه می‌زند، توجه ندارد که وجودش منبع شر و اعمالش عین ظلم و ستم است.

او اگر قرآن را فهمیده بود به عدالت زندگی می‌کرد و در تمام شؤون پیرو حق و حقیقت بود و در همه جوانب تسلیم واقعیت‌ها می‌شد، از کمترین گناه صغیره‌ای فرار می‌کرد چه رسد به کبیره و چه رسد به ظلم و ستم بر مردم!

ایراداتی که قاری قرآن بی‌معرفت به اوضاع هستی و وضع ظاهر و باطن مردم دارد، همه از قبیل ایرادات بنی‌اسرائیلی است و در حقیقت ایراد به حضرت ربّ العزّه جلّ جلاله است.

این قاریان بی‌معرفت و جاهل همانانی هستند که در روایات معتبره شیعه آمده:

از این گونه قاریان ناآرام و دیوانه مسلک و منافق و دین به دنیا فروخته و دست به دامان حکام و سلاطین جور زده و منازعه کننده با مردم پرهیزد که ضررشان از

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 79

گرگ بر گله گوسپند برای جامعه بیشتر و از لشکر یزید در کربلا بر اولیای خدا زیاده تر و گسترده تر است!!

پروردگار در قرآن مجید می فرماید:

گروهی از مردم از روی عناد و جهل در تمام برنامه های خدا بدون تکیه بر هدایت یا کتاب روشن و واضح مجادله می کنند و به خصومت و منازعه برمی خیزند «1» و قدرت تمیز صواب از خطا را ندارند، این جماعت اهل خسرانند و زیانکارتر از آنان کسی نیست.

(1) - حج (22): 8.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 80

[وَلَيْسَ شَيْءٌ أَشَدَّ عِقَاباً مِنْ لَيْسَ قَمِصَ الشُّلُوكِ بِالِدَّعْوَى بِلا حَقِيقَةٍ وَلَا مَعْنَى.

وَقَالَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ لِأَبْنِهِ: يَا بُنَيَّ لَا يَرَى اللَّهُ اسْمَكَ فِي دِيْوَانِ الْقُرَاءِ]

عذاب برای قاری بی معرفت

برای هیچ کس در فردای قیامت عذابی سخت تر از عذاب مدعی بی عمل و قاری بی معرفت نیست، آنان که در ظاهر به شکل عباد و زهادند و در باطن دچار اوصاف خسیسه و صفات کریهه اند.

یزید بن ثابت به فرزندش می گفت:

آن چنان کن که خدایت تو را در دیوان قراء ضبط نکند، قرائی که ظاهر قرآن را می خوانند ولی از باطن و مفهوم قرآن بی خبرند «1».

(1) - مستدرک الوسائل: 4 / 252، باب 7، حدیث 4626.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 81

[وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ تَسْمَعُ بِاسْمِ الرَّجُلِ خَيْرٍ مِنْ أَنْ تَلْقَاهُ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تُجَرِّبَ، وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَكْثَرُ مُنَافِقِي أُمَّتِي قُرَاؤُهَا فَكُنْ حَيْثُ تُدَبِّتُ إِلَيْهِ وَأُمِرْتَ بِهِ]

قاریان منافق

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

روزگاری بر امت می آید که اسم کسی را بشنوی بهتر از دیدن اوست و وی را ببینی بهتر از معاشرت با اوست، چرا که ظاهر اکثر مردم با باطنشان یکی نیست «1».

و نیز آن جناب فرمود:

بیشتر منافقان و دوزخیان امت من قاریانند که آنچه از قرآن می خوانند عمل نمی کنند و گفتارشان موافق کردارشان نیست، سعی کن کردارت موافق گفتارت باشد و به مضمون آیه شریفه: [فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ] «2» عمل کنی «3».

(1) - مستدرک الوسائل: 4 / 252، باب 7، حدیث 4626.

(2) - هود (11): 112.

(3) - مستدرک الوسائل: 4 / 252، باب 7، حدیث 4626.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 82

[وَإِخْفِ سِرَّكَ مِنَ الْخَلْقِ مَا اسْتَطَعْتَ وَاجْعَلْ طَاعَتَكَ لِلَّهِ بِمَنْزِلَةِ رَوْحِكَ مِنْ جَسَدِكَ، وَلْيَكُنْ مُعْتَبِرًا حَالُكَ مَا تُحَقِّقُهُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ بَارِيكَ وَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ مُتَضَرِّعًا إِلَيْهِ آتَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ]

## رضای حق در طاعت

اسرار باطن و امورت را از مردم بپوشان که اذاعه سرّ موجب پشیمانی است.

طاعت و بندگیت را محض رضای حق قرار بده و این طاعت را در زندگی خود به منزله روح برای جسد ببین، جسدی که روح ندارد خیر ندارد و انسانی که طاعت ندارد سعادت و سلامت ندارد و چنان که مفارقت روح از بدن سخت و دشوار است، سعی کن حال و وضعت نسبت به طاعت حق آن چنان باشد که مفارقت از طاعت برای تو اشد سختی‌ها جلوه کند.

بین خود و خدایت را اصلاح کن و سعی و کوششت بر این باشد که مرضی حق باشی گر چه خلق تو را نپسندند و دوست نداشته باشند.

روز و شب به درگاه دوست تضرع و زاری بر و در تمام امور ظاهر و باطن از حضرت حق طلب استعانت کن که یاری جز او و مددکاری جز وی برای تو نیست.

سوی هستی دادیم ره از عدم

ای خدای من، من آنم کز کرم

هیچ را داد از کرامت هرچه بود

ذات بی‌چونت چو کرد آهنگ جود

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 83

تا کمال و فضل تو آرد پدید

جود تو چون هیچ‌تر از من ندید

یک به یک را زد به نام من رقم

هرچه مخزون بود در گنج عدم

از تهیدستی زبردستیم داد

قدرت از نیستی هستیم داد

ور نگوم من تو دانی چیستم

راست گویم من هنوز آن نیستم

|                             |                                  |
|-----------------------------|----------------------------------|
| ای ز بودت ظلمت ما را ظهور   | ظلمت ما پرده رخسار نور           |
| ای تو ستار عیوب بندگان      | عیب ما و حسن خود کردی نمان       |
| من که دیدستم به خود ستاریت  | کی شوم نومید از غفاریت           |
| خلق را بستی زعییم چشم و گوش | ای خدا عیب من از خود هم بیوش «1» |

(1) - نشاط اصفهانی.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 84

[قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ] «1» وَالْأَعْتِدَاءُ مِنْ صِفَةِ قُرَاءِ زَمَانِنَا وَعَلَامَاتِهِمْ.

وَلْتَكُنْ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ أَحْوَالِكَ عَلَى وَجَلٍ لِئَلَّا تَفْعَ فِي مَيْدَانِ التَّمَنَّى فَتَهْلِكَ]

قاری و خوف از خدا

در قرآن مجید آمده:

در حاجت‌ها و کارها و در هر حالی خدای خود را با تضرّع و در پنهان و خلوت بخوانید، خداوند خروج هر کاری را از حد وسط دوست ندارد، در دعا و قرآن صدا را بلند مکنید و در مفهوم و معنای قرآن تأمل نمایید، آن کس که در قرائت قرآن و دعا ملازم خشوع و خضوع نیست و در آیات حق تدبّر نمی‌کند معتدی است.

امام صادق علیه السلام در پایان روایت می‌فرماید:

در جمیع حالات و احوالات بر خوف و ترس از مقام خدا باش، مبادا که به وقت تلاوت قرآن به مشتهیات و تمنّیات نفس گرفتار آیی و از این طریق راهی به سوی عذاب ابد به روی خود باز کنی و از بساط قرب به فضایی بعد و از رُوح و رحمت به ذلت و لعنت دچار شوی.

## (1) - اعراف (7): 55.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 85

از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست:

در جهنم آسیابی است که همیشه در گشت است و خرد می کند، پرسیدند: چه چیز را خرد می کند؟ فرمود: علمای فاجر را که به علم خود عمل نمی کنند و قاریان را که فاسقند و بی تأمل و تفکر و بی خشوع و خضوع قرآن می خوانند و اداره کننده دولت ستمکار و وزرای خیانتکار «1»!!

## (1) - مستدرک الوسائل 4/ 250، باب 7، حدیث 4623.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 87

باب

67

در بیان حق و باطل

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 89

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

اتَّقِ اللَّهَ وَكُنْ حَيْثُ شِئْتَ وَفِي أَيِّ قَوْمٍ شِئْتَ فَإِنَّهُ لَا خِلَافَ لِأَحَدٍ فِي التَّقْوَى، وَالتَّقَى مَحْبُوبٌ عِنْدَ كُلِّ فَرِيقٍ وَفِيهِ جَمَاعُ كُلِّ خَيْرٍ وَرُشْدٍ، وَهُوَ مِيزَانُ كُلِّ عِلْمٍ وَحِكْمَةٍ وَأَسَاسُ كُلِّ طَاعَةٍ مَقْبُولَةٍ.

وَالتَّقْوَى مَاءٌ يَنْفَجِرُ مِنْ عَيْنِ الْمَعْرِفَةِ بِاللَّهِ تَعَالَى، يَخْتَالُ إِلَيْهِ كُلُّ فَنٍّ مِنَ الْعِلْمِ وَهُوَ لَا يَخْتَالُ إِلَّا إِلَى تَصْحِيحِ الْمَعْرِفَةِ بِالْحُمُودِ تَحْتَ هَيْبَةِ اللَّهِ وَسُلْطَانِهِ. وَمَزِيدُ التَّقْوَى يَكُونُ مِنْ إِطْلَاعِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى سِرِّ الْعَبْدِ بِلُطْفِهِ.

فَهَذَا أَصْلُ كُلِّ حَقٍّ.

وَأَمَّا الْبَاطِلُ فَهُوَ مَا يَقْطَعُكَ عَنِ اللَّهِ يَتَّفِقُ عَلَيْهِ أَيْضاً كُلُّ فَرِيقٍ فَاجْتَنِبْ عَنْهُ وَافْرِدْ سِرَّكَ لِلَّهِ تَعَالَى بِلاَ عَلاَقَةٍ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَتْهَا الْعَرَبُ كَلِمَةٌ قَالَهَا لَبِيدٌ: الْكُلُّ شَيْءٌ مَا سِوَى اللَّهِ بَاطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مُحَالَةَ زَائِلٌ «1» فَالْزَمْ مَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الصَّفَاءِ وَالتَّقَى مِنْ أَصُولِ الدِّينِ وَحَقَائِقِ الْيَقِينِ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمِ وَلَا تَدْخُلْ فِي اخْتِلَافِ الْخَلْقِ وَمَقَالَتِهِمْ فَتَصْعَبَ عَلَيْكَ.

وَقَدْ أَجْمَعَتِ الْأُمَّةُ الْمُخْتَارَةُ بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَأَنَّهُ عَدْلٌ فِي حُكْمِهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيُحْكُمُ مَا يُرِيدُ وَلَا يُقَالُ لَهُ فِي شَيْءٍ مِنْ

(1) - زیاد بن لبيد.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 90

صُنِعِهِ لَمْ؟

وَلَا كَانَ وَلَا يَكُونُ شَيْءٌ إِلَّا بِمَشِيئَتِهِ وَأَنَّهُ قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ وَصَادِقٌ فِي وَعْدِهِ وَوَعِيدِهِ وَأَنَّ الْقُرْآنَ كَلَامُهُ وَأَنَّهُ مَخْلُوقٌ وَأَنَّهُ كَانَ قَبْلَ الْكَوْنِ وَالْمَكَانِ وَالزَّمَانِ وَأَنَّ أَحْدَاثَ الْكَوْنِ وَقَنَاءَهُ عِنْدَهُ سَوَاءٌ مَا أَرَادَ بِأَحْدَاثِهِ عِلْماً وَلَا يَنْقُصُ بِغَنَائِهِ مُلْكُهُ، عَزَّ سُلْطَانُهُ وَجَلَّ سُبْحَانُهُ فَمَنْ أَوْرَدَ عَلَيْكَ مَا يَنْقُصُ هَذَا الْأَصْلَ فَلَا تَقْبَلْهُ وَجَرِّدْ بَاطِنَكَ لِذَلِكَ تَرَى بَرَكَاتِهِ عَنْ قَرِيبٍ وَتَفُوزُ مَعَ الْفَائِزِينَ.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 91

[اتَّقِ اللَّهَ وَكُنْ حَيْثُ شِئْتَ وَفِي أَيِّ قَوْمٍ شِئْتَ فَإِنَّهُ لَا خِلَافَ لِأَحَدٍ فِي التَّقْوَى، وَالتَّقَى مُحِبُّوبٌ عِنْدَ كُلِّ فَرِيقٍ وَفِيهِ جِمَاعُ كُلِّ خَيْرٍ وَرُشْدٍ]

امام صادق علیه السلام در این فصل به مسئله حق و باطل اشاره دارند، تقوا را حق، بدون حد و حدود زندگی کردن را باطل می دانند.

بحث مفصل تقوا و بررسی تمام جوانب آن به خواست حضرت حق در توضیح روایت باب هشتاد و دوم «مصباح الشریعة» خواهد آمد.

در این بخش به توضیح مختصر این روایت عالی قناعت می شود و از خداوند بزرگ و پروردگار مهربان با کمال خضوع و خشوع می خواهیم که همه ما را در راه حق قرار داده و از افتادن در باطل مصون بدارد.

### حقیقت تقوا

طی مطالعات جامع در مسائل الهی به این نتیجه می رسیم که:

تقوا حالتی است درونی که از معرفت به حق و شناخت انبیا و ائمه قرآن و ادامه انجام واجبات و ترك محرمات و دنبال کردن حسنات اخلاقی و گریز از آلودگی های نفسی به دست می آید، چون این حالت به دست آید و در سرزمین وجود آدمی مستقر شود و ریشه بگیرد، از وجود انسان منبعی از خیر و برکت به وجود می آید

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 92

و تمام درهای سعادت دنیا و آخرت به روی انسان باز می شود.

در نتیجه باید گفت: تقوا محصول حق است و حق عبارت است از وجود مقدس پروردگار و تربیت شدگان مستقیم آن جناب یعنی انبیا و ائمه علیهم السلام و نیز عبارت است از قرآن مجید که انعکاس علم و اراده و مشیت و حکمت حضرت حق در جامعه بشری است.

چون تقوا انعکاسی و پرتوی از رابطه با خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام و قرآن مجید و زندگی کردن براساس خواسته های آن بزرگواران و قرآن مجید است، از این جهت حضرت صادق علیه السلام تقوا را به عنوان حق و عدم آن را باطل معرفی فرموده است.

فرد برحق یعنی آراسته به تقوا، خانواده برحق یعنی زینت گرفته از تقوا، جامعه برحق یعنی جامعه مشرف به شرف تقوا.

چون معنا و مفهوم تقوا را به این گونه که در سطور قبل گذشت دانستی، حق را یافته و دانسته ای و ضدش را نیز که تعبیر به باطل می شود آگاه شده ای، پس بر تو لازم است که حق را در تمام جوانب حیات یعنی در مرحله اعتقاد و عمل اخلاق رعایت کنی و از باطل هم چون گریز گوسپند از گرگ بگریزی.

در این فصل تنها به ذکر يك مسئله قناعت می‌کنم و آن این است که ای عزیزان! ای فرزندان آدم! حقّ که عبارت از وجود مقدس خالق یکتا و انبیا و ائمه علیهم السلام و قرآن است از روز روشن‌تر و از آفتاب درخشنده‌ترند، چه معنا دارد که منابع نور و عدالت و حق و حقیقت را رها کرده و رو به جانب برنامه‌هایی بیاورید که رهنمون شما نسبت به آن برنامه‌ها، هوای نفس و شیاطین درون و برونند.

يك اندازه بیندیشید تا در میدان اندیشه خود را بیابید که خود یافتن نعمت عظیمی است، چون خود را یافتید بدون شك خدا را خواهید یافت که:

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 93

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ «1».

هر کس خود را بشناسد مسلماً خدا را خواهد شناخت.

آری، از اندیشه در وجود خود و فکرت در آفرینش و دقت در نظام خلقت، خالق خود و آفریننده خلقت و هستی را خواهید یافت، چون او را یافتید توفیق دست زدن به دامن انبیا و ائمه علیهم السلام و روآوردن به قرآن مجید برای شما خواهد آمد، چون رو به انبیا و ائمه علیهم السلام و قرآن آورید، عاشق پاک شدن و پاکیزه شدن خواهید شد و بر اثر این عشق به حرکت آمده به اصلاح قلب و عمل و اخلاق خود برخواید خاست، آن وقت است که شما مصداق حق می‌شوید و وجود شما تبدیل به منبع خیر و برکت می‌گردد و به سوی لقاء و وصال محبوب مسافرت خواهید کرد و به مقصد اعلی و هدف اسنی خواهید رسید.

آری، به دنبال حق بگردید که یافتن آن آسان است، چون یافتید برای ابد دست به دامن حق بزنید که چون دست زدید به کسب رحمت و رضوان موفق خواهید شد و حقیقت خلافت الهی و علم الاسمايي و اشرفیت و افضلیت بر تمام موجودات در شما ظهور پیدا خواهد کرد.

به قول عارف نیشابوری که چه زیبا سروده:

اگر خواهی که یابی آشنایی

دلا در راه حق گیر آشنایی

میندیش آن زمان تا در کجایی

چو مست خُم وحدت گشتی ای دل

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| وگر نفس و هوا عقلت ربایند   | تو میدان آن نفس کز خود برآیی |
| چو یوسف گر فتی در چاه کنعان | کشی در چاه محنت هم بلایی     |
| چو افتادی به دریای حقیقت    | مشو غافل همی زن دست و پایی   |

---

(1) - عوالی الآلی: 102 / 4، حدیث 149؛ بحار الأنوار: 32 / 2، باب 9، حدیث 22.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 94

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| چو ابراهیم بت شکن میندیش    | بهر آتش که هستی خوش درآیی  |
| تبرّا بر طور سینا همچو موسی | در این ره گر بورزی پارسایی |
| برو عطار مسکین خاک ره شو    | به نزد اهل دل تا بر سر آیی |

آیات قرآن پیرامون حق

اکنون به آیاتی چند از قرآن مجید در مسئله حق عنایت کنید:

خداوند حق است

[ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ] «1».

این [قدرت بی نهایت او نسبت به امور آفرینش و نسبت به وضع و حال مردم] برای این است که فقط خدا حق است، و این که آنچه را جز او می پرستید، باطل است، و این که فقط خدا بلند مرتبه و بزرگ است.

[فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ] «2».

پس برتر است خدا آن فرمانروای حق [از آن که کارش بیهوده و عبث باشد]، هیچ معبودی جز او نیست، [او] پروردگار عرش نیکو و باارزش است.

---

(1) - حج (22): 62.

(2) - مؤمنون (23): 116.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 95

خلقت آسمانها و زمین

[مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ] «1».

ما آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دوست، جز به حق و تا سرآمدی معین نیافریدیم.

[أَمْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ] «2».

آیا در [خلوت] درون خود نیندیشیده اند؟ [که] خدا آسمانها و زمین و آنچه را میان آنهاست، جز به حق و راستی و برای مدتی معین نیافریده است.

[خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ] «3».

آسمانها و زمین را به حق آفرید. از آنچه شریک او قرار می دهند، برتر است.

بعثت انبیا و ارسال رسل

[وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ\* وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ

(1) - احقاف (46): 3.

(2) - روم (30): 8.

(3) - نحل (16): 3.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 96

لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تَتْلُوا الْجَنَّةَ أَوْرُثُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ [«1»].

و کسانی که ایمان آوردند و [به اندازه طاقت خود] کارهای شایسته انجام دادند، اهل بهشت‌اند و در آن جاودانه‌اند، [چرا که] ما هیچ کس را جز به اندازه طاقتش تکلیف نمی‌کنیم.\* و آنچه از کینه و خشم در سینه‌های آنان است، بر می‌کنیم [تا در بهشت با خوشی و سلامت کامل کنار هم زندگی کنند؛] از زیر [کاخ‌ها و عمارت‌های] شان نهرها جاری است و می‌گویند:

و همه ستایش‌ها ویژه خداست که ما را به این [نعمت‌ها] هدایت کرد، و اگر خدا ما را هدایت نمی‌کرد هدایت نمی‌یافتیم، مسلماً پیامبران پروردگاران حق را به سوی ما آوردند، و ندایشان می‌دهند به پاداش اعمال شایسته‌ای که همواره انجام می‌دادید، این بهشت را به ارث بردید.

کتاب‌های آسمانی

[كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ] «2».

مردم [در ابتدای تشکیل اجتماع] گروهی واحد و يك دست بودند [و اختلاف و تضادی در امور زندگی نداشتند]، پس [از پدید آمدن اختلاف و تضاد] خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت، و با آنان به درستی و راستی کتاب را نازل کرد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند.

(1) - اعراف (7): 42 - 43.

(2) - بقره (2): 213.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 97

[نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أُنْزِلَ التَّوْرَةُ وَ الْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ] «1».

این کتاب را تدریجاً به حق و راستی بر تو نازل کرد که تصدیق کننده کتاب‌های پیش از خود است؛ و تورات و انجیل را\* پیش از این برای هدایت مردم فرستاد.

ما جاء من عند الله

[فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ] «2».

اما اهل ایمان آگاهند که آن مثل از سوی پروردگارشان درست و حق است.

[إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ] «3».

و هنگامی که بر آنان خوانند، می‌گویند: به آن ایمان آوردم، یقیناً این قرآن از سوی پروردگاران حق و درست است، البته ما پیش از نزول آن [به سبب راهنمایی‌های تورات و انجیل] تسلیم بودیم.

کتمان حق

[يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ

(1) - آل عمران (3): 3 - 4.

(2) - بقره (2): 26.

(3) - قصص (28): 53.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 98

تَعْلَمُونَ [«1»].

ای اهل کتاب! چرا در حالی که [به حقایق و واقعیات] آگاهید، حق را به باطل مُشْتَبِه می‌کنید، و حق را پنهان می‌دارید [تا مردم گمراه به مانند؟!]

[أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا يَهُوداً أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ بِمَنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ] «2».

آیا می‌گویید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان [دارای مقام نبوت] آنان یهودی یا نصرانی بودند؟! بگو: شما داناترید یا خدا؟ [شما به یقین می‌دانید که آنان یهودی و نصرانی نبودند، پس چرا واقعیت را پنهان می‌دارید؟!]

و ستمکارتر از کسی که شهادتی را که از خدا نزد اوست پنهان کند، کیست؟ و خدا از آنچه انجام می‌دهید، بی‌خبر نیست.

[إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ] «3».

یقیناً کسانی که آنچه را ما از دلایل آشکار و [وسیله] هدایت نازل کردیم، پس از آن که همه آن را در کتاب [تورات و انجیل] برای مردم روشن ساختیم، پنهان می‌کنند [تا مردم به قرآن و پیامبر ایمان نیاورند] خدا لعنتشان می‌کند، و لعنت کنندگان هم لعنتشان می‌کنند.

(1) - آل عمران (3): 71.

(2) - بقره (2): 140.

(3) - بقره (2): 159.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 99

[إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] «1».

قطعاً کسانی که آنچه را خدا از کتاب [تورات و انجیل به عنوان حلال و حرام] نازل کرده [به سود خود، از بی سوادان یهود و نصاری] پنهان می کنند، و در برابر این پنهان کاری بهای اندکی به دست می آورند، جز آتش به شکم های خود نمی ریزند. و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی گوید، و [از گناهان و زشتی ها] پاکشان نمی کند، و برای آنان عذاب دردناک است.

[و لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ\* لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] «2».

و [شما ای شاهدان!] شهادت را پنهان نکنید و هر که آن را پنهان کند، یقیناً دلش گناهکار است؛ و خدا به آنچه انجام می دهید داناست.\* آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست، و اگر آنچه [از نیت های فاسد و افکار باطل] در دل دارید آشکار کنید یا پنهان سازید، خدا شما را به آن محاسبه می کند؛ پس هر که را بخواهد می آموزد، و هر که را بخواهد عذاب می کند؛ و خدا بر هر کاری تواناست.

(1) - بقره (2): 174.

(2) - بقره (2): 283 - 284.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 100

مرگ و سكرات آن

[وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ] «1».

و سكرات و بیهوشی مرگ، حق را [که همه واقعیات جهان پس از مرگ است] می آورد [و به مختصر می گویند: این همان چیزی است که از آن می گریختی].

صبحه قیامت

[وَ اسْمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ\* يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ] «2».

و گوش فرا ده روزی که ندا دهنده از جایی نزدیک ندا می دهد.\* روزی که [همگان] صیحه و فریاد را به حق و درستی می شنوند [و] آن روز، روز بیرون آمدن [از قبرها] ست.

#### قیامت

[الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا] «3».

در آن روز فرمانروایی مطلق برای [خدای] رحمان ثابت است، و بر کافران روزی بسیار دشوار است.

---

(1) - ق (50): 19.

(2) - ق (50): 41 - 42.

(3) - فرقان (25): 26.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 101

#### ترازوهای سنجش اعمال

[وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] «1».

میزان [سنجش اعمال] در آن روز حق است؛ پس کسانی که اعمال وزن شده آنان سنگین و با ارزش باشد، رستگارند.

بر اساس آیات و روایات، خدا را در قیامت میزانی چون قرآن و رسول اسلام صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام است، چون اعمال و عقاید و اخلاق کسی با آنها هماهنگ و هم سنگ باشد اهل نجات و رزق به عذاب ابدی دچار خواهد گشت.

#### قضاوت پروردگار

[وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءُ وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ] «2».

و زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود، و کتاب [اعمال] را می‌نهند، و پیامبران و گواهان را بیاورند و میانشان به حق و راستی داوری شود، و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند.

و عده‌های حضرت ربّ العزّه

[و الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سُدَّخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ]

(1) - اعراف (7): 8.

(2) - زمر (39): 69.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 102

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا] «1».

و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به زودی آنان را در بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، درآوریم، در آن جاودانه‌اند. وعده خدا حق است، و راست‌گوتر از خدا در گفتار کیست؟

[إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ] «2».

بازگشت همه شما فقط به سوی اوست. [خدا شما را وعده داد] وعده‌ای حق و ثابت؛ بی‌تردید اوست که جهان آفرینش را می‌آفریند، سپس آن را [به قیامت] باز می‌گرداند تا کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به عدالت و انصاف پاداش دهد، و برای کسانی که کافر شدند به کیفر کفری که همواره می‌ورزیدند، شربتی از آب بسیار جوشان و عذابی دردناک است.

[أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ] «3».

آگاه باشید! مسلماً آنچه در آسمان‌ها و زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست. بدانید که بی‌تردید وعده خدا حق است، ولی بیشترشان [این حقایق را] نمی‌دانند.

(1) - نساء (4): 122.

(2) - یونس (10): 4.

(3) - یونس (10): 55.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 103

[وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ] «1».

خدا این وعده را داده است؛ و خدا از وعده‌اش تخلف نمی‌کند، ولی بیشتر مردم معرفت و شناخت [نسبت به وفای قطعی خدا در مورد وعده‌اش] ندارند.

عارفان به حق

آری، عارفان به حق که در نتیجه عرفانشان عاشق حقند دلی پر مهر و قلبی پر از عاطفه و نفسی پاک و عملی صالح و چشمی گریان دارند. به آیه شریفه زیر توجه کنید:

[وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ\* وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ\* فَأَنَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا فَجَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ] «2».

و چون آنچه را که بر پیامبر اسلام نازل شده بشنوند، دیدگانشان را می‌بینی به سبب آنچه از حق شناخته‌اند، لبریز از اشک می‌شود، می‌گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم، پس ما را در زمره گواهان [به حقانیت پیامبر و قرآن] بنویس.

\* و بر پایه چه عذر و بهانه‌ای به خدا و آنچه از حق برای ما آمده ایمان نیاوریم؟ و حال آن که امید داریم که پروردگارمان ما را در زمره شایستگان درآورد.\* پس خدا به پاس این سخنان [و عقاید صادقانه] به آنان

(1) - روم (30): 6.

(2) - مائده (5): 83 - 85.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 104

بهشت‌هایی پاداش داد که از زیرِ [درختان] آن نهرها جاری است، در آن جاودانه‌اند؛ و این است پاداش نیکوکاران.

آری، عارف عاشق اهل حال است، اهل دل است، اهل سیر و سلوک است، اهل خدمت و شفقت به خلق خداست، اهل یار است، اهل حقیقت و معناست که از عرفان به حق کسب کرده و از تجلی اسما و صفات حق در جان و قلبش به دست آورده است.

به قول عارف معارف افتخار الدین زوزنی:

|                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| هان و هان در گردش آور جام را   | بیش از این ضایع مکن ایام را   |
| زندگی خواهی شراب عشق نوش       | زهد را یکسو فکن در عشق کوش    |
| عشق باید زافتخار آموختن        | خوشه چیدن خرمن خود سوختن      |
| عاشقی پیوندها ببردن است        | بی سر و پا در جهان گردیدن است |
| هر که او را بند یاری اوفتاد    | هر که را با عشق کاری اوفتاد   |
| هم چو من گو دست از هستی بشوی   | ترك کام دنی و عقی بگوی        |
| عشق خورشید است از آن گویند مهر | لیک قدرش برترست از نه سپهر    |
| روح قدس از لمعه انوار اوست     | نفس کل از پرتو آثار اوست      |

در هر صورت بر اساس آیات قرآن مجید مصادیق بارز حق عبارت است از:

خداوند تبارک و تعالی

آسمانها و زمین

موجودات سمایی و ارضی

بعثت انبیا و ارسال رسل

کتابهای آسمانی

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 105

ما جاء مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

مرگ و سكرات آن

صیحه قیامت

قیامت

ترازهای سنجش اعمال

قضاوت پروردگار

وعده‌های حضرت ربّ العزة

آنان که به واقعیت‌های بالا دارای معرفتند و تمام حرکات و سکنات آنان براساس آن معرفت است، اهل تقوا و به عبارت دیگر اهل حقند و هرکس از مدار این معرفت و عمل براساس آن خارج باشد، اهل باطل است، گرچه مدّعی حق و اهل حق بودن باشد، بنابراین تقوایی که حضرت صادق علیه السلام در این روایت به عنوان حق معرفی کرده‌اند به این معنایی است که گذشت و ضد آن بی‌شک و تردید باطل است، آری، تقوا حق است و آن را معنایی به گستردگی ظاهر و باطن آفرینش است و آراسته به آن، اهل حق و در پیشگاه حضرت دوست دارنده برترین اعتبار و بهترین ارزش است.

اگر در سطور گذشته بیشتر دقت کنید به این نتیجه می‌رسید که مسئله از الطف لطایف و از ظریف‌ترین مباحث است.

هیچ کس قدرت رسیدن به تقوا و حق را ندارد مگر این که از هوای نفس برحذر باشد و از آرزوهای دور و دراز پاك بماند.

هوا که عبارت از سرکشی مجموع غرایز حیوانی است، سخت ترین مانع انسان در راه حرکت به سوی مقام قرب و فضای وصال است.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 106

هوا و هوس مانع رسیدن به خدا

آری، در تاریخ بشر ثابت شده که تمام سیه روزی‌ها و بدبختی‌ها و شرور و فساد و ظلم و ستم و خیانت‌ها و قتل و غارت‌ها محصول پیروی انسان از هوا و هوس و آرزوهای دور و دراز بوده است.

هوا چشم حق بین را کور و گوش حق شنوا را کر و قلب مطیع را نابود می‌کند.

کاملان از اولیاء و شاخان از عرفا در توضیح آیه شریفه:

[هُم قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ هُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ هُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ] «1».

آنان را دل‌هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی‌یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه‌های حق را] نمی‌بینند، و گوش‌هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی‌شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند؛ اینانند که بی‌خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند.

فرموده‌اند:

لَيْسَ الْمُرَادُ أَنَّهُمْ لَا يُبْصِرُونَ الْمَحْسُوسَاتِ وَلَا يَسْمَعُونَ الْأَصْوَاتِ وَلَا يَفْقَهُونَ الْأُمُورَ الدُّنْيَوِيَّةَ بَلْ وَهُمْ كَامِلُونَ فِي تِلْكَ الْجِهَاتِ وَأَمَّا هُوَ عَدَمُ الْأَدْرَاكِ وَالتَّفَقُّهِ وَالْإِسْتِمَاعِ لِمَعَالِي الْأُمُورِ وَمَرَاتِبِ الْعِرْفَانِ.

مراد این نیست که امور ظاهر و محسوس را نمی‌بینند و صداها را نمی‌شنوند و امور دنیایی و مادی را درک نمی‌کنند که در این جهات مانند همه

## (1) - اعراف (7): 179.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 107

موجودات زنده کامل و جامعند، مراد این است که از دیدن حقایق و شنیدن واقعیت‌ها و درک امور الهیه و معارف حقّه و مراتب عالی عرفانی محرومند؛ زیرا تمام همت و هدف را مصرف امور بهیمی و آبادی شکم و شهوت کرده و پایبند و غرق در مادیات و امور محسوسه شده‌اند، به نحوی که باور کرده‌اند غیر از عالم شکم و جهان شهوت عالم و جهان دیگری وجود ندارد.

دیده حس دشمن عقل است و کیش

خاک زن بر دیده حس بین خویش

بت پرستش خواند و ضد ماش خواند

دیده حس را خدا اعماش خواند

زان که حالی دید و فردا را ندید

زان که او کف دید و دریا را ندید

درنیابد ذات ما را بی‌مثال «1»

لیک هرگز مست تصویر و خیال

عاشقی واله می‌گوید:

الهی! دیده ما از عیب معرّا کن و سینه ما از ریب مبرّا، عینی عنایت فرما که هرچه در نظر آید مطلع انوار شود و دلی کرامت نما که آنچه به خاطر رسد مخزن اسرار گردد، به بزرگواری خود باری نظر غفاری بر گنهکاری بگشای و به مصقل رحمت زنگ معصیت از آینه ضمیرمان بزدا تا از چنگ هر رنگ و بوی آزاد کنی و به چنگ بی‌رنگی دلشاد، تا هر نیک و بدی که بینیم از خود بینیم و هر رنج و راحتی که پیش آید همه بر خود گرینیم، بی غلط گفتم هر که از باده بی‌رنگی جرعه‌ای نوش کرد، بود و نبود خود به کلی فراموش کرد، آنجا نیک و بد را چه مجال؟ و رنج و راحت را چه ملال؟

کنی بود و نبود خود فراموش

در این میخانه جامی گر کنی نوش

نشینی فارغ از هر صلح و جنگی

شوی آسوده از هر بود رنگی

(1) - مثنوی معنوی، مولوی.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 108

نماند نیک و بد را خود مجالی ز رنج و راحت نبود ملالی «1»

هوا و هوس از دیدگاه امام علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرماید:

إِنَّهَا النَّاسُ أَنَّ اخْوَفَ مَا اخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْتَانِ: اتَّبَاعُ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمَلِ، فَأَمَّا اتَّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ «2».

ای مردم! شدیدترین خوف و هراسی که بر شما دارم از دو چیز است:

پیروی از هوا و درازی آرزو، اما پیروی از هوا آدمی را از برخورداری از حق جلوگیری می کند و درازی آرزو آخرت را از یاد انسان می برد.

شارح «نهج البلاغه» علامه جعفری در شرح جملات بالا می گوید «3»:

هوا عبارت است از امواجی که از جوشش غرایز حیوانی سرمی کشد و فضای درون را تیره و تاریک می سازد و عوامل و وسایل درک و دریافت حقیقت را فلج می کند.

این هوا با این که دارای جوهر و مبنای اصیلی جز خواستن بی محاسبه چیز دیگری نیست، می تواند همه اصالت ها و حقایق ریشه دار را از جلو چشم انسان و عقل و وجدان او دور کند، این همان «می خواهم» است که به هیچ علت و دلیلی جز

خود تکیه نمی کند و این يك سخن بی اساس است که در موقع سؤال از کسی که مطابق هوا عملی کرده است به عنوان جواب بگوید که «دلم خواست» کدام دل؟!

(1) - نور علی شاه اصفهانی.

(2) - نهج البلاغة: خطبه 42؛ الکافی: 58 / 8، خطبة لأئمة المؤمنين، حدیث 21.

(3) - ترجمه و تفسیر نهج البلاغة: 273 / 9.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 109

دل فراز عرش باشد بی به پست «1»

تو همی گویی مرا دل نیز هست

دل و هوئی؟! دل جایگاه دریافت عالی ترین حقایق است، دل همان جنبه ملکوتی انسان است که خدا را به وسیله آن درمی یابد، دل جایگاه تصفیه همه مفاهیم و موضوعاتی است که حواس طبیعی، آنها را به عقل نظری تحویل می دهد و عقل نظری بدون این که آنها را از جنبه ارزش ها و عظمت ها درک کند به دل تحویل می دهد.

«دلم خواست کردم» از آن جملات ویرانگر موجودیت آدمی است که با صورت حق به جانبش، آتش به ریشه همه اصول و قوانین مبتنی برحق و حقیقت می زند.

هوا همان امواج بی محاسبه ای است که از جوشش غرایز انسانی سربرمی کشند و بدون اعتنا به «باید» ها و «شاید» ها و «نباید» ها و «نشانید» ها همه اصالت ها را به بازی گرفته و سرمایه های حیات گرانبهای آدمی را مستهلک می سازند.

گاهی هوا محوری به قدری شدت پیدا می کند که تا سرحد معبودیت پیش می رود، این خطر تباه کننده را خداوند سبحان در قرآن مجید گوشزد فرموده است.

[أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ] «2».

پس آیا کسی که معبودش را هوای نفسش قرار داده دیدی؟

در چنین موقعیت‌هاست که موجودیت آدمی کاملاً مسخ می‌شود و از انسانیت جز اعضای مادی شبیه به انسان چیزی در او نمی‌ماند.

مهار کردن هوا برای وصول به حق و حقیقت، درست شبیه مهار کردن کوه

---

(1) - مثنوی معنوی، مولوی.

(2) - جاثیه (45): 23.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 110

آتشفشان است که می‌تواند مقدمه‌ای برای استخراج مواد معدنی با ارزش آن کوه بوده باشد.

درون آدمی دارای نیروها و استعدادها بسیار گرانبایی است مانند معادن با ارزش در شکم کوه آتشفشان، هنگامی که هواها به توجّ درمی‌آیند نه تنها آن نیروها و استعدادها خفه می‌شوند، بلکه انسان در آن موقع به صورت آتشفشانی درمی‌آید که تبدیل به موجود خطرناک نیز می‌گردد.

به طور قطع باید گفت: دردهای بی‌درمان بشری که سرتاسر تاریخ ما را فرا گرفته است، میکربی جز هوای نفسانی ما ندارد، هر کجا ستمی و تجاوزی دیدید فوراً به سراغ کشف ریشه اصلی آن بپردازید، خواهید دید که ریشه اصلی آن ستم، تجاوز هوای نفسانی يك یا چند نفر بوده است.

دلیل این که در این مسئله ادعای قطع و یقین کردیم این است که هرچه مقابل هواست اصیل و حقیقت است و جای تردید نیست که از واقعیت‌های اصیل حقیقت هرگز ظلم و تجاوزی به وجود نمی‌آید.

خطاها و اشتباه‌کاری‌ها ممکن است مردم یا خود انسان را برای مدّتی حتی برای همیشه از برخورداری از حقایق و اصالت‌ها محروم نماید، ولی این محرومیت ظلم و تجاوز نیست، دلیل روشن این مسئله این است که بشر در طول تاریخ گذشته‌اش به جهت غوطه‌ور شدن در مجهول‌هایی که به ضرر او تمام شده است، احساس ظلم و تجاوز نمی‌کند، بلکه تأسف می‌خورد از این که چرا آن مجهولات را دیر کشف کرده است. به عنوان مثال: هزاران، شاید میلیون‌ها نفر در قرون

و اعصار گذشته از بیماری سل رنج برده و رخت از این دنیا برپسته‌اند، اما بدان جهت که جهل به معالجه سل يك پدیده اختیاری و از روی هوا نبوده است، هیچ عاقلی نمی‌تواند گذشتگان را توبیخ کند به این که چرا بیماران مسلول شما رنج کشیدند و از

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 111

دنیا رفتند و شما ظالم و تجاوزکارید، ولی اگر يك یا چند انسان در امروز دواي بیماری سل را به جهت سودپرستی که آشکارترین مصداق هواپرستی است برای بالا بردن قیمت آن احتکار کنند، بدون تردید اینان ستمکار و متعدی و مبارزه کننده با حق و محارب با خدا هستند.

برویم به سراغ آرزوهای دور و دراز که موجب فراموش شدن ابدیت می‌گردد.

نخست این نکته را در نظر می‌گیریم که فرق میان آرزو و امید در این است که امید عبارت است از خواستن مطلوبی که در آینده قابل تحقق است و چون قابل تحقق است بالضروره مبتنی بر واقعیت‌ها و یا برآنچه که قابل تبدیل به واقعیت‌ها است می‌باشد. لذا امید، آن پدیده روانی است که هرچه بر واقعیت‌ها و حقایق بیشتر تکیه داشته باشد مفیدتر و محرک‌تر خواهد بود، برخلاف آرزو که با امثال این جملات «ای کاش چنین باشد» «ای کاش چنین پیش آمد کند» ابراز می‌گردد، لذا آرزو نوعی خواستن است که خواسته شده فعلاً تحقق ندارد و از عوامل و عللی که ممکن است آن خواسته شده را در آینده تحقق ببخشد اثر و نشانی وجود ندارد.

به همین جهت است که انسان در حال آرزوهای دور و دراز مجبور است انرژی‌های مغزی خود را در ساختن تصنعی علل و عوامل و جابجا کردن حقایق و حذف و انتخاب نامعقول واقعیت‌ها مستهلك نماید، در صورتی که این نیروها و انرژی‌های مستهلك شده ممکن است آرمان‌های بسیار مفیدتر و ضروری‌تر از آن خواسته‌های آرزویی را تحقق ببخشد.

نتیجه تباه کننده دیگری را که آرزوهای دور و دراز دربردار همان است که موجب ناپدید شدن آخرت و سرای ابدیت و لقاء الله از افق روح آدمی می‌باشد.

این همان خطر بزرگ است که سر راه حیات هدف‌دار انسان‌ها را می‌گیرد و از حرکت در مسیر تکاملی حیات معقول بازمی‌دارد.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 112

آرزوها يك امواج زودگذر و ناپایدار مغزی نیستند که لحظاتی سر برکشند سپس فرو بنشینند، بلکه آرزوها همواره سطوح روانی امروز را که رویاروی حقایق و واقعیات و متأثر از آنهاست می‌تراشد و می‌خراشد و قشری از مفاهیم حقیقت‌نما و مطلوب‌نما درآینده را بر آن سطوح می‌چسباند و جلو فعالیت‌های طبیعی روح را می‌گیرد، اینان در فرداهای بدون دیروز و امروز زندگی می‌کنند و به همین علت است که درك و اشتیاق به ابدیت از افق روح محو می‌شود و بجای آن فرداهای موهوم جانشین می‌گردد، آیه‌ای در قرآن کریم سرگرم شدن به آرزو را به این نحو مورد توبیخ قرار می‌دهد:

[يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَوْ كَانُوْا مُسْلِمِيْنَ \* ذَرُوْهُمْ يَأْكُلُوْا وَيَتَمَتَّعُوْا وَيُلْهِهِمُ الْاٰمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ] «1».

کافران [هنگام روبرو شدن با عذاب] چه بسا آرزو می‌کنند که کاش تسلیم [فرمان‌های خدا] بودند.\* بگذارشان تا بخورند و [با لذایذ مادی و زودگذر] کامرانی کنند، و آرزوها، سرگرمشان نماید؛ سپس [حقانیت اسلام و فرجام شوم خود را] خواهند فهمید.

لا جرم در هوای سیم و زری

ای دل از درد عشق بی‌خبری

داده‌ای دین به باد بی‌خبری

روز و شب غافل‌ی درین دنیا

معرفت بایدت اگر نه خری

پس فلاح‌ت به سیم وزر نبود

این سخن گوش کن اگر بشری

سگ به اطلس ملائکه نشود

پسرت هست و این زمان پدری

پدرت بود و تو پسر بودی

این چنین است دور چرخ کری

پنج روز دگر پسر پدرست

تا اسیران خاک را نگری

گذری کن به سوی گورستان

شش درش خاک و خانه کدري

لحد تنگ و خانه تاريك

تو در آنجا مثال رهگذري

این جهان چون رباط برسر پل

به حقيقت تو نیز درگذري

هر که آمد بدین جهان بگذشت

چون از طریق مقدمات گذشته به معنا و مفهوم و ریشه تقوا و در حقیقت به معنا و مفهوم حق و باطل واقف شدید، اکنون به ترجمه روایت شصت و هفتم «مصباح الشریعة» دقت کنید:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

تقوای الهی پیشه کن و هرگز از این واقعیت عالی فارغ مباش.

چون ملازم تقوا شدی و به مقتضای آن به حرکت آمدی و از محرمات و محظورات و شبهات اجتناب کردی و به این صفت پاک ملکوتی آراسته گشتی هرکجا خواهی باش و با هر قوم و جمعیتی خواهی برخورد کن که در صورت دارا بودن این صفت از هیچ کس و هیچ مکان ضرری به تو نخواهد رسید، چرا که تقوا صفت مقربان بارگاه حضرت حق است و هیچ کس در پسندیده بودن آن شکی ندارد و در خوبی آن و منافعش بین عاقلان عالم و با انصافان جهان اختلافی نیست، این حقیقت ریشه‌دار محبوب و پسندیده جمیع فرق است و در بردارنده تمام خوبی‌ها و راهی است برای رسیدن به رحمت واسعه الهیه.

انسان از طریق این صفت در ارتباط با خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام و قرآن و قیامت و تمام فضایل و حسنات است، به همین جهت حضرت می‌فرماید: تمام خوبی‌ها در تقوا جمع است.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 114

[وَهُوَ مِيزَانُ كُلِّ عِلْمٍ وَحِكْمَةٍ وَأَسَاسُ كُلِّ طَاعَةٍ مَقْبُولَةٍ.]

وَالْتَقَوَى مَاءٌ يَنْفَجِرُ مِنْ عَيْنِ الْمَعْرِفَةِ بِاللَّهِ تَعَالَى، يَخْتِاجُ إِلَيْهِ كُلُّ فَنٍّ مِنَ الْعِلْمِ وَهُوَ لَا يَخْتِاجُ إِلَّا إِلَى تَصْحِيحِ الْمَعْرِفَةِ بِالْحُمُودِ  
تَحْتَ هَيْبَةِ اللَّهِ وَسُلْطَانِهِ. وَمَزِيدُ التَّقْوَى يَكُونُ مِنْ أَطْلَاعِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى سِرِّ الْعَبْدِ بِلُطْفِهِ. فَهَذَا أَصْلُ كُلِّ حَقٍّ.

وَأَمَّا الْبَاطِلُ فَهُوَ مَا يَقْطَعُكَ عَنِ اللَّهِ يَتَفَقُّ عَلَيْهِ أَيْضاً كُلُّ فَرِيقٍ فَاجْتَنِبْ عَنْهُ وَأَفْرِدْ سِرَّكَ لِلَّهِ تَعَالَى بِلاَ عَلاَقَةٍ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَتْهَا الْعَرَبُ كَلِمَةٌ قَالَهَا لَبِيدٌ: الْأَكْلُ شَيْءٌ مَا سِوَى اللَّهِ بَاطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ  
لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ]

«1»

تقوا، ترازوی علم و حکمت

تقوا میزان و ترازوی همه علم‌ها و حکمت‌هاست، یعنی علم و حکمت به تقوا سنجیده می‌شود، اگر صاحب علم و حکمت متقی و پرهیزکار است، علم او علم و حکمتش حکمت و باعث نجات او در جهان آخرت است.

اگر اهل تقوا و پرهیز نباشد نه علمش علم است و نه حکمتش حکمت، دانش و حکمتی که ملازم با تقوا نباشد نتیجه‌ای جز خسران آخرت و حرمان از رحمت واسعه الهی ندارد.

(1) - زیاد بن لبید.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 115

تقوا آب خوشگوار است که سرچشمه‌اش معرفت خداست، معرفت و بینش عبد به هر اندازه نسبت به اسما و صفات حضرت حق بیشتر باشد در مرتبه تقوا کامل‌تر و پرهیزش از آنچه باید پرهیزد قوی‌تر و بیشتر است.

تمام دانش‌ها و حکمت‌ها و آگاهی‌ها و بینش‌ها گدای تقوا و محتاج به این صفت پاک ملکوتی‌اند.

علم حقیقی و بینش واقعی جز در سایه تقوا به دست نمی‌آید که تقوا و پرهیزکاری باب هر معرفت و درب هر دانش و بینشی است.

استحکام تقوا در سرزمین هستی انسان تحقق پیدا نمی کند مگر به معرفت او نسبت به قاهریت حضرت الله و نافذ بودن حکم آن جناب در تمام هستی آفرینش و این که حضرت او در تمام جوانب خلقت به هر نحوی که بخواهد قادر بر تصرف و تغییر و تبدیل است و به عبارت دیگر: تقوا در وجود تو ریشه نمی گیرد مگر آن که به حقیقت و یقین دریابی که تو در تحت فرمان و سلطنت خداوندی و در هیچ کار و هیچ برنامه ای مستقل نیستی و حیات و ممات و رشد و کمال و رزق و روزی تو همه و همه به دست حضرت اوست، این معانی را که در ذات قلبت با توجه به معارف الهیه و مفاهیم بلند قرآن مرتکز کردی، ادای واجبات و اجتناب از محرمات و آراسته شدن به حسنات اخلاقی بر تو آسان می گردد و این گونه معرفت و بینش است که اصل هرق و ریشه هر واقعیت و فضیلت است.

ای کوی توام مقصد و ای روی تو مقصود  
بر آتش عشق تو دلم سوخته چون عود

چه باک اگر عقل و دل و جان به نماند  
گو هیچ ممان زانکه تویی از همه مقصود

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 116

در عشق تو جانم که وجود و عدمش نیست  
دانی تو که چون است نه معدوم و نه موجود

هر آدمی را که کفی خاک سیاهست  
بی سابقه دادی تو وجودی ز سر جود

عطار اگر سایه صفت گم شود از خود  
خورشید بقا تابش از طالع مسعود<sup>1</sup>

چون خدا را از طریق آیات قرآن و معارف انبیا و ائمه علیهم السلام و اندیشه در جهان آفرینش شناختی و به انبیا و ائمه علیهم السلام و فرهنگ الهی آنان معرفت پیدا کردی و حلال و حرام و واجب و فریضه و اخلاق و سنت را از راه کتاب حق و فقه اسلامی بدست آوردی، اکنون توجه داشته باش که هر چیزی که تو را از این حقایق و به خصوص از جناب حق جلّ و علا دور کند و بین تو و آن حضرت حایل و حجاب شود و بر غفلت و بی خبریت از حقایق بیفزاید باطل است و در باطل بودنش عقلای جهان و آگاهان تاریخ اختلافی ندارند و بلکه هر فرقه و دسته ای و هر قوم و جمعیتی بر

باطل بودن آن اتفاق دارند و به بدی و شرّ بودن آن مذعن و مقرّنند و اعتقادشان نسبت به آن اعتقاد جازم و قاطع است، پس از باطل و آلوده شدن به آن سخت پرهیز و از این که دچار باطل گردی، یا امر باطلی از تو صادر شود به حضرت دوست پناه ببر و قلب خود را که خزانة معارف الهیه مرکز انوار ربانیه است به تعلّقات نفسانی و مشتهیات جسمانی آلوده و ملوّث مکن باطن و سرّ خود را که دل توسّث از علایق غیر خدایی پاک نگهدار که در دار تحقّق حقیقتی جز حضرت حق وجود ندارد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

راست ترین سخنی که عرب گفته کلام لبید شاعر است:

(1) - عطار نیشابوری.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 117

الْاَكْلُ شَيْءٌ مَا سِوَى اللَّهِ بَاطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ «1» به حقیقت بدانید که هر چیز جز خدا باطل و ضایع است و هر چه از نعمت در عرصه حیات و میدان زندگی است در معرض زوال است.

پس چرا باید دل به چیزی ببندی که از ثبات و بقا عاری و دل بستن به آن موجب دوری از جناب الهی است.

دل بستن به زخارف دنیا و زر و زیور جهان در حدی که انسان را از حضرت او دور کند باعث آلودگی باطن و خبث طینت و ناپاکی درون و سبب ظهور هر گناه و عصبانی از انسان است، چون گناه ادامه پیدا کند و تمام جوانب وجود آدمی را بگیرد نقش حقیقت از صفحه دل و آئینه جان رخت برکشد و پس از مرگ، هیولای عذاب و تجسّم گناهان به انسان هجوم آورده برای همیشه آدمی را به اسارت خود بکشد و در خلود و در عذاب را به روی انسان بگشاید، چون دل به عشق او بستی تمام پاکی در درون و برون ظهور کند و در قیامت به صورت بهشت به سویت روی آورد.

هشت جنّت هست اعمال خودت

هفت دوزخ چیست اعمال بدت

هرچه دیدی نیک و بد احوال توست

حشر تو بر صورت اعمال توست

جمله اخلاق و اوصاف ای پسر

هر زمان گردد مَثَل در صُور

گاه نارت می نماید گاه نور

گاه دوزخ گاه جنّات است و حور «2»

بنابراین حقیقتی را که تمام اهل علم و همه اهل حال و جمیع اهل صفا و وفا به راستی و درستی آن اتفاق دارند از دست مگذار و آن حقیقت صفت عالی آسمانی و ملکوتی تقواست.

(1) - زیاد بن لبید.

(2) - اسرار الشهود، محمد اسیری لاهیجی.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 118

[فَالْزَمَ مَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الصَّفَاءِ وَالتَّقَى مِنْ أَصُولِ الدِّينِ وَحَقَائِقِ الْيَقِينِ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمِ وَلَا تَدْخُلُ فِي اخْتِلَافِ الْخُلُقِ وَمَقَالَتِهِمْ فَتَصْعَبَ عَلَيْكَ.

وَقَدْ اجْمَعَتِ الْأُمَّةُ الْمُخْتَارَةُ بِإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَاحِدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَأَنَّهُ عَدْلٌ فِي حُكْمِهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ وَلَا يُقَالُ لَهُ فِي شَيْءٍ مِنْ صُنْعِهِ لَمْ؟

وَلَا كَانَ وَلَا يَكُونُ شَيْءٌ إِلَّا بِمَشِيئَتِهِ وَأَنَّهُ قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ وَصَادِقٌ فِي وَعْدِهِ وَوَعِيدِهِ]

تقوا وسیله راه بردن به حقایق

تقوا اصل دین و وسیله راه بردن به حقایق و سبب رسیدن به منزل رضا و تسلیم است.

توجهی به اختلاف و نزاع مردم جاهل و عوام و گفتگوهای آنان درباره حقایق مکن که باعث انحراف و میل به باطل است که اینان را نمی رسد که با عقل ناقص و علم اندکشان وارد معقولات قدسی و مسائل ملکوتی شوند.

به مسائلی که در راه رشد و تربیت و کمال و سعادت تو مؤثر است و برگزیدگان از امت و خردمندان حقیقی جامعه و پاکان باصفا و عاشقان و عارفان شیدا اتفاق دارند توجه داشته باش.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 119

آنان اتفاق دارند که بر هر مکلف عاقل و بر هر پیرو حقیقی قرآن و رسول و امام معصوم واجب است معرفت داشتن و تحصیل یقین و اقرار به این که خداوند عالم فرد و یگانه است و شریک و انبازی برای او نیست و به هیچ چیز شبیه و مانند نمی باشد، چنانچه قرآن ناطق است:

[أَيَسْ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ] «1».

هیچ چیزی مانند او نیست.

و واجب است بدانی که جناب او عادل است و هیچ ظلمی بر حضرت او نسبت به هیچ موجودی روا نیست و هرچه انجام می دهد عین حکمت و محض مصلحت و مساوی با عدالت است.

آن جناب قادر و تواناست و حکم و حکومتش به هر چه اراده کند نافذ است عجز و قصوری در آن پیشگاه مقدس راه ندارد.

آگاه باش که هرچه در عالم امکان از مَكْمَن غیب به حَیْز وجود و ظهور می آید به مشیت بالغه و اراده حکیمانه اوست که:

مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ «2».

خداوند آنچه اراده کند می شود و آنچه اراده نکند تحقق پیدا نمی کند.

واجب است اعتقاد به این که حضرت او صادق است و دروغ و کذب به ساحت او روا نیست و هرچه از مراتب ثواب و درجات بهشت برای نیکان وعده داده و هر وعیدی به گنهکاران و عاصیان داده به طور حتم واقع می شود.

(2) - الکافی: 571 / 2، باب الحرز والعودة، حدیث 10؛ بحار الأنوار: 394 / 70، باب 142، حدیث 10.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 120

[وَأَنَّ الْقُرْآنَ كَلَامُهُ وَآيَاتُهُ مَخْلُوقٌ وَآيَاتُهُ كَانَ قَبْلَ الْكَوْنِ وَالْمَكَانِ وَالزَّمَانِ وَأَنَّ أَحْدَاثَ الْكَوْنِ وَفَنَاءَهُ عِنْدَهُ سَوَاءٌ مَا أَزْدَادَ بِأَحْدَاثِهِ عِلْمًا وَلَا يَنْقُصُ بِفَنَائِهِ مُلْكُهُ، عَزَّ سُلْطَانُهُ وَجَلَّ سُبْحَانُهُ فَمَنْ أَوْرَدَ عَلَيْكَ مَا يَنْقُصُ هَذَا الْأَصْلَ فَلَا تَقْبَلْهُ وَجَرِّدْ بَاطِنَكَ لِذَلِكَ تَرَى بَرَكَاتِهِ عَنْ قَرِيبٍ وَتَقْمُورُ مَعَ الْفَائِزِينَ]

#### احاطه قدرت الهی

متوجه باش که قرآن کلام الهی و آفریده او و حادث است و در این کتاب پرفروغ و منبع نور است که علم جناب حق محیط به تمام هستی است. هم پیش از ظهور هستی، محیط بوده که چه به وجود می آید و هم بعد از ظهور آفرینش محیط است که چه هست.

بدان و آگاه باش! وجود او جدای از موجودات و مجردات و مادیات و بسایط و مرکبات و مکان و مکانیات و زمان و زمانیات است و در عین حال همه اینها در احاطه قدرت و اراده اویند و او پیش از همه بوده و با همه هست و بعد از همه خواهد بود.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 121

كَانَ اللَّهُ وَلَا شَيْءٌ مَعَهُ وَكَانَ اللَّهُ وَلَا شَيْءٌ قَبْلَهُ «1».

بود آن زمان که چیزی نبود.

وَقَالَ مَوْلَانَا امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ أَوْ قَبْلَهُ أَوْ مَعَهُ «2».

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چیزی را ندیدم مگر این که در او، قبل از او و با او حضرت حق را دیدم.

و بدان که وجود و عدم موجودات نزد او مساوی است، نه از وجود آنان نفعی عاید اوست و نه از عدم تمام کاینات ضرری متوجه آن جناب است.

عزیز است سلطنت و بزرگواری او، جلیل و عظیم است تنزه و تقدس او جلّ شأنه.

به این واقعیت‌ها و حقایق براساس اجماع برگزیدگان امت که ائمه هدی علیهم السلام و فقیهان و اندیشمندان هستند اذعان و اعتقاد کن و معرفت به خدا و انبیا و قرآن را از طریق آنان کسب کن و خلاف آن را از هر که در هر لباسی که باشد بشنوی باور مکن.

اگر به آنچه از حق و انبیا و ائمه علیهم السلام و قرآن رسیده به دل و جان اعتقاد ورزی، خیلی سریع به نفع و سودش برسی و به وسیله این اعتقاد و معرفت در دنیا و آخرت با عباد و زهاد واقعی امت محشور شوی.

آری، تقوا، مردن از هوا و هوس و از شهوات و مشتهیات و از تعلقات

(1) - بحار الأنوار: 233 / 54، تفهیم و تمهیم.

(2) - موسوعة العقائد الإسلامية: 75 / 3، حدیث 3454. با کمی اختلاف؛ شرح أسماء الحسنی: 189.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 122

و وابستگی‌های غلط و خلاصه روی گرداندن از ماسوی و روی آوردن به حضرت الله است که حیات حقیقی در این مرگ است و سبک شدن از سنگینی‌ها در این موت و این مرگ و موت در حقیقت مرگ و موت اختیاری است و به تقوا و پرهیز از محرمات و انجام واجبات و آراستگی به حسنات اخلاقی حاصل می‌شود که پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فریاد زد:

مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا «1».

بمیرید قبل از آن که شما را بمیرانند.

(1) - بحار الأنوار: 57 / 69، باب 95، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 123

در شناختن پیامبران

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 125

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَكَّنَ أَنْبِيَاءَهُ مِنْ خَزَائِنِ لُطْفِهِ وَكَرَمِهِ وَرَحْمَتِهِ وَعَلَّمَهُمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَأَفَرَدَهُمْ مِنْ جَمِيعِ الْخَلَائِقِ لِنَفْسِهِ.

فَلَا يُشْبِهُ اخْلَاقَهُمْ وَأَخْوَالَهُمْ أَحَدٌ مِنَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ إِذْ جَعَلَهُمْ وَسَائِلَ سَائِرِ الْخَلْقِ إِلَيْهِ وَجَعَلَ حُبَّهُمْ وَطَاعَتَهُمْ سَبَبَ رِضَاهِ وَخِلَافَتَهُمْ وَانْكَارَهُمْ سَبَبَ سَخَطِهِ.

وَأَمَرَ كُلَّ قَوْمٍ وَفِيَّةً بِاتِّبَاعِ مِلَّةِ رَسُولِهِمْ وَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ طَاعَةَ الْآبِطَاعَتِهِمْ وَتَبْجِيلِهِمْ وَمَعْرِفَةَ حُرْمَتِهِمْ وَحُبِّهِمْ وَوَفَارِهِمْ وَتَعْظِيمِهِمْ وَجَاهِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى.

فَعَظَّمُ جَمِيعَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَلَا تُنَزِّلُهُمْ مَنْزِلَةَ أَحَدٍ مِمَّنْ دُونَهُمْ، وَلَا تَتَصَرَّفُ بِعَقْلِكَ فِي مَقَامَاتِهِمْ وَأَخْوَالِهِمْ وَاخْلَاقِهِمْ إِلَّا بِبَيَانٍ مُحْكَمٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَاجْمَاعِ أَهْلِ الْبَصَائِرِ بِدَلَائِلٍ يَتَحَقَّقُ بِهَا فَضَائِلُهُمْ وَمَرَاتِبُهُمْ.

أَضَلَّاهُمْ اللَّهُ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ.

وَأَتَى بِالْوُضُوءِ إِلَى حَقِيقَةِ مَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى.

وَأَنْ قَابِلَتْ أَعْمَالَهُمْ وَأَقْوَالَهُمْ بِمَنْ دُونَهُمْ مِنَ النَّاسِ فَقَدْ اسْتَأْتِ صُحْبَتَهُمْ وَأَنْكَرْتَ مَعْرِفَتَهُمْ وَجَهَلْتَ خُصُوصِيَّتَهُمْ بِاللَّهِ وَسَقَطَتْ عَنْ دَرَجَةِ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ وَالْمَعْرِفَةِ، فَإِيَّاكَ ثُمَّ إِيَّاكَ.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 126

[إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَكَّنَ أَنْبِيَاءَهُ مِنْ خَزَائِنِ لُطْفِهِ وَكَرَمِهِ وَرَحْمَتِهِ وَعَلَّمَهُمْ مِنْ مَخْزُونِ عِلْمِهِ وَأَفَرَدَهُمْ مِنْ جَمِيعِ الْخَلَائِقِ لِنَفْسِهِ]

نبوت انبیا

امام صادق علیه السلام در این فصل به مهم‌ترین موضوع و پرمفعت‌ترین حادثه که در تاریخ انسان رخ داده یعنی مسئله نبوت و انبیا اشاره می‌فرماید.

نبوت انبیا و وجود مبارك پیامبران یعنی حقیقتی که در پرتو آن توحید، قیامت و تمام حقایق ملکوتی و واقعیت‌های آسمانی شناخته شد و از برکت آن درهای سعادت دنیا و آخرت به روی انسان گشوده گشت.

اگر انبیای الهی نبودند، حقایق آسمانی و مسائل قدسی و واقعیت‌های معنوی شناخته نمی‌شد و دست احدی از عالمیان به معنویات و ثمرات آن نمی‌رسید.

آنان که جدای از انبیا در فلسفه و حکمت، رنج فراوان بردند و هزاران سال است به تدوین مسائل مشغولند و هزاران کتاب در این زمینه به یادگار گذاشتند، خود انصاف بدهید که این راه را تا کجا توانستند طی کنند، به کتابخانه‌ها و کتب اینان مراجعه کنید، ببینید هنوز که هنوز است در مسائل اولیه حکمت با خود اختلاف دارند و از ارائه مسائلی که حلال مشکلات بشر باشد و در جهت سلامت قلب و اخلاق و عمل بشر به کار آید عاجز بوده و هستند.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 127

کدام فیلسوف و حکیمی که فلسفه و حکمتش جدای از نبوت تدوین شده می‌تواند خودش اسوه حیات واقعی در عالم زندگی و کتابش راهگشای مشکلات مادی و معنوی باشد؟!!

بشر جدای از نبوت انبیا و راه نورانی پیامبران از یافتن حقایق معنوی و مسائل با عظمت ماورای طبیعت و شناخت توحید عاجز بوده و هست.

شما فقط يك ساعت و بلکه کمتر در زندگی فرد و خانواده و جامعه جدای از نبوت و فرد و خانواده و جامعه متصل به نبوت دقت کنید تا صدق این مقال برای شما روشن شود و موقف و موقعیت با عظمت انبیا برای شما معلوم گردد.

آن‌کن که به حقیقت در رابطه با انبیاست دارای قلب سلیم، اندیشه پاک، اخلاق حسنه و عمل صالح است و وجودش برای خانه و جامعه و برای فرد و ملت منبع خیر و برکت است، اگر به دانش برسد دانشمندی بصیر و آگاهی ورع و معلمی دلسوز و مرشدی روح‌بخش و کانونی از نور می‌گردد، اگر به مال برسد، انفاق‌گری عاشق، صدقه‌دهنده‌ای صادق، دستگیری جان‌بخش و فداکاری مهربان و حلال مشکلات دردمندان و مستمندان و بینوایان می‌گردد و برای شب

تاریك محتاجان چراغی پرفروغ و شمعی سوزان می‌شود، اگر به حکومت و مقام برسد، انسانی رعیت‌نواز، حاکمی عادل، کارگردانی بیدار، چوپانی بینا، دادگری با وفا و گیرنده حق مظلوم از ظالم خواهد شد.

آن که با نبوت انبیا رابطه ندارد، اگر به دانش برسد، همانند دزدی می‌شود که برای غارت کردن گزیده‌ترین کالا با چراغ آمده و مانند گرگی است که به گله زده از اضلال و گمراه کردن عباد حق و تحمیل فرهنگ شیطانی و مادی خود بر جامعه انسانی ابا نمی‌کند!

اگر به مال برسد دچار حرص و بخل و طمع می‌شود و مانند زالو به جان

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 128

مظلومان و محرومان افتاده و از مکیدن خون آنان لذت می‌برد و برای دستبرد به اموال عمومی و حق محرومان از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کند.

اگر به مقام برسد خون و جان و مال و هویت و حیثیت و آبروی انسان‌ها را مباح کرده و صد اسبه به حیات آرام مردم تاخته و از آتش‌زدن به فضای زندگی دیگران غرق در لذت گشته و از این که به خاطر مقامش هزاران انسان بی‌گناه با زن و فرزند خود طعمه آتش سلاحش شوند روگردان خواهد شد!!

تاریخ بشر را در قلمرو فرد و اجتماع همین دو گروه تشکیل داده‌اند: آنان که فضای زندگی و جان و قلب خود را به نور نبوت روشن کردند و تا توانستند به بندگان الهی در هر جهت خدمت نمودند و آنان که قلب و جان و فضای حیاتشان سراسر ظلمت و تاریکی بود و تا توانستند و تا جایی که نفس داشتند به بندگان الهی هجوم برده و از هیچ جنایت وحشتناکی فروگذار نکردند!!

بدون شك اگر نبوت انبیا نبود، یا امروز از نسل بشر آثاری وجود نداشت یا اگر داشت از نظر کیفیت زندگی با هیچ جنگلی قابل مقایسه نبود.

در این فصل ابتدا به ترجمه اصل حدیث اقدام می‌شود سپس به شرح مفصل مسئله از طریق قرآن و روایت و مسائل عقلی پرداخته می‌شود، باشد که خداوند بزرگ و پروردگار مهربان دل ما را به نور نبوت منور کند و جان و قلب ما را به حقایقی که از آن پیشوایان راه حق بجا مانده آراسته فرماید.

این عاجز درمانده به پیشگاه مقدس حضرت حق از باب عجز و زاری عرضه داشته‌ام:

دل ما جایگه آتش سوزنده توست      جان ما آینه صورت فرخنده توست

عرفان اسلامی، ج11، ص: 129

|                                     |                                     |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| سود ما غیر غمت نیست به بازار وجود   | جمع ما خاك نشینان به وفا بنده توست  |
| به شبستان جهان جمله به ظلمت غرقیم   | نور ما پرتو ما از رخ تابنده توست    |
| نیست ما را به جهان ارزش اظهار وجود  | ارزش ما همه از گوهر ارزنده توست     |
| به سراپرده عشقت همه جمعی و خوشیم    | که همین جمع از آن زلف پراکنده توست  |
| شیوه ما گنه و هر قدم ماست خطا       | همه سرهاست به زیر و همه شرمنده توست |
| جان ناقابل ما ز آتش عشقت تو بسوز    | سوز جانها همه از سوز گدازنده توست   |
| بنواز این دل مسکین همه از لطف و کرم | که کرامت به تو سوگند براننده توست   |

ترجمه روایت این باب

خداوند بزرگ از باب عشق و شفقت و فرط مهربانی به بندگان از خزائن لطف و کرم و رحمت خود انبیا را برای هدایت خلق مبعوث به رسالت کرد و آن هادیان راه حق را به سوی عباد خود فرستاد.

دانش و بینش و آگاهی و بصیرت نسبت به تمام امور را از غیب علمش و خزینه دانشش به آنان مرحمت فرمود، تا جایی که آن بزرگواران در تمام زمینه‌های حیات از جهت معرفت سرآمد تمام عالمیان شدند.

عرفان اسلامی، ج11، ص: 130

آن آراستگان به حقایق را از میان تمام مردم عالم به عنوان بندگان خاص و عباد مخلص برای خود برگزید، چون که آنان را نفس و جانی بود در غایت تنزه و پاکی و صفا و نورانیت و قلبی بود مالا مال از معرفت و عشق به حضرت ربّ.

هیچ آفریده‌ای از نظر احوال و اخلاق شبیه انبیای خدا نیست که آنان از نظر حال و احوال و خلق و اخلاق و درستی و راستی و فضیلت و فضایل و علم و آگاهی و بصیرت و بینش سرآمد تمام عالمیانند.

انبیا را واسطه بین خود و خلق خود قرار داد، تا مردمان به سبب اتصال علمی و عملی به آن بزرگواران از فیوضات الهیه و حقایق رحمانیه بهره‌مند شوند، و اطاعت از آن پیشگامان و پیشروان راه شریعت و طریقت و حقیقت را موجب رضا و خشنودی خود و مخالفت با آنان را سبب سخط و غضب و خشم خود قرار داد.

اطاعت از هر پیامبری را تا پیامبر دیگر مبعوث به رسالت نشده بر امت آن پیامبر واجب و لازم دانست و به آنان ابلاغ کرد که اطاعت از پیامبران اطاعت از من، تعظیم رسول من تعظیم من و معرفت حرمت او معرفت حرمت من و عشق به او عشق به من و احترام به او احترام به من و شناخت مرتبه او شناخت مرتبه من است.

خداوند عزیز تمام انبیا را بزرگ و عظیم دانسته، تو نیز به پیروی از حق همه انبیا را عظیم و بزرگ بدان و نسبت به آن بزرگواران حق احترام را رعایت کن و احدی را در هیچ برنامه‌ای با آنان مقایسه مکن که آنان در هیچ زمینه‌ای نظیر و شبیه و مانند ندارند.

بدون تکیه بر حجت قوی و دلیل عقلی و نقلی و قرآن و حدیث، نسبت به مقامات و احوالات و اخلاق آنان نظر مده که نظر درباره آنان بدون اتکای به برهان قوی نظری فاقد ارزش است.

عقل به تنهایی راه به شناخت مقام و حال و عظمت و بزرگی آن بزرگواران ندارد

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 131

به این خاطر حرکت با پای عقل تنها به جایی نمیرسد.

خداوند به چاه بدبختی دراندازد آنان که در حق انبیا بدون تکیه بر برهان الهی نظر دادند و چشم دلشان را کور کند، آنان که خواستند بدون چراغ الهی در حق پیامبران اظهار نظر کنند.

کجا به حقیقت آن بزرگواران می‌توان رسید که هر دستی از رسیدن به مقام آنان کوتاه و هر پایی لنگ است، چگونه قدر و قیمت آنان را می‌توان یافت که آنان در نزد حق از قرب منزلت خاص برخوردارند؟!

اگر آنان را با کسی در افعال و اقوال مساوی و برابر بدانی به گناه خطرناکی و به عمل بسیار بدی دچار شده‌ای، علاوه مقام آن بزرگواران را منکر شده، امتیازات الهی آنان را پنهان داشته‌ای، در این صورت از درجه ایمان و حقایق آن و از مدار معرفت خارج گشته و بنده ناسپاس و بدبختی شده‌ای. بر تو باد، بر تو باد! از این که بدون حجت قوی و برهان جلی در حق آن عباد پاک و بندگان مخلص حق، اظهار نظر کنی.

این شرمنده مسکین و سرافکنده مستکین به محضر مقدس رسول اسلام صلی الله علیه و آله عرضه داشته‌ام:

|                                 |                               |
|---------------------------------|-------------------------------|
| عزیز آن جان که جانانش تو باشی   | قوی آن دل که سلطانش تو باشی   |
| بلند آن سر به عالم گردد ای دوست | که باشد گوی و چوگانش تو باشی  |
| به محصول ابد خواهد نشستن        | درختی را که دهقانش تو باشی    |
| غنی هر دو عالم گردد آن کس       | که در يك لحظه احسانش تو باشی  |
| سر و سامان بگیرد در دو عالم     | هر آن دل را که سامانش تو باشی |
| چمن آرا شود هر گل که در عشق     | در این عالم گلستانش تو باشی   |
| شود روشن‌تر از خورشید عالم      | هر آن جانی که عرفانش تو باشی  |

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 132

دهد جان هم چو مسکین بی محابا      هر آن عاشق که مهمانش تو باشی

## انبیا، ضروری‌ترین نیاز انسان

دنیا منزلی از منازل است که انسان در این منزل هیچ چاره‌ای ندارد جز این که به حالت اجتماع زندگی کند.

در این منزل نیازمند به سلامت بدن و بقای نسل است، برای سلامت بدن و بقای نسل محتاج به جلب علل حفظ سلامت بدن و بقای نسل و دفع مهلکات و مفسدات بدن و نسل است.

علل حفظ سلامت بدن و بقای نسل، مواد غذایی، مواد پوشاکی و تأمین مسکن و ازدواج است و هر يك از این موارد موانع و مهلکات و مفسداتی دارد که انسان تا هست باید با علل خرابی و فساد مبارزه کند.

تأمین مواد غذایی و پوشاکی و مسکن احتیاج به تولید و خرید و فروش دارد، در این جهت پای دامداری، کشاورزی، صنعت و تجارت به میان کشیده می‌شود و این همه احتیاج به تعاون و همکاری و کار دسته‌جمعی دارد و این احتیاج به تعاون و همکاری است که اساس تمدن و سیاست و ایجاد دولت و حکومت را اقتضا می‌کند.

از طریقی نفس بشر نفسی بی‌نهایت‌خواه است و این حالت بی‌نهایت‌خواهی بر اساس حکمت خداوندی به نفس عنایت شده و این بی‌نهایت‌خواهی باید متوجه عالم معنی و ملکوت باشد تا انسان در پایان مسافرتش در منزل دنیا به مقصد اعلی و هدف اسنی که لقای قرب حضرت الله است برسد.

ولی چون اکثریت قریب به اتفاق مردم جهان در ادوار تاریخ حالت بی‌نهایت‌خواهی را علاقه داشتند، نمی‌توانستند به مقدار حق خود نسبت به خوراك

## عرفان اسلامی، ج 11، ص: 133

و پوشاك و مسكن و شهوت قانع باشند و نمی‌خواستند قبول کنند که هر انسانی را بر سر این سفره حقی است و اگر می‌گذاشتند به این صورت زندگی کند فضای حیات به طور دائم دچار آشفتگی و اضطراب و خون‌ریزی و تجاوز و قتل و غارت می‌شد، از این رو از همان روزگار نخست احتیاج و نیاز شدید به قانون یعنی برنامه‌هایی که کنترل‌کننده آزادی خواهی‌های غلط باشد حس کردند و پیاده شدن قانون را هم درگرو يك قدرت عادلانه حاکم بر اجتماع دانستند.

در احتیاج به قانون و نیاز به حکومت عادل، احدی از عقلای عالم و اهل وجدان و انصاف از روزگاران اول تا امروز شك و تردید ندارد، دعوا در این است که چه کسی باید قانون وضع کند و چه قدرتی باید خیمه حکومت و امارت بزند؟

وجود مقدس حضرت حق مسئله قانون گذاری را در حدی که تمام جوانب حیات انسان را از قلب و نفس و روح و بدن و خانواده و اجتماع شامل گردد به نحوی که او را در تمام جهات رشد دهد و برپا کردن يك حکومت صددرصد عادلانه و حکیمانه را در قدرت بشر نمی داند، ولی از خدا بی خبران و متکبران از حق، جعل قانون و برپا کردن حکومت را حق خود می دانند.

خداوند منبع قانون را خود و انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام معرفی می کند و برپایی حکومت و امارت را وقف حريم مقدس خود و انبیا و ائمه عليهم السلام دانسته و این همه را بر اساس عشق به انسان و در طریق جلب منفعت و دفع ضرر از دامن حیات او انجام می دهد، چرا که حضرت او در جعل قانون و ایجاد حکومت فقط و فقط رشد و تکامل بشر و رسیدن او را به بهشت ابد و جنت لقا و وصال می خواهد و در مسئله قانون گذاری و جعل حکومت در صورت اطاعت بشر نفعی عاید او نیست که او غنی حمید است و در صورت عصیان انسان ضرری متوجه او نیست که عزیز و قادر است.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 134

ولی بی خبران، منبع قانون را علم و سواد و عقل علیل خود می دانند و برپایی حکومت را حق خود دانسته و کار خود می دانند.

قانون حق به وسیله کتب آسمانی و به خصوص قرآن مجید و بیانات انبیا و ائمه عليهم السلام که انعکاسی از وحی است و اجتهاد فقهای واجد شرایط در زمان غیبت به جمیع مردم عالم ابلاغ می گردد و برای پیاده شدن قانون جهت بسط قسط و عدل انبیا و ائمه عليهم السلام از طرف حضرت حق مأمور به برپا کردن حکومت و شؤون آن می گردند و در زمان غیبت فقهای عظام مسؤولیت برپا کردن حکومت را به عهده می گیرند حکومتی که سستی در به پا کردنش مساوی با هدم دین و تعطیل قانون و هلاکت انسان است.

ولی قانون بشری از طرف مجالس مقننه که مرکز نشست و برخاست عده ای کم سواد و بی مهر به انسان و محدود به شهوات و غرایز شیطانی و ابلیسی است اعلام می شود و هم آنان از طریق آرای مردم که ریشه در هزار دوز و کلک دارد ایجاد حکومت می کنند، اگر قلدر و زورگو و ستم کاری زودتر از آنان دست به برپا کردن حکومت زنند!!

در حکومت انبیا و ائمه عليهم السلام به طور مستقیم قانون الهی از طرف آنان اعلام و به وسیله دستیاران حکومت به اجرا گذاشته می شود و شخص حاکم با بودن پیامبر یا امام معصوم، خود پیامبر یا امام است که مستقیماً از جانب حق منصوب است و نیازی به مجلس مقننه نیست.

## ولایت فقیه

بر اساس ادله شرعیه و آنچه که فقها از ادله استنتاج کرده‌اند هیچ اختلافی در اصل ثبوت ولایت برای فقیه بین فقها وجود ندارد، لکن فقهای عظام بر اساس

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 135

دلایل علمی خود در حدود اختیارات فقیه دارای دیدگاههای متعددی می‌باشند.

در غیبت انبیا و ائمه علیهم السلام ولایت بر جامعه، به عهده فقیهی عادل و مدیر و مدبّر و بصیر به اوضاع زمان است که از طرف خدا و پیامبر و ائمه علیهم السلام شرایطش معرّفی شده و براساس آن شرایط، بر این مسند قرار می‌گیرد.

بر اساس نظر فقهایی که قایل به بسط اختیارات فقیه می‌باشند در زمان ولی فقیه همراه با شرایط لازم تشکیل حکومت داده می‌شود، حکومتی عادل و الهی و با انصاف و خدمتگزار که اگر در این جهت انحرافی رخ دهد و حکومتی بدون شرایط تشکیل شود از طرف ولی فقیه با آن انحرافات مقابله می‌گردد.

ولایت فقیه بر مردم در هر عصری از اعصار غیبت مطابق با حدود اختیارات استفاده شده از ادله شرعیه شعاعی از ولایت امام معصوم و ولایت امام معصوم شعاعی از ولایت پیامبر و ولایت پیامبر شعاعی از ولایت حضرت الله بر جامعه است.

قانون در کتاب الهی به خاطر علم و حکمت و عدل قانون‌گذار که احاطه بر غیب و شهود عالم و بر باطن و ظاهر هستی و نیز احاطه به تمام نیازهای درونی و برونی بشر دارد، صددرصد به نفع انسان و حکومت تعیین شده از طرف آن قانون‌گذار که حضرت الله است يك حکومت عدل است و انسان در سایه قانون الهی بدون تردید به خیر دنیا و آخرت و سعادت دارین و حیات طیبه و لقا و وصال و قرب حضرت حق می‌رسد.

در این زمینه به آیاتی از قرآن مجید توجه نمایید.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 136

## آیات هدایت در قرآن مجید

[قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ] «1».

گفتیم: همگی از آن [مرتبه و مقام] فرود آیید؛ چنانچه از سوی من هدایتی برای شما آمد، پس کسانی که از هدایت پیروی کنند نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.

[قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى] «2».

گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش [ویژه] او را [آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود.

[سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى \* الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى \* وَ الَّذِي قَدَّرَ فْهَدَى] «3».

نام پروردگار برتر و بلند مرتبه‌ات را [از هرچه رنگ شرك خفی و جلی دارد] منزّه و پاک بدار. \* آن که آفرید، پس درست و نیکو گردانید. \*

و آن که اندازه قرار داد و هدایت کرد.

[وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ] «4».

و خدا همواره حق را می‌گوید، و همواره راه [درست و راست که شما را به سعادت می‌رساند] می‌نماید.

(1) - بقره (2): 38.

(2) - طه (20): 50.

(3) - اعلی (87): 1 - 3.

(4) - احزاب (33): 4.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 137

[قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ \* يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ] «1».

بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است.\* خدا به وسیله آن [نور و کتاب] کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راه‌های سلامت راهنمایی می‌کند، و آنان را به توفیق خود از تاریکی‌ها [ی جهل، کفر، شرک و نفاق] به سوی روشنائی [معرفت، ایمان و عمل صالح] بیرون می‌آورد، و به جانب راه راست هدایت می‌کند.

آیات مربوط به مسئله هدایت در قرآن مجید بسیار زیاد است، شما خود می‌توانید به این منبع فیض مراجعه کنید و مسائل عظیم مربوط به هدایت را ببینید، آنچه در این آیات مهم است این است که خداوند می‌فرماید:

هدایت وقف حریم حضرت حق است و هدایت حضرت حق مجموعه مقررات و قوانین اوست که فعلاً در قرآن مجید قرار دارد و پیامبر و ائمه علیهم السلام مفسران آنند و تابع هدایت خوف و حزن را در دنیا و آخرت ندارد، آری، اگر تمام مردم جهان مطیع حق شوند و قوانین او را به کار بگیرند عدالت و قسط در تمام جوانب حیات تجلی می‌کند و خوف و حزن و ترس و غصه و اضطراب و نگرانی در فضای عدالت و قسط معنا ندارد.

### حکومت در قرآن

اجرای مجموعه مقررات برعهده يك حکومت با قدرت و صددرصد حکیم

---

(1) - مائده (5): 15 - 16.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 138

و عادل است و چنین حکومتی جز در سایه اراده حضرت حق و تعیین او میسر نیست. اینک آیات کتاب خدا در زمینه حکومت:

### حکومت داود

[يا داوُد اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ] «1».

[و گفتیم:] ای داود! همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌کند. بی‌تردید کسانی که از راه خدا منحرف می‌شوند، چون روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت دارند.

در آیه شریفه دقت کنید، حکومت نبی بر مردم حکومت مستقل و براساس هوا نیست، بلکه حکومت پیامبر در میان مردم به جانشینی از حق است و قانون آن حکومت قانون خداست و در حقیقت چون مردم با خداوند بزرگ نمی‌توانند رابطه مستقیم داشته باشند، پاکترین انسان زمان از جانب حضرت حق برای حکومت بر مردم و در حقیقت واسطه بودن بین خلق و خالق انتخاب می‌شود تا قانون خدا را در سایه حکومت پر قدرت و عادلانه و حکیمانه‌اش اجرا کند و از این طریق تمام مردم را از چشمه‌سار حق و عدل بهره‌مند سازد.

در این راستا ببینید و به حق اندیشه و فکر نمایید که بین قوانین خدایی و حکومت الهی و قوانین بشری و حکومت دمکراتی و کمونیستی و مشروطه

---

(1) - ص (38): 26.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 139

و جمهوری خلق و... چقدر فرق است که به تجربه و حقیقت ثابت و مسلم شده، قوانین الهی و حکومت خدایی باعث رشد و کمال مردم و وسیله‌ساز سعادت دنیا و آخرت و زمینه‌ساز رسیدن مردم به وصال خداست و حکومت‌های بشری و قوانین مادی باعث انحطاط مردم و وسیله‌ساز شقاوت دنیا و آخرت و زمینه‌ساز دور شدن مردم از تمام واقعیت‌ها و حقایق الهی و انسانی است.

این خلافت از خدا در میان مردم و حکومت براساس قانون الهی تنها مخصوص داود نبوده که از آدم تا خاتم به دلالت آیات قرآن و از خاتم نبوت تا خاتم ولایت و از ختم ولایت تا به امروز و از امروز تا قیامت برعهده همه انبیا و ائمه علیهم السلام و فقهای جامع الشرایط بوده و هست و خواهد بود.

حکومت ابراهیم و ذریه او

[وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ] «1».

و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید، پروردگارش [به خاطر شایستگی و لیاقت او] فرمود: من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم. ابراهیم گفت: و از دودمانم [نیز پیشوایی برگزین]. [پروردگار] فرمود: پیمان من [که امامت و پیشوایی است] به ستمکاران نمی‌رسد.

آری، ابراهیم و فرزندان صالحش که انبیای خدا و پیامبر اسلام و امامان شیعه علیهم السلام هستند با تمام وجود به قوانین الهی عمل کردند و از طریق عمل به رشد

---

(1) - بقره (2): 124.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 140

و کمال الهی رسیدند و به خاطر آن رشد و کمال، صلاحیت پیشوایی بر جامعه و تشکیل حکومت پیدا کردند و به احدی از صالحان، حق برکنار بودن از تشکیل حکومت داده نشد که برپا کردن حکومت حق براساس آیات قرآن بر صالحان از اوجب واجبات و در رأس تمام فرائض است گر چه عافیت طلبان و مشرکان و کافران دوست نداشته باشند.

#### حکومت فقها

ذریه صالح ابراهیم براساس آیات قرآن همه انبیای پس از او و دوازده امام معصوم شیعه هستند که حق حکومت و زمینه‌سازی برای اجرای فرمان‌های حق با آنان بود و آنان هم به دستور حضرت ربّ العزّه برای برپایی حکومت الهی و پیاده‌شدن مقررات خداوندی تا لحظه خروج از دنیا به هر قیمتی که برای آنان تمام شد کوشیدند و پس از انبیا و اهل بیت علیهم السلام مسئله برپایی حکومت و زمینه‌سازی برای اجرای فرهنگ الهی را در تمام جوانب حیات بر اساس نظریه بسط ولایت فقیه به عهده فقهای جامع‌الشرایط می‌باشد.

از جمله ادله‌ای که می‌تواند به عنوان مؤید برای برپا کردن حکومت الهی و فراهم آوردن زمینه برای پیاده شدن تمام مقررات حضرت حق اشاره نمود این آیه است.

[وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ] «1».

و آنان را پیشوایی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند،

## (1) - انبیا (21): 73.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 141

و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم، و آنان فقط پرستش کنندگان ما بودند.

اگر به همین آیه دقت کنید به این نتیجه می‌رسید که هر حکومتی غیر حکومت پیغمبر و امام معصوم و جانشینان آنان، حکومت باطل و غاصبانه و ظالمانه و هر قانونی جز قانون الهی، قانون باطل و قانون ضالّ و مضلّ است.

## حکومت‌های غیر الهی

در این زمینه به آیاتی از کتاب خدا توجه کنید:

[وَمَنْ يَتَّبِدَلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ] «1».

و کسی که کفر را به جای ایمان اختیار کند، تحقیقاً راه راست را گم کرده است.

اکثر حکومت‌های امروز شرق و غرب از حاکمان و سیاستمدارانی تشکیل شده که به واقعیت‌های الهی کافر و مشرکند و وکلایی که برای قانون‌گذاری از طرف آن حکومت‌ها به مجالس مقننه می‌روند همدست و همراه همان حاکمان کافر و مشرکند و بلکه از آنان گمراه‌ترند، آن وقت ببینید می‌توان حکومت آنان را حکومت صالح و قوانین وضع شده آن‌ها را هادی انسان دانست؟

آن‌گونه حکومت‌ها حکومت ضد خدا و غیر واقعی و غاصبانه و آن‌گونه قوانین، اکثر ماده و تبصره‌هایش منحرف از حق و گمراه‌کننده خلق است.

[وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا] «2».

## (1) - بقره (2): 108.

(2) - نساء (4): 116.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 142

و هر که به خدا شرك ورزد، یقیناً به گمراهی بسیار دوری دچار شده است.

آیا حاکمان حکومت‌های آمریکایی و اروپایی و ممالک کمونیستی مشرك نیستند و شرك آنان در حدّ نُهائی نیست!

از این مشرکان حاکم و قانون‌گذاران مجالس آن می‌توان توقع عدالت و قسط و مهرورزی و سعادت بشر داشت؟!!

[وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا] «1».

و هر که به خدا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران او و روز قیامت کافر شود، یقیناً به گمراهی دور و درازی دچار شده است.

دقت کنید تمام حکومت‌های شرق و غرب و مجالس مقننه آنان مصداق این آیه شریفه هستند، ایمانی به خدا و ملائکه و رسول و کتاب و قیامت ندارند و کسی که فاقد ایمان است و به قیامت و حساب و کتاب اعتقاد ندارد چه قدم خیری برای يك ملت دربردارد و چه دلی به حال مستضعفان بسوزاند و چه زمینه‌ای برای رشد واقعی مردم فراهم کند؟ مگر آبادی ظاهر شهرها و درآمد زیاد و ماشین‌سازی و قطارسازی و هواپیماسازی و گستردن سفره بهداشت و بهداری و رنگ و نقاشی ظاهر زندگی سعادت است که حکومت‌ها بگویند ما به انسان خدمت کردیم، مگر کافر و مشرك دست خدمت دارد؟

حقیقت قسم دست مشرك و کافر دست ظلم، خونریزی، فساد، بیدادگری، غارت، جنایت، کشتن استعدادها، بستن راه سعادت و دست خاموش کردن چراغ

(1) - نساء (4): 136.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 143

هدایت و فروغ اصالت است.

[وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ\* وَ أَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ] «1».

و آنان را [به کیفر طغیانشان] پیشوایانی که دعوت به آتش می کنند قرار دادیم، و روز قیامت یاری نمی شوند،\* و آنان را در این دنیا با لعنت بدرقه کردم، و روز قیامت از زشت رویان [و مطرودان] از رحمت خدایند. مردم مؤمن و مسلمان در برابر این گونه حکومت ها و قوانین آنان بخواهند مزاحم حکومت الهی شوند باید ایستادگی کنند تا شر اشرار و فساد مفسدان و کفر کفار از فضای کره زمین برچیده شود.

[و يَكُونُ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ] «2».

و دین [در سراسر گیتی] ویژه خدا شود.

وظیفه مردم در برابر حکومت کفر

قرآن مجید در زمینه وظیفه مردم در برابر حکومت های کفر و شرک و قوانین آنان در صورت ایجاد مزاحمت می فرماید:

[فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا آيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ] «3».

در این صورت با پیشوایان کفر بجنگید که آنان را [نسبت به پیمان هایشان] هیچ تعهدی نیست، باشد که [از طعنه زدن و پیمان شکنی] بازایستند.

(1) - قصص (28): 41 - 42.

(2) - انفال (8): 39.

(3) - توبه (9): 12.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 144

دلیل دیگر بر نیاز ضروری انسان به انبیا

انسان در ابتدای ولادت استعداد محض است و از هر کمالی عاری و خالی است:

[وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا] «1».

و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید.

وسایل کسب دانش و کمال را تا جایی که لازم بود، از باب مهر و محبت در اختیار انسان قرار داد:

[وَجَعَلْ لَّكُمْ السَّمْعَ وَ الْبَصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ] «2».

و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاس گزاری کنید.

انسان‌ها تا به امروز با وسایل الهی دنبال دانش و علم رفتند، ولی به اقرار بزرگان از علمای شرق و غرب جز ظاهری از علم، آن هم علم مادّیت چیزی به دست نیاوردند، آن را هم که به دست آوردند در مقابل مجهولاتشان بسیار ناچیز است، تا جایی که گفته‌اند:

از الف علم اندکی کشف و از باء تا یاء برای انسان روشن نیست.

و این همه را خداوند عزیز در يك آیه خبر داده است:

[وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا] «3».

(1) - نحل (16): 78.

(2) - نحل (16): 78.

(3) - اسراء (17): 85.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 145

و از تو درباره روح می پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است، و از دانش و علم جز اندکی به شما نداده‌اند.

نه تنها نسبت به حقیقت روح، انسان را دانشی نیست، بلکه نسبت به بسیاری از کلیات و جزئیات عالم ماده و ظاهر جهان بینشی ندارد چه رسد به مسائل عالی الهی و حقایق بلند معنوی و مسائل پرارزش ملکوتی که قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

[يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ] «1».

[تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می‌شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی‌خبرند.

خداوند عزیز طبیعت اولیه همه انسان‌ها را از اول تاریخ تا قیامت چنین معرفی می‌کند:

[خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ] «2».

انسان از شتاب و عجله آفریده شده است.

[قُلْ لَّوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَّأَمْسِكَنَّكُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَثُورًا] «3».

[به این کافران و مغروران به امور مادی دلفریب] بگو: اگر شما مالک خزینه‌های رحمت پروردگارم [مانند باران، اموال، ارزاق و...] بودید، در آن صورت از ترس [تهی‌دستی و کم‌شدنش] از انفاق کردن آن بخل

(1) - روم (30): 7.

(2) - انبیا (21): 37.

(3) - اسراء (17): 100.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 146

می‌ورزیدید؛ و انسان همواره بسیار بخیل و تنگ‌نظر است.

[إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا\* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا\* وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا] «1».

همانا انسان حریص و بی‌تاب آفریده شده است؛\* چون آسیبی به او رسد، بی‌تاب است،\* و هنگامی که خیر و خوشی [و مال و رفاهی] به او رسد، بسیار بخیل و بازدارنده است.

[إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا] «2».

بی‌تردید او [به علت ادا نکردن امانت] بسیار ستمکار، و [نسبت به فرجام خیانت در امانت] بسیار نادان است.

ملاحظه کنید اندک علمی که از ظاهر امور به دست آمده در ظرف شتاب و بخل شدید و حرص و بی‌صبری و ظلم و جهل است چگونه انسان با تکیه بر این علم اندک و این همه محدودیت و کم ظرفیتی می‌تواند به درک سعادت حقیقی و خیر دنیا و آخرت نایل آید؟!

اینجاست که نیاز انسان به وجود انسان‌هایی که مستقیماً از جانب حضرت ربّ العزّه به تربیت کامل و جامع آراسته شده‌اند و بینایی و بینش آنان مافوق همه انسان‌ها تا قیامت است و علوم اولین و آخرین و دانش ظاهر و باطن و مادی و معنوی نزد آنان است حسّ می‌شود.

[كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ] «3».

---

(1) - معارج (70): 19 - 21.

(2) - احزاب (33): 72.

(3) - آل عمران (3): 103.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 147

خدا این گونه، نشانه‌های [قدرت، لطف و رحمت] خود را برای شما روشن می‌سازد تا هدایت شوید.

آری، خداوند مهربان این چنین به وسیله نبوّت آیاتش را برای شما بیان می‌کند و حقایق را روشن می‌کند، باشد که به مقام سعادت و رشد و کمال هدایت شوید.

عزیزان! خداوندی که نظام خلقت و آفرینش و نظام نفس و انفس را بدون هدایت نگذاشته، هرگز انسان را از نظر معنوی و تربیتی بی هدایت نمی گذارد که انسان در پیشگاه او افضل موجودات و امانت دار الهی و خلیفه خداست، چگونه او را بدون هدایت و راهبر می گذارد.

### ویژگی ها و صفات انبیای الهی

پیامبر آن شخصیت والا و با عظمتی است که خداوند علیم وی را از میان تمام مردم زمان یا تمام انسانها از ابتدا تا قیامت برای درك وحی و اسرار غیبی و واقعیات مُلك و ملكوت و دریافت احکام شرعی در جهت مصلحت دنیا و آخرت مردم انتخاب کرده و وی را گنجینه و مخزن دانش و بینش و حقایق عالی هستی قرار داده است.

رابطه حضرت حق با انبیای گرامی گاهی به صورت مستقیم بوده چون رابطه با موسی بن عمران و گاهی به وسیله روح اعظم و امین وحی و گاهی به صورت القای واقعیتها در قلب آن بزرگواران که دو صورت اخیر برای تمام پیامبران الهی عمومیت داشته است.

قدرت روحی و نفسی و قلبی انبیا از طرف حضرت الله آن چنان بوده که هر وقت اراده می کردند با غیب عالم و با لوح و قلم و با غیب الغیوب هستی تماس

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 148

برقرار کنند به سادگی و به آسانی برای آنان میسر بود و تحت همین قدرت روحی و قوت قلبی و صافی نفس، هر چه را برای خود و در جهت حیات مردم می خواستند دریافت می کردند.

### برتری انبیا

معلم اول و آخر آنان حضرت ربّ العزّه بود و هیچ بشری در افاضه دانش و علم نسبت به آن بزرگواران دخالت نداشت و این مسئله به فرموده امام صادق علیه السلام در «اصول کافی» بر اساس اصل قبح ترجیح بلا مرجح ثابت و مسلم است.

به عبارت ساده تر، اطاعت از تمام انبیا تا روز قیامت بر تمام انسانها واجب و حتم است، اگر فرض شود کسی در میان بنی آدم در رشته ای از دانش به خصوص دانش تربیتی و روحی آگاه تر از پیامبران باشد و بر او اطاعت از انبیا واجب و لازم باشد این وجوب اطاعت ترجیح بلا مرجح است، یعنی مقدم را مؤخر داشتن و مؤخر را مقدم داشتن و این تقدیم و

تأخیر در دادگاه عقل و وجدان قبیح است، بنابر این دانش و معلومات انبیا مافوق معلومات بشر تا روز قیامت است و در جامعه انسانی معلّمی نبوده که بر انبیا اضافه معلومات داشته باشد تا بتواند بر دانش انبیا بیفزاید، این است که این طایفه عظیم القدر و این نفوس عالیه و ارواح طیّبه معلّمی جز خدای لایزال از روز اول حیات تا لحظه بیرون رفتن از دنیا نداشتند.

معلومات اول زمان و معقولات آخر زمان در دو رشته غیب و شهود در حدّ لازم برای آن بزرگواران چون خورشید تابان درخشش داشت و این مسئله به خاطر این بود که خداوند عزیز به آن راهنمایان راه حق نفسی به نام نفس قدسی کرامت فرموده بود و این نفس قدسی هم در جهت رشد و کمال خود آنان بود و هم در جهت رشد و کمال امت‌ها و اقوام روی زمین در تمام ادوار تاریخ.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 149

بر اساس همین نفس قدسی بود که تمام انبیا در تمام لحظات حیات پرارزش خود از قید هوا و هوس و از قید طاغوت و طاغوتیان با کمال قدرت آزاد زیستند و جز در پیشگاه حضرت ربّ العالمین سر تواضع فرود نیاوردند که در مکتب حق اصل آزادی عبارت از قرار داشتن در مدار بندگی حق و آزاد بودن از قید خلق است.

چون سرزندگی بر خاک درگاه دوست گذاری و در این بندگی هدفی جز رضای محبوب نخواهی، از دنیا و عقبی و مافیها رسته‌ای و به عین آزادی و محض وارستگی رسیده‌ای که دنیا و مافیها و عقبی و آنچه در آن دو ظرف است بر عاشق حرام است، آنچه بر عاشق واجب است اطاعت از معشوق و آنچه بر او حلال است طلب رضا و خواسته و اراده محبوب است.

### معجزات انبیا

انبیای الهی در عالم بیداری شاهد عالم غیب و مُثُل غیبیه بوده و صدای دلنواز ملائکه را می شنیدند، و مسائل غیبی را به کمک ملائکه یا قدرت قلب خود دریافت می نمودند و اخبار کلی و جزئی مُلک و ملکوت و حوادث گذشته و آینده تا جائی که خداوند مهربان اراده داشت برای آنان روشن بود!

آنان به اذن و اجازه حضرت حق برای اثبات نبوت خود و به تصدیق نشان دادن امت، قدرت تصرف در نظام تکوین داشتند و در این رابطه می توانستند به سهولت و آسانی مرده زنده کنند، کور مادرزاد شفا دهند، مرض جذام و پیری را معالجه نمایند، ابر برای باریدن حاضر کنند، شتر ماده از دل کوه بیرون بکشند، از درون مردم و خانه هایشان خبر دهند،

سنگ‌ریزه را به سخن درآورند، از سنگ سخت دوازده چشمه آب جاری نمایند، چوب خشکی را تبدیل به اژدها کنند، دست به بغل برده و چون بیرون بیاورند مانند ماه شب چهارده سرانگشتانشان بدرخشد،

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 150

درخت را وادار کرده از جای خود حرکت کند و زمین را بشکافد و به سوی آنان آید حیوانات را قدرت نطق داده تا بر نبوتشان اقرار بیاورند، در چاه خشک آب دهن انداخته و آن را پر آب نموده و ماه شب چهارده را از وسط دو نیم کنند و از همه مهم‌تر نفوس مرده و ارواح بی‌جان را زنده و جاندار و به حیات طویه آراسته نمایند.

اکثر آنچه به عنوان معجزه در سطور بالا رقم زده شد در قرآن مجید آمده که به هیچ عنوان جای انکار ندارد و منکر آن بدون شک کافر یا مشرک است.

آری، وجه امتیاز انبیا با دیگر مردم در قدرت نفس و روح قلب و معجزات آن بزرگواران بود.

آخرین معجزه از سلسله معجزات انبیای بزرگوار حق، قرآن مجید است که با کرامت وحی به آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله عطا شد و آن معجزه جاوید و خالد و ابدی است که کسی را یارای آوردن يك آیه مانند آن نیست و همین مسئله یعنی عجز اولین و آخرین از آوردن يك آیه مانند آن، بهترین و برترین دلیل بر حقانیت این کتاب و نزول آسمانی آن می‌باشد، و نیز همین قرآن بالاترین دلیل و شاهد بر حقانیت انبیا و کتب آسمانی پیشین و برترین دلیل و حجت بر امامت امامان معصوم شیعه علیهم السلام و ولایت تکوینی و تشریعی آن بزرگواران است «1».

معجزات انبیا و به خصوص قرآن مجید برای ابد بازار پیامبرسازی را از طرف هواپرستان و استعمارگران و استثمارچیان بی‌حیا و پرو بست و در طول تاریخ ادعای کذب و دروغ کسی در زمینه نبوت بر کرسی ننشست و رونق پیدا نکرد.

(1) - در زمینه اعجاز قرآن و دلالتش بر نبوت نبی اسلام و انبیای گذشته و امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام صدها کتاب استدلالی نوشته شده که زینت بخش تمام کتابخانه‌های داخلی و خارجی است که مجموعه نام آنها اگر يك جا جمع شود به چند جلد کتاب قطور می‌رسد.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 151

گروهی از بیداران راه حق اعتقاد دارند: بالاترین معجزه انبیا و برترین خارق عادت آنان علم و حکمت است، علم و حکمتی که سرچشمه مستقیم و زلالش علم و حکمت خداست و همین علم و حکمت خدادادی بود که آن بزرگواران را از هر جهت از تمام مخلوقات عالم ممتاز کرده بود.

برای دانایان و خاصان از عقلا و اهل انصاف، علم و حکمت انبیا که در درون آنان یا در کتابشان تجلی داشت وسیله تصدیق نبوت آنان بود، چون بینایان و دانایانی هم چون سلمان و ابوذر و مقداد و عمار که نمونه آنان در همه امم بود، از انبیای خدا پس از آن چشمه‌های جوشان و سرشار علم و حکمت، معجزه و خارق عادت طلب نمی‌کردند و موعظه حسنه و خوارق عادات و معجزات یعنی تصرفات آنان در امور تکوینی به اذن حضرت ربّ برای توده مردم و عوام الناس وسیله تصدیق نبوت بود که در این جهت مردم عوام به آنان ایمان می‌آوردند و تعدادی از آنان تا آخرین نفس با انبیای خدا همراهی می‌نمودند، اینان به همان خوارق عادات و ظاهر آیات کتاب هدایت می‌یافتند و از عناد و لجبازی دوری جسته دست به دامن انبیا می‌زدند و هدایت می‌یافتند و به راه خیر و صلاح و سعادت و سداد می‌رفتند و شمشیر و اسلحه‌ای که در اختیار انبیا قرار داشت برای اهل لجاج و عناد بود، آنان که به هیچ وجه تسلیم علم و حکمت و موعظه و معجزه نمی‌شدند و می‌خواستند حاکم بر زندگی و حیاتشان هوا و هوس و شهوات باشد و از این راه به استعمارگری و استثمار بندگان و به استضعاف کشیدن آنان ادامه داده و مزاحم هدایت و رشد و کمال عباد حق گردند.

اینان بیداری و سعادت و سلامت بندگان حضرت رب را نمی‌خواستند

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 152

و همیشه در پی این معنا بودند که عباد الهی برای شکم و شهوت آنان حمالی کنند و محصول زحمت و دسترنج خود را در اختیار آن بردگان شهوت و هوا قرار دهند!!

جهاد انبیا و به کار گرفتن اسلحه به وسیله آنان فقط برای پاکسازی فضای حیات از شرّ نابکاران و ظالمان و متجاوزان و ستمگران و کافران و مشرکان بود و این بکارگیری اسلحه در عصری از اعصار مهم‌ترین وظیفه مردم مؤمن در برابر مردم مزاحم است و هرکس از قرار گرفتن در مدار جهاد سربتاید از توحید و نبوت سر تاییده و به سعادت خود و دیگران لطمه زده و خیانت غیر قابل جبران مرتکب شده است!!

خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید:

[لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ] «1».

همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو [ی تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت بر خیزند، و آهن را که در آن برای مردم قوت و نیرویی سخت و سودهایی است، فرود آوردیم و تا خدا مشخص بدارد چه کسانی او و پیامبرانش را در غیاب پیامبران یاری می دهند؛ یقیناً خدا نیرومند و توانای شکست ناپذیر است.

اگر در آیه شریفه دقت کنید هر سه مسئله را می یابید: معجزات، علم و حکمت و اسلحه، معجزات برای عوام، علم و حکمت برای خواص، اسلحه برای دشمنان.

---

(1) - حدید (57): 25.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 153

انسان وقتی در برابر بارگاه عظمت و شخصیت انبیای گرامی حق قرار می گیرد، چاره ای جز تسلیم در برابر آن هادیان راه حق نمی بیند و به این معنا واقف می شود که روگردانی از آنان و فرهنگ ثمربخش و سعادت آورشان، عین ضلالت و شقاوت و محض بدبختی و ذلت و باعث درافتادن در چاه هوا و هوس و گرفتار آمدن به دست راهزنان و غولان خطرناک است.

عالم معقول و محسوس

پیامبران الهی قرار گرفتگان بین عالم معقول و عالم محسوسند، آنها از جهتی با تمام وجود و در کمال علاقه و عشق و محبت و صفا با حضرت حقند که در این جهت فکر و قلب و نفس و روحشان به وسیله عنایات دوست سیراب می شود و از جهتی به اذن خدای مهربان در کمال رحمت و شفقت همراه با خلقت، تا آنان را از جهالت و ضلالت و ذلت و شقاوت نجات بخشند و به راه کمال و رشد و سعادت رهنمون شوند.

چون روی به ملکوت آرند خیال می کنی از خلق و مخلوقات به کلی بی خبرند و چون روی به خلق آرند انگار یکی از آنانند.

انبیا واسطه بین حق و خلقتند، خداوند مهربان به وسیله آنان در سعادت دنیا و آخرت را به روی خلق می‌گشاید و به توسط آن بزرگواران به بندگان فیض بی‌نهایت و رحمت واسعه می‌رساند، اگر آنان مبعوث به رسالت نمی‌شدند، فیضی از جانب دوست به کسی نمی‌رسید و احدی از رحمت خاصه الهیه بهره نمی‌برد.

### عالم ملك و ملكوت

برای قلب پاك انبیا از طرف حضرت رب الارباب دو در باز شده، از يك در آنچه

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 154

در لوح و ذکر حکیم است مطالعه می‌کنند و از آن راه به عجایب ماکان و ما سیکون و احوال گذشته و آینده و قیامت و حشر و کتاب و میزان و حساب و حسابرسی و عاقبت امر مردم و همه خصوصیات بهشت و جهنم آگاه می‌گردند و از در دیگر ظاهر جهان را می‌نگرند و خیر و شر مردم و علل سعادت و شقاوت جوامع را می‌یابند تا آنان را به وسیله آنچه از غیب گرفته و بر ظاهر آگاهی یافته به سعادتشان راهنمایی کنند و از افتادن در شقاوت و لذات ویرانگر حفظ کنند.

آن بزرگواران در دو جهت ملك و ملكوت در کمال کمالند و در طرفین غیب و شهادت در اوج عظمت و آگاهی و این اعلی مرتبه انسانیت و اوج قدرت آدمی در عالم امر و خلق است.

انبیا ستارگان درخشان حضرت حق در افق حیات انسانند، دست یابی به راه سعادت و درستی جز در سایه نور آنان امری محال و برنامه‌ای غیر ممکن است.

اگر نخل وجود انسان به دست آنان باغبانی شود، به میوه شیرین رشد و کمال می‌رسد و شاهد قبولی حضرت حق و رضای آن جناب هم چون بلبل عاشق گل بر شاخه این درخت و شجره طیبه می‌نشیند.

اگر نخل وجود انسان به دست غیر انبیا بیفتد پس از اندك مدتی خشك شده و شاخ و برگش می‌ریزد و از آن هیمة‌ای برای سوختن در آتش جهنم باقی می‌ماند!

بگذارید نور نبوت انبیا در فضای حیات شما تجلی کند که در سایه این نور، دل و قلب و نفس و جانتان منور به نور معرفت گشته و به عنایات و فیوضات خاصه حضرت حق مفتخر خواهید شد که راه نجاتی جز راه انبیا نیست و راهی برای رسیدن به مقام قرب و لقا جز طریق آن بزرگواران وجود ندارد.

آری، آنان ستارگان درخشان آسمان حیاتند و به قول عارف شیراز:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد  
دل رمیده ما را رفیق و مونس شد

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 155

|                                    |                                    |
|------------------------------------|------------------------------------|
| نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت | به غمزه مسئله‌آموز صد مدرس شد      |
| به بوی او دل بیمار عاشقان چو صبا   | فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد      |
| طرب سرای محبت کنون شود معمور       | که طاق ابروی یار منش مهندس شد      |
| لب از ترشح می پاك كن برای خدا      | که خاطر من به هزاران گنه موسوس شد  |
| کرشمه تو شرابی به عاشقان پیمود     | که علم بی‌خبر افتاد و عقل بی‌حس شد |

علم و عمل انسان

برای بر پا کردن يك زندگي پاك و شستشوی فضای حیات از تیرگی‌ها و آلودگی‌ها، تمام انسان‌ها احتیاج شدید به دانش و معرفت دارند و در این زمینه کسی کوچک‌ترین شك و تردید روا نمی‌دارد.

این دانش و معرفت است که قدرت دارد ما را به کیفیت زیست صحیح و شؤون حقیقی زندگی آشنا کند.

کسی نمی‌تواند کوچک‌ترین و کم‌ترین گامی بدون معرفت در راه زندگی آگاهانه بردارد.

نیاز و احتیاج ما به دانش از کوچک‌ترین جزئیات جهان هستی گرفته تا مجموع کلی آن برای همه احراز شده است.

انسان بدون علم و معرفت به جهان هستی و به خصوصیات و ظاهر و باطن انسان و انسانیت و بدون آگاهی به مبدأ و معاد، يك حيوان درنده‌ای است که بدون شك مزاحم سایر جانداران است.

مسئله معرفت يك رکن اساسی موجودیت انسان است.

رکن اساسی دیگر عبارت از روش و عمل بر اساس آن آگاهی و معرفت است.

اکتفا به دانش تنها و ذهن را مانند ضبط صوت قرار دادن و راه زندگی را بدون

**عرفان اسلامی، ج 11، ص: 156**

معرفت طی کردن نه تنها مفید نیست بلکه دانش بدون عمل، برای زندگی مادی و معنوی استهلاک انرژی کلان است بدون بهره‌برداری از آن.

انبیای الهی منابع معرفت و آگاهی و بینش و دانشند و این معنا را به تجربه ثابت نموده‌اند و برای اهل انصاف و عقل در این که آن بزرگواران در رأس صاحبان معرفت‌اند شکی نیست، بر تمام انسان‌ها واجب و لازم است که عقل جزئی خود را به عقل نورانی و کلی آنان متصل کرده و تشنگی جان را از چشمه معرفت آنان سیراب نمایند، آن‌گاه زندگی و حرکت را بر اساس معرفتی که از آنان کسب می‌کنند قرار دهند تا به سعادت دنیا و آخرت دست یابند و از عذاب جهنم در فردای قیامت خلاصی یافته به ضیافت حضرت حق در بهشت عنبر سرشت درآیند.

زیستن بدون کمک انبیا، زیستن در جهالت است، عاقبت این زیستن یا دیوانگی یا خودکشی یا پریشانی و اضطراب یا ورشکستگی روحی و یا دچار شدن به گسیختگی پیوند سالم اعصاب از يك دیگر است.

آنان که از مکتب نبوت و از راه انبیا جدا زندگی می‌کنند هم چون کلاف سردرگم‌اند و در حوادث و مصایب و سختی‌ها و رنج‌ها راه بجایی نمی‌برند و تکیه‌گاه محکمی برای خود نمی‌یابند، اینان اگر هم ادامه حیات دهند راحت نیستند و لحظه به لحظه دچار مرگ تدریجی‌اند.

صفات انبیا در گفتار ملاً صدرا

جناب صدر المتألهین در کتاب با ارزش «الشواهد الربوبیة» در اشراق تاسع در صفات و ویژگی های انبیا براساس آیات و روایات و درایت عارفان می گوید:

از اوصاف انبیای حق حدّت فهم و جودت ذهن و خوش فکری و تیزفهمی شدید است، به نحوی که آنچه را از غیب الغیوب می شنوند با سرعتی سریع تر از

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 157

هر شیئی عمق و حقیقت آن را می یابند و نیاز به سؤال برای درک عمق حقایق پس از شنیدن اول ندارند و این نهایت نورانیت عقل آنان و روشنایی و صفای نفس آن بی بدیلان و بی نظیران و بندگان خاص حضرت ربّ العزّه است.

انبیای الهی اول بار هر چه را از مصدر وحی و عالم غیب و جهان سرّ می شنوند تا ابد در حافظه آنان می ماند و در هرگونه فراموشی به روی آن بزرگواران بسته است؛ زیرا نفس پاک و قلب صافی آنان متصل به لوح محفوظ است و هادی راه معنا ندارد حقیقت و حقایق گرفته شده از عالم غیب را فراموش کند که آنچه را گرفته وسیله هدایت و حجّت حق بر خلق عالم است، آنچه در بعضی کتب به عنوان صحت نسیان نبی آمده غلط محض است.

انبیا از هر جهت دارای صحت فطرت و سلامت طبیعت و معتدل المزاجند، خلقت آنها کامل و از جهت درون و برون و ظاهر و باطن تامّ و کامل و در منتهی درجه سلامت و صحت اند.

اینان اگر معتدل المزاج و صحیح الفطره و سالم الطبیعه نبودند، در جدال با اهل جدل و مناظره با مادیگران و اهل دانش و جنگ با شجاعان کافر و مشرک برای اعتلای کلمه حق و ریشه کن کردن درخت باطل و طرد طاغوت و طاغوتیان موفق نبودند، در حالی که در قرآن مجید و کتب حدیث و تاریخ می خوانید که آن بزرگواران در تمام زمینه های حیات مردمی موفّق و طایفه ای پیروز و بهروز و حاکم و غالب بودند.

آری، رشد و کمال آن هم در حدّ اعلا جز به فطرت سالم و طبیعت صحیح و بدنی سالم و قوی عنایت نمی شود.

انبیای الهی دارای بیانی ساده و عبارات و کلماتی روشن و در حدّ عالی فصاحت و بلاغت بودند و به همین خاطر می توانستند عالی ترین مسائل الهی و حقایق ربّانی

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 158

و معارف ملکوتی را به توده مردم و عوام‌ترین انسان‌ها در خور فهم و عقلشان و در حدّ استطاعت و قدرت فکرشان تفهیم کنند و آنان را از حسیّض جهالت به اوج معرفت برسانند!

آری، دانش انبیا با همه قدر و علوّ و اوجی که در عظمت و واقعیت دارد قابل فهم همگان است، البته هر کسی درخور شأن عقل و فکرش می‌تواند از این سفره الهی تغذیه شود و به جایی برسد.

|                             |                                     |
|-----------------------------|-------------------------------------|
| علم سوی در اله برد          | نه سوی مال و نفس و جاه برد          |
| جان بی علم دل بمیراند       | شاخ بی بار ربو بگیراند              |
| هر که را علم نیست گمراه است | دست او زان سرای کوتاه است           |
| مرد را علم ره دهد به نعیم   | مرد را جهل در برد به جحیم           |
| علم باشد دلیل نعمت و ناز    | خنگ آن را که علم شد دمساز           |
| کار بی علم بار و بر ندهد    | تخم بی مغز پس ثمر ندهد <sup>1</sup> |

#### علاقه انبیا و کرامت انسان

انبیای الهی در مقامی بالا از علم و حکمتند و بدین سبب دل آنان از عشق به حکمت و علم و ابلاغ آن به تمام انسان‌ها هم چون دریا پر از موج است و در این راه از هیچ گونه کوششی دریغ نکردند، در حدّی که اهل انصاف و عاقلان و آگاهان و دانشمندان با بصیرت در شرق و غرب معتقد و مقرّر و معترف و مدّعن به این حقیقت‌اند که دانشی و حکمتی که امروز در دست انسان‌هاست، مایه در علم و حکمت انبیای الهی دارد.

(1) - حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، سنایی غزنوی.

انبیای خدا به شهوات غلط میل نداشتند و در این زمینه دارای عصمت فکری و روحی بودند، آن بزرگواران لحظه‌ای از عمر خود را به لهو و لعب نگذرانند و مغرور به عالم غرور نشدند، نسبت به لذات غلط و غیر خدایی نفرت داشتند و تمام این برنامه‌ها را حجاب بین خود و بین محبوب دانسته و مبعوض اهل الله و مجاورین عالم قدس و ملکوت به حساب می‌آوردند، بدین جهت پاک زیستند و پاک از این عالم فانی به عالم باقی رخت بستند.

انبیای الهی از کرامت نفس در آن حدّ عالی و نهایش برخوردارند و به این خاطر عاشق و علاقه‌مند به کرامت انسان بودند و با تمام وجود کوشش کردند که همه را به کرامت بالفعل برسانند، آنان از امور پست و دنی‌گریزان بودند و به معالی امور روی داشتند، از هر چیزی عالی و رفیع را انتخاب می‌کردند و هر امر پست و بی‌ارزشی را از فضای حیات ملکوتی و قدسی خود دور می‌نمودند، آنان می‌دانستند که امور عالی وسیله قرب و کمال نسبت به حضرت حق است.

#### اجرای حدود الهی

پیامبران به خاطر هدایت بشر در کمال مهر و محبت و عاطفه و عشق بودند و هرگز در مسیر دستگیری از انسان دچار خشم و غضب نمی‌شدند و حاضر نبودند حدّی از حدود خدا را که حیات جامعه وابسته به آن بود تعطیل کنند، اجرای حدود و قصاص الهی از طرف آنان عین محبت و رأفتشان به جامعه انسانی بود.

آن بزرگواران به هیچ وجه اهل خوف و ترس از میدان جنگ و جهاد و مرگ و مردن نبودند؛ زیرا به این معنا معرفت داشتند که دنیا مقدمه آخرت و آخرت از همه دنیا بهتر و برتر است، در اقدام به امور الهی از جسارت نفس برخوردار بوده و از ضعف نفس در امان بودند، کار خیری پیش نمی‌آمد مگر این که در انجامش از

#### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 160

تمام مردم عالم پیش قدم‌تر و جسورتر بودند، خیری در تمام زندگی از آنان فوت نشد و شری ولو بسیار اندک از آن بزرگواران در هیچ زمینه‌ای دیده نشد!

آنان در جود و سخاوت برتر از تمام عالمیان بودند؛ زیرا وابستگی آنان به خزاین رحمت حق با وجودشان متحد بود و یقین داشتند خزاین عنایت الهی کم شدنی و تمام شدنی نیست، این است که در ایثار مال و علم و جان دریغ نداشتند و می‌دانستند سود بی‌نهایت این ایثار به خودشان بر می‌گردد.

چون به خلوت انس و عبادت می‌رفتند وجودی سرشار از نشاط و حال هم چون اقیانوس داشتند و خستگی روز هیچ تأثیری در عشق و نشاط آنان نسبت به عبادت و انس با دوست نداشت، چرا که آنان عارف‌ترین موجودات به حضرت حق بودند لذا تمام عشق و محبت را صرف او کرده و در این راه از خستگی و سستی پروا نداشتند.

آنان از لجبازی و عناد در برابر عدل و حق و برهان و حکمت، پاك و منزّه بودند، به محض برخورد با حق و عدالت تسلیم شده و قبولی خود را با تمام وجود اعلام می‌کردند.

در سوره مبارکه کهف آمده است:

وقتی موسی بن عمران با دارا بودن مقام با عظمت اولوالعزمی از حضرت ربّ العزّه شنید مردی در مجمع البحرین است که از او نسبت به حقایق و اسرار آگاه‌تر است، بلافاصله از جانب حق درخواست کرد وی را به آن مرد رهنمون شود، تا از علم سرشار او در جهت رشد و کمال و تقویت روح و قلب او استفاده کند «1»!!

آری، بر شما حتم و لازم است که در برابر نبوت انبیا سر تسلیم فرود آرید

### (1) - کهف (18): 65 - 66.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 161

و خاضعانه به محضر این مقام با عظمت و این نور بی‌نهایت عرضه بدارید:

|                                      |                                      |
|--------------------------------------|--------------------------------------|
| بی‌تو ای نوگل خندان سر بستام نیست    | جز دل خون شده و دیده گریانم نیست     |
| ای مه از خود میسند این همه مهجور مرا | که در این تیره شبان طاقت هجرانم نیست |
| همچو مهتاب به بام آی و نگر در شب هجر | که به جز نقش خیال تو در ایوانم نیست  |
| صبح آن روز که امید وصالم نبود        | ای سفر کرده کم از شام غریانم نیست    |
| گنج عشقت به دلم جست نغان گاهی و من   | شرمسارم که جز این کلبه ویرانم نیست   |

غم جانانم اگر هست غم جانم نیست

تن سپارم به بلا در ره امکان وصول

امتیازات انبیا

امتیازات و ویژگی‌های انبیا را می‌توان در عناوین زیر خلاصه کرد:

1- برگزیدگان و انتخاب شدگان خاصّ حق.

2- ممتازترین انسان‌ها در عبادات.

3- پاک‌ترین و خالص‌ترین عباد الهی از جهت قلب و نفس و روح.

4- دارندگان علم و حکمت.

5- باتقواترین انسان‌های روزگار.

6- صبورترین انسان‌ها در برابر حوادث.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 162

7- شاکرترین افراد بشر نسبت به نعمت‌ها.

8- نیکوکارترین انسان‌های تاریخ.

9- مخلصین از عباد حق.

10- مخلصین از بندگان الهی.

11- صالح‌ترین افراد بشر.

12- صدیق‌ترین انسان‌ها.

13- خاضع‌ترین افراد بنی آدم نسبت به حق و خلق.

14- خاشع‌ترین افراد از نظر حالت قلب.

15- شجاع‌ترین انسان‌ها در تمام جوانب انسانی.

16- با سخاوت‌ترین مردم روزگار.

17- عارف‌ترین افراد بشر نسبت به حقایق.

18- محبوب‌ترین انسان‌ها در پیشگاه حق.

19- عاشق‌ترین انسان‌ها نسبت به حضرت الله.

20- امین‌ترین مردم روزگار نسبت به همه امور حیات.

برای این که نمونه‌هایی از واقعیت‌های بیان شده را در انبیای حق در مرحله نفس و قلب و عمل ببینید حتماً به آیات کتاب خدا در شرح احوال انبیا مراجعه کنید.

قرآن مجید این خصوصیات را از زندگی پاك انبیا حکایت می‌کند؛ آن‌چنان که انسان غرق در حیرت و تعجب می‌گردد.

یوسف در آینه واقعیت

یوسف چون به چاه شد به نقل حسن بن محبوب، از حسن بن عماره، از مِسمَع ابی سیّار از امام صادق علیه السلام در آن تاریکی و خلوت و وحشت چاه با کمال ایمان

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 163

و اطمینان به الهام حضرت دوست عرضه داشت:

اللَّهُمَّ اِنِّي اسْتَعْلُكَ بِاَنَّ لَكَ الْحَمْدُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الْحَنَّانُ الْمُبْتَلِ، بِدِيْعِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ دُجَالِ الْاَكْرَامِ اِنْ تُصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ اَمْرِى فَرْجاً مَخْرَجاً وَ تَرْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ اَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَيْثُ لَا اَحْتَسِبُ «1».

پروردگارا! تو را می‌خوانم به این که سپاس و شکر مخصوص توست، معبودی جز تو، مهربان و نیکی دهنده وجود ندارد، به وجود آورنده آسمان‌ها و زمینی، ای صاحب جلال و اکرام! بر محمد و آل محمد درود فرست و در کار من گشایشی آر و مرا از جایی که گمان دارم و ندارم روزی بخش.

چون کاروان وی را از چاه بیرون کشیدند خود را معرفی نکرد و نگفت که من یوسف پسر یعقوبم و منزل و مکانم در همین نزدیکی است، بلکه سکوت کرد و خود را تسلیم کاروانیان نمود؛ زیرا با فراست ایمانی و نور قلبی دریافته بود که این بلا و مصیبت و این ابتلا و آزمایش گرچه ظاهری تلخ دارد ولی عاقبتش شیرین و الهی است و این آزمایش مقدمه‌ای ملکوتی برای رسیدن به مقامی الهی است که در آن مقام خیر او و ملت‌های تاریخ لحاظ شده است!

روح با عظمت او در عین این که کودکی چند ساله بود از قبول تزویر، تلبیس، تمویه، تخیلات، دروغ، حيله، مکر، کید، توهّمات و تسویلات نفسانیه با کمال قدرت ابا داشت.

چون در برابر وسوسه‌های خطرناک آن زن زیبای مصری در کاخ عزیز و در خلوت خانه کاخ قرار گرفت و هجوم و وسوسه‌های او به مدّت هفت سال طول

---

(1) - مهج الدعوات: 307؛ بحار الأنوار: 170/92، باب 105.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 164

کشید و در آن ایام یوسف به بلوغ رسیده بود، در برابر او بر اساس قرآن مجید فقط گفت: معاذ الله.

عجیب کلمه‌ای است، معنای این کلمه این است که خیال نکنی من از ترس آبرویم در دنیا، یا جریمه شدن به خاطر جرم، یا به زندان افتادن، یا به عذاب آخرت دچار شدن به تو نزدیک نمی‌شوم بلکه از این خواسته تو فقط و فقط به خاطر عزیزم و محبوبم و معشوقم حضرت الله سرباز می‌زنم و محال است در این زمینه حتّی فکری آلوده در قلب پاک من خطور کند.

گفتگوی یوسف با زلیخا

ابن عباس شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید:

بزرگان برای ما حکایت کردند که زلیخا هفت سال برای خواسته خود یوسف را در شدیدترین مضیقه قرار داد ولی آن حضرت يك بار به چهره او چشم ندوخت، روزی در کمال زاری به آن حضرت عرضه داشت: يك بار دیده به سویم بردار، پاسخ داد: اگر تو را ببینم از دیدن حق محروم و کور می شوم!

گفت: ای یوسف! چه چشم زیبایی داری، جواب داد: اول عضوی است که در خانه تاریک قبر بر رویم فرو ریزد!

گفت: چه بوی خوشی داری، گفت: پس از سه روز از مرگم چون قبرم را باز کنی به شدت از بوی تعفن جنازه فرار می کنی.

گفت: چرا به من نزدیک نمی شوی، پاسخ داد: نزدیکی به تو باعث دوری از خدا است!

گفت: فرشم از حریر خالص است برخیز و حاجتم را بر آور، جواب داد: اگر به خواستهات عمل کنم نصیبم را در بهشت الهی از دست می دهم.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 165

گفت: تو را به شکنجه گران زندان می سپارم، جواب داد: در آن وقت است که خداوند مهربان و مولای عزیزم مرا می خرد  
«1».

چون به زندان افتاد عرضه داشت:

[رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ] «2».

یوسف گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند.

چون پس از نه سال به عللی که قرآن ذکر کرده از زندان آزاد شد و سلطان مصر به وی احترام کرد و به او گفت: امروز مقامت نزد ما معلوم شد و تو در این دستگاه امین و صاحب منزلتی، می توانست بگویی: من فرزند یعقوب و منزل ما شهر کنعان است؛ اکنون اسب تیز پایی به من بده تا به دیار خود روم و به دیدار پدر و مادرم خوشحال شوم، ولی این معنا را نگفت؛ زیرا ملت مصر را اسیر کاخ نشینان دید و عباد خدا را دچار مردم ظالم و ستمگر مشاهده کرد، پیش خود گفت:

در این دستگاه نفوذ کنم، باشد که روزی در سایه به دست آوردن آبروی مردمی و قدرت بتوانم این جامعه شیطان زده و گرفتار طاغوت و طاغوتیان را نجات دهم!!

به عزیز مصر گفت:

[اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْهَا] «3».

یوسف گفت: مرا سرپرست خزانه‌های این سرزمین قرار ده؛ زیرا من نگهبان دانایی هستم.

چون مدتی در آن پست خدمت کرد و امانت و لیاقت و کفایت خود را نشان داد

(1) - اقوال الائمة: 25/ 5.

(2) - يوسف (12) 33.

(3) - يوسف (12): 55.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 166

به مقام رهبری مملکت مصر رسید و به تمام اوضاع و احوال آن مملکت مسلط شد، در این زمینه قرآن مجید می‌فرماید:

[وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ] «1»:

این گونه یوسف را در [آن] سرزمین مکانت و قدرت دادیم که هر جای آن بخواهد اقامت نماید. رحمت خود را به هر کس که بخواهیم می‌رسانیم و پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کنیم.

چون برادران در سفر سوّم به حضورش رسیدند برای این که از شدت شرم و خجالت آنان بکاهد و بار سنگین روح آنان را از عملی که کرده بودند کم کند به آنان فرمود:

[هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ] «2».

گفت: آیا زمانی که نادان بودید، دانستید با یوسف و برادرش چه کردید؟

آنان ناگهان به خود آمده و پس از اندکی تأمل گفتند:

آیا تو همان یوسف هستی که چهل سال قبل دچار خطای ما شدی؟

گفت: آری، من یوسفم و این برادر من است، این خداوند مهربان است که بر ما منت گذاشت و به خاطر تقوا و صبر، ما را به این مقام و منزلت رساند که خداوند عزیز اجر و مزد نیکوکاران را ضایع نمی کند.

برادران گفتند: به خداوند قسم که حضرت حق تو را بر ما به «مُلْك و عَزَّة و عقل و حسن و کمال» برگزید و ما در عدم شناخت حق تو، مقصر و خطاکاریم.

(1) - یوسف (12): 56.

(2) - یوسف (12): 89.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 167

یوسف عزیز با کمال مهربانی در برابر آن همه ظلم و ستم برادران فرمود:

[لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ] «1».

گفت: امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست، خدا شما را می آمرزد و او مهربانترین مهربانان است.

یوسف عزیز بر اثر پاکی جان و نور قلب، چون خود را در والاترین مقام در روی زمین دید به پیشگاه مقدس حضرت حق عرضه داشت:

[رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ اَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ] «2».

پروردگارا! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی و برخی از تعبیر خوابها را به من آموختی. ای پدید آورنده آسمانها و زمین! تو در دنیا و آخرت سرپرست و یار منی در حالی که تسلیم [فرمانهای تو] باشم جانم را بگیر، و به شایستگان ملحقم کن.

دورنمایی از تعلیم عالی انبیا

عرفای بزرگ و حکمای الهی بر اساس معارف حقه، به خاطر محدودیت ظاهر انسان، از انسان تعبیر به عالم صغیر و به خاطر روح الهی و قلب با عظمتش که عرش رحمان است از او تعبیر به عالم کبیر کرده‌اند.

(1) - یوسف (12): 92.

(2) - یوسف (12): 101.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 168

عالم کبیر و عالم صغیر

این بیداران راه دوست گفته‌اند:

چنانچه در عالم ظاهر کره زمین را کوه‌ها و معادن و رودها و نهرها و دریاها و بازارهاست هم چنان در عالم صغیر انسانی مانند آن‌ها موجود است به این معنا که:

بدنش زمین، استخوان‌ها کوه‌ها، مغز معادن، درون دریا، امعاء رودها، رگ‌ها نهرها، پیه گل، موی گیاه، محل روییدن موی خاک پاک حاصل خیز، انس آبادانی، پشت تپه‌ها، وحشت خرابه‌ها، تنفس بادها، سخن رعد، صدا صاعقه، گریه باران، سرور و فرح روشنایی، غصه و اندوه تاریکی، خواب مرگ، بیداری حیات، ولادت ابتدای سفر، کودکی بهار، جوانی تابستان، کهولت پاییز، پیری زمستان، مرگ انتهای سفر دنیایی، سال‌های عمر شهرها، ماه‌ها منزلگاه‌ها، هفته‌ها فرسخ‌ها، روزها میل‌ها، نفس‌ها گام‌ها «1»، از این جهت عالم صغیر است و دنیا نسبت به او عالم کبیر.

روح و قلبش از نظر استعداد از وسعت سماوات و ارض گسترده‌تر و مرکز گنجایش علم و هدایت و عشق و محبت و مستعد خلافت و ولایت و کرامت و حقیقت است، از این جهت عالم کبیر و دنیا نسبت به او عالم صغیر است.

این جهان با عظمت و دنیای بی‌نهایت معلّم و استادی می‌خواهد تا به شناخت ظاهر و باطنش هدایتش نماید و غرض از خلقت وی را به وی بنمایاند و مبدأ و معادش را به وی بشناساند و راه صحیح سلوک و سیر او را از دنیا تا به آخرت به او تعلیم دهد و این معلم و استاد عقل خود او نیست که عقلش از نظر استعداد جزئی

## (1) - تفسیر خسروی: 9/5

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 169

است و جز به درك جزئیات آن هم جزئیاتی از ظاهر راه نمی برد و اگر عقلش می توانست در همه امور معلم او باشد تاکنون تمام اسرار لازم را در اختیار او گذاشته بود، به ناچار باید اذعان و اعتراف کرد که در زمینه رشد و کمال و هماهنگ کردن تمام حقایق ظاهر با باطن و یافتن راه سعادت و سلامت و رسیدن به مقام قرب و وصال نیازمند به تعالیم انبیای عظام است، آن تعالیمی که از حضرت ربّ به انبیا ابلاغ شده تا آن هادیان راه حق به مردم ابلاغ نمایند.

انبیای گرامی حق با براهین حکیمانه در درجه اول وجود مقدس حق و حضرت ربّ العزّه و اسما و صفات آن جناب را به مردم شناساندند و از این راه قلب انسان خواهان را که مرکز گرفتن انوار غیبی است با منور کردن به نور ایمان و یقین به حضرت محبوب متصل کردند و از این طریق انسان را برای به دست آوردن مقام قرب و رسیدن به فضای وصل برافروختند و از اهل ایمان منبعی از نور و روشنایی به وجود آوردند، نوری که انسان را تا ملکوت و غیب عالم رهنمون گشت و وی را وادار کرد به پیشگاه جناب او با زبان حال بگوید:

شاد زی ای دل غمگین که نشاط و غم از

رنج از او راحت از او زخم از او مرهم از اوست

اوست

آفتابی بودم ساکن خلوتگه دل

که فروغ مه و خورشید فروزان هم از اوست

سر من گوی صفت در خم چوگان کسی است

که چه ابروی بتان پشت مه نو خم از اوست

بکشد تا بکند پای من از بند رها

لله الحمد که این رشته قوی محکم از اوست

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 170

من و آن جام جهان بین و پس از این لب جوی      که دل دُرد کشان زنده چو جام جم از اوست

در میخانه مبندید و سر خُم منهدید      بدهید آن می دیرینه که دفع غم از اوست

### احاطه به ظاهر و باطن هستی

پیامبران برای بشر با بیانی قاطع ثابت کردند که وجود مقدس او محیط به ظاهر و باطن هستی است و حقّ حقیقی اوست که از او اطاعت کنند و در تمام شؤون حیات از وی فرمان برند، چرا که مالک و ربّ هستی جز جناب او کسی نیست.

آن بزرگواران با دلایل حقه این معنا را به انسان تفهیم کردند که مطیع حق، مورد رضای حق و عاقبتش نعیم ابد و عاصی از فرمان، منفور دوست و منزل ابدی و جایگاه دائمی اش عذاب جهنّم است.

در فرهنگ انبیای عظام توحید و یکتا پرستی ریشه همه واقعیتهای و فضایل است و بدون پیوند با حق و ایمان به حضرت ربّ العزّه، هیچ برنامه‌ای از برنامه‌های انسان قابل ارزش نیست.

انبیای الهی در شناساندن اسما و صفات حق پافشاری عجیبی داشتند؛ زیرا معرفت به اسما معرفت به اوست و معرفت به او بهترین عامل تربیت و رشد و کمال انسان در دنیا و آخرت است.

شناخت حضرت حق طبیعتاً همراه با شناخت حقوق آن جناب است، به این معنی که وقتی انسان موفق به شناخت اسما و صفات گردد، به این نتیجه می‌رسد که حق عبادت، حق اطاعت، حق ربوبیت، حق مالکیت وقف حریم مقدس اوست و انسان را به هیچ عنوان نرسد که غیر خدا را معبود خود و مریوب خود

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 171

و مالک خود و مطاع خود بگیرد که اگر غیر خدا را در این زمینه‌ها هدف قرار دهد کافر و مشرک و دچار خزی دنیا و عذاب آخرت است.

تمام گرفتاری‌های انسان در طول تاریخ معلول اشتباه و خطا و عصیان او نسبت به معبودگیری اوست، وقتی دنیا، درهم و دینار، مقام، شهوت، هوا، طاغوت، بت، علم، دولت و قدرت معبود انسان شود، انسان تبدیل به يك موجود شریر افسار گسیخته می‌گردد که در طریق حیات و زندگی خود به هیچ‌کس و هیچ‌چیز رحم نخواهد کرد.

#### اسمای الهی

در زمینه اسما الله که باب معرفت حضرت حق است روایت مهمی وارد شده که بسیار مناسب است به آن اشاره شود:

فِي كِتَابِ التَّوْحِيدِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَهِيَ:

اللَّهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الْأَوَّلُ الْآخِرُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ الْقَدِيرُ الْقَاهِرُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى الْبَاقِي الْبَدِيعُ الْبَارِيءُ الْأَكْرَمُ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ الْحَيُّ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ الْخَلِيمُ الْخَفِيُّ الْحَقُّ الْحَسِبُ الْحَمِيدُ الْخَفِيُّ الرَّبُّ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الذَّارِي الرَّزَّاقُ الرَّقِيبُ الرَّؤُفُ الرَّئِی السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهِمِّنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ السَّيِّدُ السُّبُّوحُ الشَّهِيدُ الصَّادِقُ الصَّانِعُ الطَّاهِرُ الْعَدْلُ الْعَفْوُ الْغَفُورُ الْغَنِيُّ الْغِيَاثُ الْفَاطِرُ الْفَرْدُ الْفَتَّاحُ الْفَالِقُ الْقَدِيمُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْقَوِيُّ الْقَرِيبُ

#### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 172

الْقَيُّومُ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ قَاضِي الْحَاجَاتِ الْمَجِيدُ الْمُؤَلَّى الْمَنَّانُ الْمُحِيطُ الْمُبِينُ الْمُقِيتُ الْمُصَوِّرُ الْكَرِيمُ الْكَبِيرُ الْكَافِي كَاشِفُ الضَّرِّ الْوَهَّابُ الْوَارِثُ الْوَهَّابُ الْوَاسِعُ الْوَدُودُ الْهَادِي الْوَفِيُّ الْوَكِيلُ الْوَارِثُ الْبَرُّ الْبَاعِثُ التَّوَابُ الْجَلِيلُ الْجَوَادُ الْخَبِيرُ الْخَالِقُ الْخَيْرُ النَّاصِرِينَ الدِّيَّانُ الشَّكُورُ الْعَظِيمُ اللَّطِيفُ الشَّافِي «1».

روایت پر ارزش اسما الله را این فقیر به اسناد مشایخ اجازات روایم: حضرات آیات عظام سید محمد هادی میلانی و سید احمد خوانساری و میرزا خلیل کمره‌ای و آخوند ملا علی معصومی همدانی قدس الله اسرارهم که به شیخ صدوق متصل است نقل می‌کنم که:

شیخ صدوق از امام صادق، از امام باقر، از امام سجاد، از امام حسین، از امیرالمؤمنین علیهم السلام و آن حضرت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که:

برای حضرت حق نود و نه اسم است که هرکس آن‌ها را احصا کند وارد بهشت می‌شود، آن‌گاه اسما را ذکر می‌نماید که در سطور قبل خواندید.

### احصای اسمای الهی

شیخ صدوق می‌فرماید:

احصا یعنی احاطه و آگاهی به معانی و مفاهیم بلند و ملکوتی این اسما نه به معنای شمردن است «که در شمردن منفعت نیست، ولی در احاطه به مفهوم منفعت هست؛ زیرا در توجه به مفهوم است که اثر اسم در انسان آشکار می‌گردد».

---

(1) - الخصال: 593 / 2، حدیث 4؛ التوحید: 194، باب 29، حدیث 8؛ بحار الأنوار: 186 / 4، باب 3، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 173

محدث خبر، ملا محسن فیض کاشانی می‌گوید «1»:

اهل معرفت و خاصان درگاه و عاشقان عارف برای احصا معنای دیگری دارند که در حقیقت آن معنا حقیقت است و آن این است که احصا یعنی متّصف شدن به این اسما در درون و برون به قدر امکان و استطاعت انسانی و به عبارت دیگر احصا یعنی شکل‌گیری از آن اسما در حدی که آدمی را به حقیقت مصداق واقعی خلیفه الهی قرار دهد، نشیندند که رسول اسلام صلی الله علیه و آله با تأکید سخت سفارش دارند:

تَخَلَّفُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ «2».

متخلّق به اخلاق الهی بشوید.

گوپی اسما اخلاق حقتند و مؤمن به طور حتم مکلف و مسؤول است که خود را به اخلاق حق بیاراید، اگر معنای احصا شمردن باشد چه سودی بر اسما مترتب است؟

اگر کسی يك میلیون اسم از اسمای حق را فقط به زبان بشمارد، بدون آن که در درونش تجلّی دهد و آثار آن اسما را در خود ریشه دار نماید، مانند يك حیوان است:

[وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ] «3».

داستان [دعوت کننده] کافران [به ایمان]، مانند کسی است که به حیوانی [برای رهاوندنش از خطر] بانگ می زند، ولی آن حیوان جز آوا و صدا [آن هم آوا و صدایی که مفهومی را درک نمی کند] نمی شنود. [کافران، در حقیقت] کر و لال و کورند، به همین سبب [درباره حقایق] اندیشه نمی کنند.

(1) - علم الیقین: 102 / 1.

(2) - بحار الأنوار: 129 / 58، تتمیم.

(3) - بقره (2): 171.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 174

بیان اسما و صفات حق از طرف انبیاء فقط و فقط برای این بوده که بشر به مفاهیم آن اسما معرفت پیدا کند و سپس آن مفاهیم را در دل و نفس و جان و همه اعضا و جوارح تجلی دهد تا هدف حضرت حق از خلیفه قرار دادن انسان برای الله، تحقق پیدا کند.

انسان وقتی به مفاهیم این اسما و معانی این اوصاف دقت می کند دل از تمام علایق غیر از علاقه به حق و شؤون حق برمی دارد، یکتا نگر و یکتا گو و یکتا خواه می شود، نور معرفت در قلبش تجلی می کند و روح رتائیش با کمال اشتیاق برای پرواز به بارگاه قدس حاضر می گردد، اعمال و رفتار و اخلاق انسان مقید به خواسته های آن جناب می شود و ننگ هواپرستی و بت پرستی، مال پرستی و شهوت پرستی و طاغوت پرستی الی الابد از دامن انسانیت پاک می شود و آدمی با تمام هستی خود در برابر آن جناب سر تعظیم فرود آورده و در کمال خشوع و خضوع در مدار اطاعت و عبادت قرار گرفته و بی قرار آن محبوب و معشوق و معبود واقعی می گردد.

الهی آن عارف وارسته چنین سروده:

به می کن شفای دل و دین من

بیا ساقی ای یار دیرین من

|                                |                            |
|--------------------------------|----------------------------|
| بده می که تا محرم دل شویم      | چه دیوانه عشق عاقل شویم    |
| همان می که رقصان کند ماه را    | به وجد آورد جان آگاه را    |
| غم و درد از آن باده درمان شود  | تن خاکی از ذوق او جان شود  |
| همان می که در گلشن جان کشند    | به یاد گل روی جانان کشند   |
| همان می که ایزد پرستان زدند    | به میخانه عشق مستان زدند   |
| همان می که شیرین تر از جان بود | به جام اندرش نور ایمان بود |

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 175

#### عظمت خالق و حقارت مخلوق

در مکتب انبیا آن چنان باید با حضرت حق آشنا گردی که همانند خود انبیا، خداوند در عرش درونت برتر و عظیم تر از هر چیز و همه عالم در برابر دیده سرت کوچک و ناچیز آید، به عبارت دیگر او را با زحمت تحصیل معرفت و عمل صالح درونت تجلی دهی و غیر او را مگذاری از مرز دیده سرت بگذرد که اگر مظاهر فریبای دنیا از دیده بگذرد و به دل راه پیدا کند تو را به اسارت می کشد، نشنیده ای که حضرت مولا در وصف عاشقان الله فرموده است:

عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دَوْنَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ «1».

آنچه در دنیای جان آنان بزرگ است فقط خداست، و هر چه جز او باشد در دیده آنان و تماشاگاه آنان کوچک است.

به خاطر درك عظمت دوست است که فریب هیچ برنامه ای را نمی خورند و شیئی از اشیا چه جاندار، چه بی جان کمترین اثری در آن بزرگوار نمی گذارد.

عبادت و بندگی برای ارتقای انسان

انبیای عظام الهی تکالیف و مسؤولیت‌هایی را تحت عنوان عبادت و بندگی بر انسان واجب کردند تا وی را از برکت عبادت از مقام حیوانی به مقام بلند ملکوتی ارتقا دهند؛ زیرا راه ارتقایی برای انسان جز از طریق انجام تکالیف عبادی وجود ندارد.

(1) - نهج البلاغة: خطبه 193؛ بحار الأنوار: 315 / 64، باب 14، حدیث 50.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 176

### نماز و ذکر

این عبادات گاهی به صورت نماز و ذکر با خضوع و خشوع است، نماز و ذکر که تحققش مشروط به شرایط بسیار مهم درونی و برونی است و انجامش همراه با شرایط، بازدارنده انسان از فحشا و منکرات است و به عبارت دیگر پاک کننده انسان از آلودگی‌های درونی و برونی است که بحث مفصل آن در جلد پنجم کتاب گذشت.

### گذشتن از مال دنیا

و گاهی به صورت برنامه‌های مالی است مانند صدقات، انفاق، خمس، زکات، دستگیری از یتیم و مسکین و حاجت‌مند و دردمند که این گونه تکالیف زنده کننده حالات الهی در وجود انسان مانند جود و سخا و مروت و مهر و عاطفه و برطرف کننده مشکلات مردم است.

### روزه و خودداری از پلیدی

انبیا به مردم دستور روزه و خودداری از پلیدی‌های درون را دادند تا از این طریق مردم را به تزکیه نفس برسانند و آنان را لایق رسیدن به مقام قرب و چشیدن شربت وصال کنند.

### عبرت از گذشتگان

انبیا از مردم خواستند گاهی برای دیدن عجایب و آثار الهی که در تمام صفحات طبیعت جلوه‌گر است سفر کنند، تا از طریق سفر به معرفت خود بیفزایند و به یاد

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 177

سفر خود از دنیا به آخرت و دیدن نتایج اعمال خود بیفتند و از این راه به رشد و کمال خود اضافه نمایند و نیز دریابند که سفر آنان به جهان بعد از این جهان حتمی و مسلّم است و هم چنین از دیدن کاخ‌های خراب شده و آثار ویران شده شاهان و قلدران و ستمکاران و قبور کهنه و مندرس آنان و بدن و حجمه پوسیده ایشان بفهمند که **اولاً** کسی در دنیا ماندنی نیست گر چه دارای عظیم‌ترین قدرت باشد و **ثانیاً** گردن هر گردنکشی عاقبت می‌شکند و دماغ هر متکبری عاقبت به خاک ذلّت می‌آید و هر نفس ستمکاری بدون شك به اسارت اعمال ننگین خود میرود و به عذاب ابد الهی در برابر آنهمه ستم بر بندگان حق دچار می‌شود.

### عبرت از گذشتگان در نهج البلاغه

امیرالمؤمنین علیه السلام برای عبرت گرفتن از گذشتگان می‌فرماید:

اهل گورستان همسایگانی هستند که با هم انس نمی‌گیرند و دوستانی که به دیدار یکدیگر نمی‌روند، نسبت‌های آشنایی بینشان کهنه و سبب‌های برادری از آنها بریده شده است، با این که همه در يك جا جمعند تنها و بی‌کسند و در عین این که دوستان هم بودند از هم دورند، برای شب صبح و برای صبح شب نمی‌شناسند، هر يك از شب و روز که در آن کوچ کرده‌اند برایشان همیشگی است.

سختی‌های آن جهان را سخت‌تر از آنچه می‌ترسیدند مشاهده کردند و آثار آن جهان را بزرگ‌تر از آنچه تصور می‌نمودند دیدند، اگر بعد از مرگ به زبان می‌آمدند، نمی‌توانستند آنچه را به چشم دیده و دریافت‌اند بیان کنند، اگر چه نشانه‌های آنان ناپدید شده و خبرهایشان قطع گردیده، ولی چشم‌های عبرت‌پذیر، آنان را می‌نگرد و گوش‌های خرد از آنها می‌شنود که از راه غیر گویایی یعنی به زبان عبرت می‌گویند:

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 178

آن چهره‌های شکفته و شاداب بسیار گرفته و زشت شد و آن بدن‌های نرم و نازک بی‌جان افتاده، جامه‌های کهنه و پاره و کفن پوسیده در برداریم و تنگی گور ما را سخت به مشقت انداخته، وحشت و ترس را به ارث بردیم و منزل‌های خاموش به روی ما خراب شد.

اندام نیکوی ما نابود و صورت‌های خوش آب و رنگ ما زشت و اقامت ما در قبور ترسناک طولانی شد، از اندوه، رهایی و از تنگی، فراخی نیافتیم!

زمین چه بسیار بدن ارجمند و صاحب رنگ شگفت‌آوری را خورده است که در دنیا متنعم به نعمت و پرورده خوشگذرانی و بزرگواری بوده، هنگام اندوه به شادی می‌گراییده و به جهت بخل ورزیدن به نیکویی و حرص به کارهای بیهوده و بازیچه، چون مصیبت و اندوهی به او وارد می‌گشت متوجه لذت و خوشی شده خود را از اندوه منصرف می‌نمود، پس در حالی که او به دنیا و دنیا به او می‌خندید، در سایه خوشی زندگانی که همراه با بسیاری غفلت بود، ناگهان روزگار او را با خار خود لگدکوب کرد و قوایش را درهم شکست و از نزدیک ابزار مرگ و علل موت به سویش نگاه می‌کرد، پس او به اندوهی آمیخته شد که با آن آشنا نبود و با رنج پنهانی همراز گشت که پیش از این آن را نیافته بود و بر اثر بیماری‌ها ضعف و سستی بسیار در او به وجود آمد، در این حال هم به بهبودی خود انس و اطمینان کامل داشت و هراسان رو آورد به آنچه اطباء او را به آن عادت داده بودند از قبیل علاج گرمی به سردی و برطرف شدن سردی به گرمی، پس داروی سرد، بیماری گرمی را خاموش نساخت و بلکه به آن افزود و داروی گرم بیماری سردی را بهبودی نداده، جز آن که آن را به هیجان آورده سخت کرد، با داروی مناسب که با طبایع و اخلاط درآمیخت مزاج معتدل نگشت مگر آن که طبایع هر دردی را کم‌کم کرده می‌افزود، تا این که طیب او سست شد و از کار افتاد و پرستارش او را فراموش کرد و زن و فرزند

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 179

و غمخوارش از بیان درد او خسته شدند و در پاسخ پرسش کنندگان حال او گنگ گشتند و نزد او از خبر اندوه‌آوری که پنهان می‌نمودند با یکدیگر گفتگو کردند، یکی می‌گفت: حال او همین است که هست و دیگری به خوب شدن او امیدوارشان می‌کرد و دیگری بر مرگ او دلداریشان می‌داد، در حالی که پیروی از گذشتگان پیش از آن بیمار را به یادشان می‌آورد که آنان رفتند ما هم باید برویم.

پس در اثنای این که او با این حال بر بال مفارقت دنیا و دوری دوستان سوار است ناگاه اندوهی از اندوه‌هایش به او هجوم آورد، پس زیرکی‌ها و اندیشه‌های او سرگردان مانده از کار بیفتد و رطوبت زبانش خشک شود و چه بسیار پاسخ پرسش مهمی را دانسته ولی از بیان آن عاجز و ناتوان است و چه بسیار آواز سخنی که دل او را دردناک می‌کند می‌شنود، ولی خود را کر می‌نماید و آن آواز یا سخن از بزرگی است که او را احترام می‌نموده یا از خردسالی که به او مهربان بوده است.

به حقیقت مرگ را سختی‌هایی است که دشوارتر است از آن که همه آن‌ها بیان شود یا عقول مردم دنیا آن را درک کرده و بپذیرد «1».

انبیا از جانب حضرت حق تکالیفی را بر مردم واجب کردند که مردم بر محور آن تکالیف اجتماع کنند، تا دردها گفته شود و مشکلات بازگو گردد، آن گاه به وسیله کمک همه دردها علاج و مشکلات حل گردد، از این قبیل تکالیف نماز جماعت و نماز جمعه و مسئله با عظمت حج است و این عبادات مربوط به يك روز و دو روز و يك هفته و يك سال نیست، بلکه تا پایان عمر همگان تداوم دارد و ادایش در

(1) - نَحْجُ الْبَلَاغَةَ: خطبه 221؛ بحار الأنوار: 434 / 74، باب 15، حدیث 47.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 180

تمام اوقات واجب و لازم است، مردم از طریق این عبادات به حل مشکلات دنیایی و اجتماعی موفق می‌شوند و هم از برکت این تکالیف به ثواب و اجر اخروی می‌رسند.

انبیای الهی در مورد ملك و املاك و صناعات و تجارتات و عقود و معاوضات و ارث و میراث و بدهی و طلب‌کاری و غنایم و صدقات و مسئله عهد و نذر و قسم و شهادت در دادگاه و قضا و دادرسی قوانینی مقرر فرمودند که اجرای آن قوانین ضامن سلامت جامعه و حلال مشکلات مردم در امور اجتماعی و اقتصادی و اختلافی است.

انبیا، در جهت حفظ شخصیت زن در امر ازدواج و طلاق و عِدّه طلاق و رجوع و محرمات نسب و رضاع و شوهرداری و تربیت اولاد و حق زن بر مرد و آنچه مربوط به نظام خانواده است قوانینی از جانب حق ارائه کردند که رعایت آن قوانین باعث استحکام خانواده و رشد و کمال و تربیت زن و شوهر و فرزندان است.

انبیای الهی در تمام معاملات از ضرر زدن و ضرر کشیدن منع کرده و به هر کسی حق داده‌اند که در تمام جهات زندگی از حق خود دفاع کند و به کسی حق نداده‌اند که دست به تجارت و معامله و معاشرتی بزند که در سایه آن به تربیت و عقل و روح و آبرو و اموال و عرض و شرف کسی خسارت وارد آید.

انبیا، از خدعه و مکر و غش و تزویر و زور و بی‌کاری و مفت‌خوری و غضب و سرقت و قمار و دلالی و فحشا و منکرات و شغل‌هایی که برای دین و ایمان مردم ضرر دارد مانند مطربی و لهو و لعب به شدت منع کرده و آلوده به آن‌ها را مغضوب حق و گمراه و هیزم جهنم دانسته‌اند.

انبیای گرامی حق جهت حفظ نسل و تربیت انسان و بقای انسانیت و اخلاق الهی در جامعه از لواط و زنا و استمناء به شدت ابراز تنفر کرده و مرتکب هر يك از

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 181

این سه گناه را مرتکب اکبر و کبایر معرفی کرده و برای هر کدام از این سه گناه اعلام جرمه سنگین در دنیا و عذاب سخت در آخرت نموده‌اند!!

انبیا، مادران و پدران را نسبت به فرزندان از جهت نفقه و تربیت مسئول شناخته و احترام و احسان به پدران و مادران را وظیفه واجب اولادان دانسته‌اند.

انبیای خدا تمام رذایل اخلاقی را بازشناسانده و تمام حسنات روحی را برای مردم بیان کرده و برای برپایی خیمه عدالت از تمام مردم به عنوان وظیفه واجب خواسته‌اند خویش را از رذایل در حد کامل پاك کنند و به حسنات عالی اخلاقی آراسته شوند.

انبیای الهی برای حفظ سلامت قوانین حضرت رب و حفظ مردم مؤمن و ناموس و شرف مسلمانان و حدود و ثغور و سرزمین مردم با ایمان از شرّ اشرار و کید کفار و فساد مفسدان، جهاد و دفاع و امر به معروف و نهی از منکر را واجب و فریضه دانسته‌اند و محض جنگ با دشمن قوانین و تکالیفی را وضع کرده یا از طرف خداوند اعلام داشته‌اند که آن قوانین و تکالیف فقط و فقط در راه اعلای کلمه حق و حفظ ایمان و ریشه کن شدن باطل و نابود شدن فساد است، چون جنگی با دشمن دین پیش آمد شرکت در آن با مال و جان از اعظم واجبات و روی گردانی و فرار از آن مساوی کفر به خداست.

انبیا، طلب علم و معرفت و حرکت به سوی رشد و کمال و آدمیت و انسانیت تا رسیدن به مقام قرب و تحصیل سعادت دنیا و آخرت را بر تمام مرد و زن واجب دانسته و صاحب سستی و تنبلی را در این زمینه ملعون قلمداد کرده‌اند.

انبیا، برای حفظ نظام نبوت و مسائل الهی و تداوم فرهنگ حضرت حق، از جانب حضرت ربّ العزّه مأموریت و مسؤولیت و تکلیف واجب داشتند، برای بعد از خود خلیفه و جانشین معین کنند، جانشین و خلیفه‌ای که خدای بصیر برای بعد

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 182

از آنان به آنان معرفی می‌کرد و حضرت حق سستی در این واجب را مساوی با هدم نبوت و ناقم ماندن رسالت اعلام کرد، آنچه جانشین برای صد و بیست و چهار هزار پیامبر مقرر شد همه به نحو مستقیم به تعیین حضرت حق بود که انبیا فقط مأمور ابلاغ جانشینی او در امت و ملت خود بودند.

در هر صورت برای ظاهر و باطن حیات و برای امور مادی و معنوی و برای مسائل دنیایی و آخرتی و خانوادگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، انبیای خدا از طرف خدا و به مصلحت اندیشی خود نسبت به مردم به اذن خدا، قانون ارائه کردند و این قوانین در طول تاریخ بر اساس پدید آمدن نیاز به تدریج اعلام شد تا در هنگام ظهور بعثت رسول اسلام صلی الله علیه و آله مسئله قانون به کمال رسید و دین آن حضرت تا روز قیامت به عنوان دین کامل و نعمت تمام و مکتب جامع از طرف حضرت رب العالمین امضا شد و نبوت و دین به آن جناب ختم گشت و این راه تا پایان جهان به عنوان راه صحیح زندگی و صراط مستقیم شناخته شد.

بشارت کتب آسمانی بر وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام

مسئله وجود با برکت رسول اسلام حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و دوازده جانشین معصوم او از عجیب‌ترین مسائل آفرینش و از عظیم‌ترین برنامه‌های هستی و از بزرگ‌ترین مسائل الهی است.

بر اساس روایات مستفیضه‌ای که در توضیح و تفسیر بعضی از آیات قرآن مجید از معتبرترین کتب شیعه و اهل سنت رسیده، خداوند بزرگ قبل از آفرینش انسان وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام را به ملائکه خبر داد و از آنان بر نبوت رسول اسلام صلی الله علیه و آله و امامت ائمه بزرگوار اقرار گرفت و از ابتدای خلقت آدم تا زمان حضرت عیسی علیه السلام وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان بعد از او را به تمام انبیا خود اطلاع داد و از

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 183

آنان بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت ائمه عليهم السلام پیمان و میثاق گرفت و اعلام ظهور نبوت او و ولایت امامان بعد از او را بر امت‌ها واجب و لازم فرمود «1».

[وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَ أَقْرَضُكُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ] «2».

و [یاد کنید] هنگامی که خدا از همه پیامبران [و امت‌هایشان] پیمان گرفت که هرگاه کتاب و حکمت به شما دادم، سپس [در آینده] پیامبری برای شما آمد که آنچه را [از کتاب‌های آسمانی] نزد شماست تصدیق کرد، قطعاً باید به او ایمان آورید و وی را یاری دهید. [آن گاه خدا] فرمود: آیا اقرار کردید و بر این [حقیقت] پیمان محکم مرا [به صورتی که به آن وفا کنید] دریافت نمودید؟ گفتند: اقرار کردیم. فرمود: پس [بر این پیمان] گواه باشید و من هم با شما از گواهانم.

در سوره مبارکه صف روشن‌ترین آیه در این زمینه به مضمون زیر آمده:

[و إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ] «3».

و [یاد کن] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به یقین من فرستاده خدا به سوی شما، تورات را که پیش از من بوده، تصدیق می‌کنم،

---

(1) - تفسیر القمی: 106 / 1 و 246.

(2) - آل عمران (3): 81.

(3) - صف (61): 6.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 184

و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش «احمد» است، مژده می‌دهم. پس هنگامی که [احمد] دلایل روشن برای آنان آورد، گفتند: این جادویی است آشکار!!

با توجه به عمق و مفهوم و باطن و ظاهر این دو آیه و روایات مستفیضه در ذیل هر دو برای احادی در این مسئله شك و تردید نمی‌ماند که خداوند بزرگ ظهور وجود پیامبر و ائمه علیهم السلام را به انبیای گرامی خود خبر داده و از آنان پیمان گرفته که ظهور آن جناب و نبوت او و امامت امامان علیهم السلام را به امت‌های خود اعلام کنند.

آری عهد گرفت و پیمان و میثاق خواست که هر يك از شما زمان وی را درك کردید و به محضر مقدس او رسیدید باید به او ایمان آورده و آن جناب را در هدفش یاری نمایید و اگر وی را نیافتید اوصاف و خصوصیاتش را به قوم خود خبر دهید

و از آنان بخواهید ایمان به او آورده و وی را یاری دهند و اگر آنان او را نیافتند، به بعدی‌های خود سفارش اکید نمایند که چون وی را یافتند به او ایمان آورده و یاریش دهند.

این که جناب احدیّت اوصاف و خصوصیات رسول اسلام صلی الله علیه و آله را برای انبیا بیان کرد و انبیا به دستور خدا برای ملت‌های خود توضیح دادند، به خاطر این بود که وی را با دیگری اشتباه نکنند و حجت الهی بر تمام مردم عالم تمام باشد.

این که در آیه شریفه سوره آل عمران فرمود:

[وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ] «1».

و من هم با شما از گواهانم.

من هم که ربّ العالمینم بر رسالت او همراه با شما شهادت می‌دهم، نهایت

### (1) - آل عمران (3): 81.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 185

تعظیم و اجلال نسبت به جناب مقدس اوست و در تاریخ هستی به این اندازه از طرف حضرت حق به کسی احترام نشده است.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: وَلَايَةُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكْتُوبَةٌ فِي جَمِيعِ صُحُفِ الْأَنْبِيَاءِ وَلَمْ يَبْعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِلَّا بِنُبُوءَةِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيَّهِ عَلِيٍّ «1».

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: ولایت علی علیه السلام در تمام کتب انبیا آمده و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث به رسالت نکرد مگر به اقرار به نبوت محمد و جانشینی علی.

در سوره مبارکه اعراف به مسئله اعلام نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله در تورات و انجیل اشاره شده است:

[الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ] «2».

همان کسانی که از این رسول و پیامبر «ناخوانده درس» که او را نزد خود [با همه نشانه‌ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، پیروی می‌کنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تورات

در سفر اول تورات بشارت موسی به ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمده است.

در سفر ثانی و پانزدهم تورات بشارت حضرت ابراهیم به ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمده و قرآن مجید در سوره مبارکه بقره آیه 129 این معنا را به طور قاطع

---

(1) - الکافی: 1/ 437، باب فيه نتف وجوامع من الرواية، حدیث 6؛ بحار الأنوار: 38/ 46، باب 58، حدیث 4.

(2) - اعراف (7): 157.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 186

تأیید می‌کند «1».

در باب پنجاه و سوم مزامیر داود علیه السلام بشارت به ظهور حضرت ختمی مرتبت آمده و در بشارت عویدیا و حیقوق و حزقیل و دانیال و شعیا که در تورات آمده خبر از ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله داده شده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در انجیل

از قول حضرت عیسی در انجیل آمده:

نیکی می‌رود، پس از آن بارقلیطا «وجود مقدس حضرت محمد صلی الله علیه و آله» خواهد آمد، او بار سنگین بی‌دینی را از دوش شما برمی‌دارد و هر چیز مبهمی را برای شما تفسیر می‌کند و بر نبوت من شهادت می‌دهد، چنانچه من بر نبوتش شهادت دادم.

کعب بن لؤی بن غالب - که از علمای بزرگ اهل کتاب قبل از نبوت نبی اکرم صلی الله علیه و آله بود - هفته‌ای یک روز که مردم آن را عروبه می‌گفتند ولی آن را جمعه نامید مردم را جمع می‌کرد و خبر آمدن رسول اسلام صلی الله علیه و آله را به آنان اعلام می‌کرد.

به عیسی بن مریم خطاب رسید: گفتارم را بشنو و امرم را اطاعت کن، ای فرزند زن پاکیزه و بریده از شر! من تو را بدون پدر آفریدم و وجودت را نشانه‌ای از عظمت خود برای تمام جهانیان قرار دادم، مرا عبادت کن و بر من تکیه داشته باش و کتاب نازل شده مرا بگیر و به جامعه خود ابلاغ کن.

به آنان خبر بده من خدای بدیع دائم ابدی ام، پیغمبری که در آینده مبعوث به

---

(1) - «رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ پروردگارا! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنان بخواند، و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد، و [از آلودگی‌های ظاهری و باطنی] پاکشان کند؛ زیرا تو توانای شکست‌ناپذیر و حکیمی.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 187

رسالت می‌کنم تصدیق کنید، او صاحب جمل و صاحب نسل و نسب است، در عین زنان متعدده که به اذن من در حباله نکاح اوست فرزندش از آنان کم است، نسل او از دختر مبارکه‌ای است که مصاحب مادر تو مریم در بهشت است، برای آن دختر دو فرزند عزیز است که هر دو به شهادت می‌رسند، دین او دین حنیف و قبله او مکه و وجودش برای عرب و عجم رحمت است، برای او در قیامت حوضی است بسیار بزرگ، به عدد ستارگان آسمان در کنار آن حوض ظرف است، رنگ آن حوض رنگ مجموع آشامیدنی‌های بهشت و طعم آن طعم تمام میوه‌های جنت است، هر کس از آن حوض بنوشد برای ابد تشنه نمی‌شود، به مانند ملائکه در برابر من برای عبادت می‌ایستند، قلبش در برابر عظمت من در کمال خشوع است، نور معرفت از سینه‌اش می‌درخشد، حق بر زبانش جاری است، دو چشمش می‌خواهد ولی قلبش خواب ندارد، مقام شفاعت را برایش ذخیره کرده‌ام، قیامت به قیام امتش از قبرها بر پا می‌شود.

مفصل‌تر از حدیث بالا در کتاب «اکمال الدین» شیخ صدوق نقل شده است «1».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام در نزد یهود

صاحب «کشف العُمّة»، علی بن عیسی اربلی می گوید:

بعضی از یهودی ها جمله ای را از تورات درباره رسول اکرم صلی الله علیه و آله برایم نقل کرده اند که خودم در تورات ترجمه شده، به عربی دیده ام و آن این است:

اسماعیل قَبِلْتُ صَلَاتَهُ وَبَارَكْتُ فِيهِ وَأَمَيَّتُهُ وَكَثُرَتْ عَدَدُهُ بِمَادِمَادٍ «مَعْنَاهُ مُحَمَّدٌ» وَعَدَدُ حُرُوفِهِ اثْنَانِ وَتِسْعُونَ حَرْفًا سَأَخْرِجُ أَثْنَيْ عَشَرَ أَمَاماً مَلِكاً مِنْ

### (1) - اكمال الدين: 159.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 188

نَسْلِهِ وَاعْطِيَهُ قَوْماً كَثِيراً الْعَدَدِ «1».

نماز اسماعیل را پذیرفتم، به او برکت دادم، وی را رشد عنایت نمودم، تعداد فرزندان و نسلش را به «ماداماد» یعنی محمد صلی الله علیه و آله زیاد کردم، عدد حروف محمد صلی الله علیه و آله نود و دو حرف است، دوازده نفر صاحب ولایت و امامت از اولادش قرار دهم و نفرات امتش را زیاد کنم.

نام مبارك «محمد» به حروف ابجد بدون تشدید میم دوم نود و دو است:

م / 40 ح / 8 م / 40 د / 4

در قسمتی از یکی از سوره های کتب آسمانی چنانچه وهب بن منبه نقل می کند آمده «2»:

در میان مردم امّی پیامبری را مبعوث به رسالت می کنم که از تندی و سخت دلی دور است، نعره زن و عیب جو و بدون علّت مداح کسی نیست، از بدقولی و فحش و ناروا پاك است، زیبایی باطن و ظاهر در او جمع است، دارای خلق کریم است، تقوا شعار او، حکمت بیان او، صدق و وفا طبیعت او، عفو و نیکی اخلاق او، حق آیین او، عدل سیرت او و اسلام دین اوست.

او را به رفعت و بلندی رسانم، سختی معیشتش را علاج کنم، از گمراهی حفظش کرده و در هدایت غرقش سازم، به وسیله او قلوب پراکنده را جمع کنم، مخلصان از بندگان را امت او گردانم، تسبیح و تقدیس و تحمید را به آنان الهام کنم، مساجدشان را به نماز آباد و مبدأ و معادشان را نیک گردانم.

امت او برای جهاد در راه من با مال و جان هجرت کنند، در برابر عظمت من به

(1) - كشف الغمة: 21 / 1.

(2) - بحار الأنوار: 239 / 61، باب 10، با کمی اختلاف.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 189

قیام و رکوع و سجود برخیزند، آنان راهبان شب و شیران روزند، این همه عنایت من است که به هر کس بخواهم می بخشم که من دارای عنایت عظیمم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کلام سلیمان

کعب الاحبار می گوید:

سلیمان در مسیرش به یمن به مدینه طیبه رسید، به همراهانش گفت: اینجا شهر هجرت پیامبر آخر زمان است، خوشا بحال کسی که به او مؤمن شود و از وی پیروی کرده، در تمام امور حیات به او اقتدا کند.

وقتی به مکه گذشت گفت: پیامبر عربی از این شهر به مدینه می رود، خداوند یاری کنندگانش را یاری دهد، دور و نزدیک در پیشگاه حضرت او در مسئله حق مساویند، در راه حق از ملامت کنندگان باك ندارد.

گفتند: ای پسر داود! دین او چیست؟ فرمود: آیین حنیف.

پرسیدند: بین ما و او چه زمانی فاصله است؟ فرمود: بیش از هزار سال، من به شما بگویم و بر شما واجب است به دیگران برسانید که او آقای همه انبیا و خاتم رسولان است و نامش در کتب انبیا ثبت است.

چون سلیمان از مکه گذشت، فریاد مکه به جانب حق برخاست، خطاب رسید سبب گریهات چیست؟ عرضه داشت: الهی! تو بهتر می دانی که سلیمان یکی از رسولان توست، بر من گذشت و برای نماز و عبادت پیاده نشد و به نزد من ذکر تو نگفت، من دچار بت های بت پرستانم، خداوند وحی فرمود: در آینده نزدیک تو را از سجده کنندگان پُر کنم، قرآن را در ابتدای امر در تو نازل کنم، پیامبری در کنار تو مبعوث کنم که محبوب ترین پیامبران من است، قومی را در تو قرار دهم که مرا عبادت کنند، واجباتی بر عبادم تکلیف کنم که برای انجامش در نزد تو با سرعت

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 190

زیاد به سویت بشتابند و در کنار تو ناله ها و ضجه ها و نوبه ها به سویم برخیزد، همانند ناله ناچه برای فرزندش و کبوتر برای جوجه اش، دامنش را از بت و بت پرستی پاک کنم و تو را برای تمام جهانیان از برکت پیامبرم قبله سازم.

### بشارت علمای بزرگ عصر جاهلیت بر ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

جاحظ، دانشمند و ادیب بسیار مشهور عرب در کتاب «البيان والتبيين» می گوید «1»:

قُسَّ بن ساعده ایادی از علما و حکمای بزرگ عصر جاهلیت بود، در میان مردم قسم خورد و گفت: در قسمم دروغگو نیستم، برای خدا دینی است بهتر از دینی که برای شماست.

او با آن که رسول اسلام را درك نکرد ولی ایمان به او را در عصر جاهلیت اعلام داشت، می گویند عمر درازی بر او گذشت، نبی اسلام صلی الله علیه و آله را به اسم و نسب می شناخت، خبر بعثتش را به مردم بشارت می داد، اهل تقوا بود و مردم را به تقوا دعوت می کرد، مطالبی می گفت که عوام از درك آن مطالب عاجز بودند، جز خواص از عقلا سخنانش را نمی فهمیدند، پیامبر بعد از ظهور رسالت و بعثتش به وی دعا کرد و فرمود: روز قیامت هم چون يك امت به محشر می آید.

تُبَّع مَلِك و سیف بن یَزَن و بحیرای راهب و ابوالمؤئهب از آمدن آن حضرت و رسالت و بعثت آن جناب خبر داشتند و خبر آنان مستند به کتب آسمانی گذشته بود، در حدی که سیف علائم و نشانه های آن حضرت را قبل از ولادت به عبدالمطلب گفت و بحیرای راهب در طریق شام از وضع آن حضرت به ابوطالب خبر داد.

## عرفان اسلامی، ج 11، ص: 191

ابن حوَّاش شامی و زید بن عمرو بن نفیل و سلمان فارسی و ورقه بن نوفل بر اثر مطالعاتشان در کتب گذشته، از آن جناب و اوصافش به طور کامل خبر داشتند.

آری، این اخبار که از کتب آسمانی و به خصوص تورات و زبور و انجیل و به وسیله اخبار و رهبان و حکما و علما و کاهنان نقل می شد در بین مردم رایج بود، تا شب هفدهم ربیع الاول با ولادت آن نور ملکوتی و موجود ربّانی و شخصیت الهی تحقّق عینی یافت.

چون از مادر پاک و پاکیزه اش که در اعمال و اخلاق و رفتار و کردار بر آیین ابراهیم بود متولّد شد، سر به آسمان برداشت، سپس به سجده آمد، آن گاه نوری از او درخشید که مابین مشرق و مغرب را در معرض دید مادر گذاشت.

این وضعیت را وقتی به یکی از اخبار یهود گفتند، در تأویلش گفت: آوازه اش روی زمین را می گیرد و از جانب خدا به امر عظیمی مأمور می شود.

شعر ادیب الممالک در ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

میرزا صادق خان ادیب الممالک فراهانی در اشعاری نغز و بی نظیر اتفاقات شب ولادت آن حضرت را چنین آورده:

کز چرخ همی گشت عیان رایت کاوه

برخیز شتر بانا بر بند کجاوه

وز طول سفر حسرت من گشت علاوه

در شاخ شجر برخاست آوای چکاوه

در دیده من بنگر دریاچه ساوه

بگذر بشتاب اندر از رود سماوه

وز سینه ام آتشکده پارس نمودار

بشتاب و گذر کن به سوی ارض تهامه

از رود سماوه زره نجد و یمامه

بردار پس آن که گهر افشان سر خامه

این واقعه را زود نما نقش به نامه

در ملك عجم بفرست با پَرّ حمامه

تا جمله ز سر گیرند دستار و عمامه

جوشند چو بلبل به چمن کبک به کهسار

با ابرهه گو خیر به تعجیل نیاید

کاری که تو می خواهی از فیل نیاید

رو تا به سرت جیش ابابیل نیاید

بر فرق تو و قوم تو سجّیل نیاید

تا دشمن تو مهبط جبریل نیاید

تاکید تو در مورد تضلیل نیاید

تا صاحب خانه نرساند به تو آزار «1»

کرامتی از آیت الله حایری در مورد شعر ادیب الممالک

از یکی از شاگردان مؤمن و با تقوای حضرت آیت الله العظمی حایری مؤسّس حوزه علمیه قم شنیدم که در شب ولادت رسول اسلام صلی الله علیه و آله شب هفدهم ربیع الاول مجلس جشنی در یکی از محلات قم برپا بود، آیت الله حایری در آن مجلس شرف حضور داشت، آهی از دل پرشوق کشید و گفت:

در این مجلس جای حاج سید علی اصغر اراکی خالی است که با آن صدای گرم و دلنوازش اشعار ادیب الممالک را در ولادت رسول اسلام صلی الله علیه و آله بخواند و به مجلس حال و نورانیت ببخشد، ساعتی نگذشت که حاج سید علی اصغر وارد مجلس شد، به محضر آیت الله حایری سلام کرد و ولادت خاتم انبیا را تبریک گفت، آیت الله حایری فرمود: تو کجا و شهر قم و این مجلس!!

عرضه داشت: از اراك قصد تهران داشتم، چون ماشین به قم رسید خراب شد، راننده گفتم: احتمالاً تا صبح در قم بمانیم، من بسیار خوشحال شدم پیش خود گفتم در این شب ولادت به زیارت بروم سپس مجلس جشن و سروری را پیدا کرده در آنجا شرکت کنم تا از معنویت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بهره‌مند شوم، آیت الله حایری

## (1) - ادیب الممالك فراهانی.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 193

فرمود: این همه از فضل و عنایت خداست برخیز و میلادیه ادیب را در این مجلس بخوان!!

اسمای پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله

محمد، احمد، حادّ، ماحی، عاقب، حاشر، رسول رحمت، رسول توبه، رسول ملاحم، مققّی، قُثم، شاهد، بشیر، نذیر، سراج منیر، ضحوک، قتال، متوکل، فاتح، امین، خاتم، مصطفی، نبی، امّی، مَزْمَل، مدّثر، کریم، نور، عبد، رؤف، رحیم، طه، یس، منذر، مذکر.

شیخ صدوق از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: نامش در صحف ابراهیم ماحی، در تورات موسی حادّ، در انجیل عیسی احمد، در فرقان محمد است.

معانی این اسما را از حضرت پرسیدند فرمود: ماحی یعنی محو کننده هر معبود باطل، حادّ یعنی عاشق دین و مؤمن برای خدا، احمد یعنی تعریف شده از جانب حق، محمد یعنی کسی که خدا و ملائکه و انبیا و رسل و جمیع امم وی را می‌ستایند و بر او درود می‌فرستند «1».

کعب الاحبار می‌گوید: اهل بهشت او را عبدالکریم و اهل آتش وی را عبدالجبار و اهل عرش او را عبدالمجید و سایر ملائکه او را عبدالحمید و انبیا وی را عبدالوهاب و شیاطین او را عبدالقهار و جن حضرتش را عبدالرحیم، و جبال جنابش را عبدالحالق، خشکی وی را عبدالقادر، دریا او را عبدالمهیمن، ماهی‌ها آن حضرت را عبدالقدّوس، شن ریزه‌ها او را عبدالغیاث، وحوش وی را

(1) - من لا یحضره الفقیه: 4 / 177، باب الوصیة من دون آدم علیه السلام، حدیث 5403؛ الأملی، شیخ صدوق: 71، المجلس السابع عشر، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 11 / 39، باب 1، حدیث 38.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 194

عبدالرزاق، درندگان او را عبدالسلام، بهایم آن جناب را عبدالمؤمن، طیور آن حضرت را عبدالغفار، تورات او را مودمود، انجیل طاب طاب، صحف عاقب، زبور فاروق، خدا طه و یس و مؤمنان آن حضرت را محمد می گویند.

اخلاق و اوصاف پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله

وجود مقدس نبی اسلام صلی الله علیه و آله در اخلاق و حال سرآمد تمام انسان های تاریخ است و کسی در جهان هستی از مَلَك و جن و انس در شرافت و کرامت و حسنات اخلاقی به آن جناب نمی رسد.

سعد بن هشام می گوید:

از همسر پیامبر پرسیدم: اخلاق آن جناب چگونه بود؟

جواب داد: قرآن نخوانده ای؟ گفتم: چرا، گفت: اخلاقش قرآن بود.

به نظر میرسد زیباترین و جامع ترین و کامل ترین جمله ای که بتواند اخلاق آن حضرت را تعریف کند همین جمله است که از همسر آن حضرت نقل شده:

كَانَ خُلُقُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله الْقُرْآنَ «1».

اخلاق پیامبر خدا قرآن بود.

آری، اخلاقش قرآن بود که قرآن کتاب هدایت است و اخلاق، بخش مهمی از هدایت است.

وجود مقدسی که می فرمود:

تَخَلَّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ «2».

(1) - الدّر المنثور: 250 / 6.

(2) - بحار الأنوار: 129 / 58، تتمیم.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 195

متخلّق به اخلاق الهی بشوید.

خود از تمام انسان‌ها به اخلاق الهی متخلّق تر بود.

اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن

قرآن مجید در آیات بخش اخلاق خطاب به آن حضرت می‌فرماید:

[خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ] «1».

عفو و گذشت را پیشه کن، و به کار پسندیده فرمان ده، و از نادانان روی بگردان.

[إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ] «2».

به راستی خدا به عدالت و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد، و از فحشا و منکر و ستم‌گری نهی می‌کند. شما را اندرز می‌دهد تا متذکر [این حقیقت] شوید [که فرمان‌های الهی، ضامن سعادت دنیا و آخرت شماست].

[وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ] «3».

و شکیبایی کن، و شکیبایی تو جز به توفیق خدا نیست، و بر [گمراهی و ضلالت] آنان [و کارهایی که انجام می‌دهند] اندوهگین مباش، و از

(1) - اعراف (7): 199.

(2) - نحل (16): 90.

(3) - نخل (16): 127.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 196

نیرنگی که همواره به کار می گیرند، دلتنگ مشو.

[وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ] «1».

و کسی که [با قدرت داشتن بر انتقام به اختیار خود] شکیبایی ورزد و [از انتقام] گذشت کند، بی تردید این از اموری است که ملازمت بر آن از واجبات است.

[فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ] «2».

پس [تا نزول حکم جهاد] از آنان درگذر و [از مجازاتشان] روی گردان؛ زیرا خدا نیکوکاران را دوست دارد.

[وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ] «3».

نیکي و بدی یکسان نیست. [بدی را] با بهترین شیوه دفع کن؛ [با این برخورد متین و نیک] ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی است [چنان شود] که گویی دوستی نزدیک و صمیمی است.

[وَالْكَافِرِينَ الْعَظِيمَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ] «4».

آنان که در گشایش و تنگ دستی انفاق می کنند، و خشم خود را فرو می برند، و از [خطاهای] مردم در می گذزند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَحْسَبُوا

(1) - شوری (42): 43.

(2) - مائده (5): 13.

(3) - فصلت (41): 34.

## (4) - آل عمران (3): 134.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 197

و لَا يَعْتَبِ بَعْضُكُمْ بَعْضًا<sup>1</sup>».

ای اهل ایمان! از بسیاری از گمان ها [در حق مردم] بپرهیزید؛ زیرا برخی از گمان ها گناه است، و [در اموری که مردم پنهان ماندنش را خواهند] تفحص و پی جویی نکنید، و از یکدیگر غیبت ننمایید.

نمونه این آیات در تمام سور قرآن زیاد است که به مسائل عالی اخلاقی تذکر داده و هیچ کس چون رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله متخلّق به آن آداب نگشته، او در تمام برنامه های الهی منبعی از فضایل شد و مطلع الفجر تمام حقایق به خصوص حقایق اخلاقی گشت و نور اخلاق از جناب ربّ العزّه از طریق قرآن مجید بر او تابید و از وی به تمام جهان.

در میان امت تنها ائمه طاهرين عليهم السلام بودند که با تمام هستی به تمام خلقیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله متخلّق شدند، به نحوی که بین آنان و نبی اسلام صلی الله علیه و آله در ایمان و عمل و اخلاق هیچ فرقی نماند، تنها فرق آنان با نبی اسلام صلی الله علیه و آله فقط و فقط در نبوت بود.

یا عَلِيُّ أَنْتَ مَيِّ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي<sup>2</sup>».

ای علی! نسبت تو به من مثل نسبت هارون است به موسی جز این که پیغمبری بعد از من نمی باشد.

چون خُلق نازنین و اخلاق کریمانه اش قرآن بود، یا بگو اخلاق حمیده و اوصاف

## (1) - حجرات (49): 12.

- (2) - الکافی: 107 / 8، حدیث ابی بصیر...، حدیث 80؛ الأُمّالی، شیخ طوسی: 253، المجلس التاسع، حدیث 452؛ بشارة المصطفی: 266؛ الخصال: 311 / 1، حدیث 87؛ بحار الأنوار: 265 / 37، باب 53، حدیث 35، (این حدیث شریف در اکثر کتب اهل سنت و در الغدير و عقبات به اسناد متعدده نقل شده است).

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 198

پسندیده‌اش چون اخلاق و اوصاف حضرت حق جل و علا بود، خداوند مهربان در قرآن مجید در ابتدای سوره قلم به آن منبع نور و گنجینه کرامت و اصل هر شرف و ریشه هر حقیقت خطاب کرد:

[وَأِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ] «1».

و یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری.

عظمت و شخصیت رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله

در پی تَخَلُّق آن منبع فیض به اخلاق الهی بود که قرآن مجید در آیاتی وی را آئینه تمام نمای حضرت حق در برنامه‌های اخلاقی و شخصیتی معرفی کرد و کرامت و عظمت وی را پس از خدا بالاترین کرامت و عظمت دانست و در این زمینه آن جناب را هم چون حق موجود تَك و واحد به حساب آورد و همه حقیقت وی را حقیقت خدا معرفی نمود!!

در جایی وجود مقدس او را رحمت بر تمام عالمیان اعلام کرد:

[وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ] «2».

و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

و در جای دیگر طاعتش را مقرون به طاعت خود دانست:

[مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ] «3».

هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده.

(1) - قلم (68): 4.

(2) - انبیا (21): 107.

(3) - نساء (4): 80.

و در آیه دیگر بیعت با آن وجود مقدس را بیعت با خود دانست:

[إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ] «1».

به یقین کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند.

و در سوره ای دیگر عزت او را عزت خود دانست:

[وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ] «2».

عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر است.

و در محلی دیگر از قرآن کریم رضا و خشنودی آن حضرت را رضا و خشنودی خود دانست:

[وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ] «3».

شایسته تر آن بود که خدا و رسولش را خشنود کنند.

و در آیه ای اجابت دعوت وی را اجابت دعوت خود دانست:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ] «4».

ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد، دعوت می کنند اجابت کنید.

و در مرحله دیگر ظهور عشق خدا را در قلوب انسان معلول پیروی از آن یگانه دهر و فرید روزگار دانست:

(1) - فتح (48): 10.

(2) - منافقون (63): 8.

(3) - توبه (9): 62.

(4) - انفال (8): 24.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 200

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ] «1».

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

آری، این وجود مقدس همان منبع با فضیلت و گنجینه نوری است که وقتی حلیمه سعدیه پس از ولادت از آمنه وی را برای شیر دادن به دامن پاکش گذاشت و خواست از طرف چپ سینه‌اش وی را شیر بدهد چون طرف راستش سالیان دراز بود خشك شده بود شیر نگرفت، چون شکوه به خانواده‌اش برد، به او گفتند: از طرف راست شیرش بده، جواب داد: آن طرف به علت مرض از بین رفته، گفتند:

همان طرف خشك را در دهانش بگذار، باشد تا با گرفتن آن به گرفتن طرف دیگر میل پیدا کند، چون او را برگرداند دهان مبارك به سینه خشك شده گذاشت، ناگهان مانند چشمه اول بهار شیر شیرین جوشیدن گرفت، با این معجزه الهی خواست سه مطلب را به جهانیان اعلام کند:

1- من نیامده‌ام تا چیزی از کسی بگیرم، آمده‌ام تا شما تهیدستان جهان را غنی کنم که من نیازمند به شما نیستم، ولی شما در تمام زمینه‌ها محتاج من هستید!

2- من چپ‌گرا نیستم، راهم از هم اکنون راه راست و صراط مستقیم است و در این راه راهبر و راهنمایم!

3- شما را ای حلیمه سعدیه! فرزندی نوزاد است که باید از سینه‌ات سیر و سیراب شود و با يك جانب سینه فقط يك نوزاد را می‌توان اداره کرد، من نیامده‌ام حق کسی را گرچه به اندازه ذره‌ای باشد پایمال کنم که من آمده‌ام تا حقوق به غارت رفته همه انسان‌ها را به صاحبان حق برگردانم!!

(1) - آل عمران (3): 31.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 201

از وجود او از همان ابتدای ولادت برق اخلاق درخشیدن گرفت و تا قیامت شعاع درخشش رو به گسترش و در محشر و بهشت چراغ اهل حشر و بهشتیان است.

او آراسته به تمام حسنات الهی و محامد اخلاقی، پیراسته از تمام آلودگی‌ها بود و به آراستن مردم به مکارم اخلاق و طهارت مردم از رذایل، عشق می‌ورزید و مرتب می‌فرمود:

بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ «1».

برانگیخته شدم تا کرامت‌های اخلاقی را به کمال برسانم.

مردم را در جهت آراسته شدن به اخلاق حسنه با کمال شدت و اهتمام ترغیب و تشویق می‌کرد و علاقه داشت فضای جان مردم را به نسیم الهی اخلاق زنده ببیند.

الهی قمشه‌ای در وصف آن حضرت چنین سروده:

خاتم ملك رسالت آن دُر یكتاستی

در جهان سلطان ایمان خسرو بطحاستی

گوهر دریای خلقت لؤلؤ لالاستی

سید کونین و سر دهر و فخر عالمین

قبله خوبان عالم درگه والاستی

مجمع اوصاف خوبی مظهر اعلای حق

سدره و طوبی عیان زان قامت رعناستی

جوهر عقل نخستین مبدأ ایجاد حق

---

(1) - مکارم الأخلاق: 8؛ مستدرک الوسائل: 11/187، باب 6، حدیث 12701.

|                                                |                                    |
|------------------------------------------------|------------------------------------|
| اول از غیب احد بر سرّ احمد تافت نور            | زان تجلّی عرش و کرسی و قلم انشاستی |
| مالك الملك فصاحت منبع كل الكمال                | نطق وی گوهرنشان و طبع گوهر راستی   |
| مبدأ اشراق خورشید ازل رخسار او                 | اهل تقوای ابد را منشأ تقواستی      |
| شاهد یکتای حق هر آیت از قرآن وی                | ناطق توحید هر مویی بر آن اعضاستی   |
| هر که را عقل است و عشق و دانش و دین<br>بی گمان | دل بر آن آیین پاک و مقصد اعلاستی   |

اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات

قسمتی از اخلاق الهی او را سیره‌های متعدد و کتب حدیث از قول امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام و سلمان و مقداد و ابوذر چنین نقل کرده‌اند:

بردارترین و شجاع‌ترین و عادل‌ترین و عفیف‌ترین مردم دهر بود، در تمام مدت عمر شصت و سه ساله‌اش دست مبارکش نامحرمی را لمس نکرد.

او سخی‌ترین مردم روزگار بود، چون به خانه می‌آمد درهم و دیناری نزد او نمانده بود، اگر شب میرسید و درهمی نزد او مانده بود، به خانه نمی‌رفت تا آن را در جایی که خدا می‌خواست بپردازد.

پارگی کفشش را وصله می‌زد، لباسش را می‌دوخت، در کار و برنامه خانه به زن و فرزند کمک می‌کرد، کسی در تمام روزگار باحیاط‌تر از او نبود، چشم به صورت کسی نمی‌دوخت، دعوت آزاد و بنده را قبول می‌کرد، هدیه مردم را گرچه

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 203

جرعه‌ای شیر بود می‌پذیرفت و میل می‌کرد و به نیکوترین صورت تلاقی می‌فرمود، از مال صدقه مصرف نمی‌کرد و از اجابت دعوت مسکین و کنیز تکبر نداشت.

برای خدا به خشم می‌آمد ولی در تمام عمرش برای يك بار به خاطر خودش خشمگین نشد، بر حق پافشاری داشت اگر چه به ضرر خود و یارانش تمام می‌شد، بسیار اتفاق افتاد که در سختی‌ها و تنهایی‌ها از طرف مشرکان پیشنهاد یاری و کمک به او شد ولی نپذیرفت، گاهی از شدت گرسنگی و نیافتن خوراك سنگ به شکم مبارك می‌بست و هرگز خم به ابرو نمی‌آورد، اگر چیزی از حلال می‌یافت می‌خورد و گرنه صبر و حوصله می‌کرد، از حلال خدا بدون علت پرهیز نمی‌کرد، خوراكش یا خرمای تنها یا شیر، یا نان جو یا شیرینی یا عسل بود و اگر مدتی هیچ کدام از آن‌ها را نمی‌یافت فقط خدا را عاشقانه شکر می‌کرد!!

دعوت برای ولیمه ولادت یا عروسی، یا خانه، یا سفر را قبول می‌کرد، به تشییع جنازه حاضر می‌شد و بدون پاسدار در بین مردم رفت و آمد داشت و در این زمینه از دشمنانش هراسی به خود راه نمی‌داد، متواضع‌تر از او کسی نبود، بدون کبر با مردم نشست و برخاست داشت، خوش رفتار بود و از چهره پاکش صفا و صمیمیت و خوبی می‌بارید.

چیزی از امور دنیا وی را دستپاچه و مضطرب و هولناک نمی‌کرد، از لباس حلال آنچه می‌یافت می‌پوشید، مرکب سواری برای او تفاوت نداشت که چه باشد، استر یا اسب یا الاغ، هر کدام را می‌یافت سوار می‌شد.

در دورترین نقطه شهر از مریض عیادت می‌کرد، بوی خوش را دوست داشت و از بوی نامناسب در کراهت بود.

عشق عجیبی در نشستن با فقرا داشت و با مساکین هم‌سفره می‌شد، اهل فضل

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 204

را سخت احترام می‌کرد و دل اهل شرف را با نیکی به آنان به دست آورده با آنان رفیق می‌شد، اقوام را دیدن می‌کرد و در صله رحم امتیازی برای کسی قائل نبود، بر احدی جفا روانی داشت و عذر معذرت خواه را با کمال بزرگواری می‌پذیرفت.

خوش گفتار و خوشمزه بود، ولی از حق تجاوز نمی‌کرد، در خنده از قهقهه پرهیز داشت، آن قدر عزیز و کریم و بزرگوار بود که با اصحابش در بازی و ورزش شرکت می‌کرد و با آنان مسابقه می‌داد، چون بر سرش به خاطر عدم معرفت و ادب داد می‌کشیدند صبر می‌کرد و حوصله می‌فرمود.

دارای بز و گوسپند بود، خود شیرش را می‌دوشید و با اهل خانه در خوردن آن شرکت می‌جست، در لباس و خوراك بین خود و کلفت و نوکر فرق نمی‌گذاشت.

وقت خود را در غیر رضای خدا صرف نمی کرد، به باغ دوستانش در مدینه می رفت و قلب آنان را خوشحال می کرد، به احدی به خصوص فقرا و مساکین به چشم حقارت نمی نگریست و از صاحب قدرتی يك ذره ترس نداشت.

درس نخوانده بود و چیزی حتی يك کلمه ننوشته بود، در سرزمین جهل و صحرای فقر و در میان عده ای گوسپند چران نشو و نما کرده بود، ولی خداوند عزیز وی را به جمیع محاسن اخلاقی و طرق حمیده و اخبار اولین و آخرین و آنچه مایه نجات و فوز در آخرت و صلاح و سداد در دنیا است آراسته فرموده بود.

در سلام به همگان پیشی می جست، تا حاجت و نیاز کسی را برطرف نمی ساخت از پای نمی نشست، چون دست به دست یاران می داد، دست مبارکش را نمی کشید تا طرف مقابل دست از دستش بردارد، در مصافحه و معانقه پیش قدم بود، نشست و برخاستش توأم با یاد خدا بود، وقتی کسی به آن جناب وارد می شد و آن حضرت در حال نماز بود، نمازش را خفیف کرده و زود تمام می کرد و به وارد می فرمود: تو را نیاز و حاجتی است؟ اگر حاجت مند بود، حاجتش را روا می کرد

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 205

و دوباره به نماز برمی گشت.

به هر واردی احترام می گذاشت تا جایی که عبا یا ردا یا لباسش را برای نشستن وارد پهن می کرد، مجلسش برای همه یکسان بود، در حدی که کسی تصور می کرد از طرف آن جناب بیشترین احترام و اکرام به او شده، مجلس او مجلس حیا و تواضع و امانت بود، مردم را با کنیه و لقب صدا می کرد و هرگز نسبت به کسی بی احترامی روا نداشت، از خشم مبرا و نسبت به مقصر سریع الرضا بود، رقت قلبش را نسبت به مردم کسی نداشت، بهترین و با منفعت ترین مردم برای مردم بود، هرگاه از جای خود برمی خاست می گفت:

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ.

منزهی تو و سزاوار ستایشی ای خدا، شهادت می دهم که غیر از تو خدایی نیست، طلب آمرزش دارم از تو و به سوی تو توبه و بازگشت می کنم.

می فرمود: این دعا را امین وحی به من تعلیم داد.

فصیح ترین و بلیغ ترین مردم روزگار بود، تا جایی که نوشته اند:

اهل بهشت به زبان او سخن می گویند.

کلامش کوتاه و پر مغز و پر معنی بود و هر چه می خواست بگوید در همان کلام مختصر می گنجاند، بدون نیاز سخن نمی گفت و ابتدای به کلام نداشت، هرگز بد نگفت و در رضا و غضب از حق گویی تجاوز نکرد.

آن حضرت نسبت به پروردگارش با خشیت ترین و با تقواترین و داناترین و در طاعت و صبر بر عبادت قوی ترین و در عشق به رب عاشق ترین و در زهد از غیر دوست زاهدترین مردم بود.

در تمام عمرش به جنگ ابتدا نکرد، ولی در هر میدانی که برای رزم قدم گذاشت

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 206

سر سوزنی از حق روی گردان نشد و یارانش را نیز سفارش می کرد:

جنگ را برای خدا انجام دهید و سخت مواظبت کنید که ذره ای ظلم از شما نسبت به دشمن سر نزنند، آن وجود مبارك جهادی را بالاتر از جهاد با هوای نفس نمی دانست «1».

من از بیان شرح مفصل حیات آن حضرت و غزوات و جنگ ها و سایر برنامه هایش صرف نظر کرده و خواندن شرح مفصل حیات آن جناب را به مشروح ترین کتب حدیث و تاریخ واگذار می کنم.

مقام جمع الجمعی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

كَلِّكَ قدرت الهی از بسیاری و این همه جماد که کثرت آن معلوم نیست اندکی را نبات قرار داد.

از بسیاری از نبات اندکی را جاندار و از بسیاری از جانداران اندکی انسانند و از بسیاری انسان اندکی عاقل و از بسیاری از عقلا اندکی مسلم و از بسیاری مسلم اندکی مؤمن و از این همه مؤمن اندکی عابد و از بسیاری عابد، اندکی زاهد و از زاهدین اندکی عالم و از عالمین اندکی عارف و از عرفا اندکی اولیا و از اولیای تعدادی انبیا و از انبیا تعدادی رسل و از رسل تعداد کمی اولوالعزم و از میان پنج پیغمبر اولوالعزم تنها یکی را خاتم انبیا قرار داد «2».

با توجه به مقدماتی که گذشت، باید به این معنا اعتراف کرد، معنایی که متکی به اصول قرآنی و روایتی است که شناخت پیامبر و عمل به سنت او از اعظم واجبات الهیه است و در این مسئله هیچ مکلفی در پیشگاه حضرت حق معذور نیست.

(1) - بحار الأنوار: 16 / 194 - / 299، باب 9 و 10 و 11؛ كنز العمال: 12 / 451.

(2) - رسائل حاج ملا هادی، رسالة هداية الطالبین.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 207

جان جانها محمد آمد وبس

آمد اندر جهان جان هر کس

گر فرشته است خاک بر سر او

هر که چون خاک نیست بر در او

(سنایی)

با همه رفعت کند پایه بطحا طلب

احمد مرسل که چرخ از شرف پای او

دفتر انجیل را بھر مقوا طلب

جلد اگر می کنی مصحف مجدش برد

(وحشی)

شمع طرق شاهد شرع و سبل

ختم رسل فخر امم عقل کلّ

باب امم مادر امّ الکتاب

امی ناخوانده خط از هیچ باب

(گیلانی)

وی حادث با قدیم توأم

ای اصل قدیم و اصل اقدم

لولاك لما خلقت الافلاك

فرموده بشأنت ایزد پاك

(غروی اصفهانی)

وجود مقدس او در معرفت به رب و در مقت نفس و در فرار از ماسوی الله به سوی الله و در رغبت به آخرت و در عبادت حضرت حق و در تفویض امر به جناب دوست، کامل ترین و جامع ترین انسان روزگار بود.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در کلام ملا صدرا

فیلسوف بزرگ، صدرالمتألهین شیرازی از قول حضرت خضر علیه السلام نقل می کند:

خَلَقَ اللَّهُ نُورَ مُحَمَّدٍ مِنْ نُورِهِ فَصَوَّرَهُ وَصَدَّرَهُ عَلَى يَدَيْهِ يَبْقَى ذَلِكَ النُّورُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى مِائَةَ أَلْفِ عَامٍ فَكَانَ يُلَاحِظُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ سَبْعِينَ أَلْفَ حَظَظَةٍ وَنَظَرَةٍ يَكْشُوهُ فِي كُلِّ نَظَرَةٍ نُورًا جَدِيدًا وَكَرَامَةً جَدِيدَةً ثُمَّ خَلَقَ مِنْهُ الْمُؤَخُّودَاتِ

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 208

کُلُّهَا «1».

خدای عزیز، نور محمد را از نور خود آفرید، به آن نور صورت و شکل بخشید و آن را در صدر تمام کاینات قرار داد، صد هزار سال آن نور در دست قدرت حق بود، هر شب و روز هفتاد هزار بار به آن نور نظر رحمت و عنایت می انداخت، در هر نظری نور و کرامتی جدید به او می پوشاند، سپس تمام هستی را از پرتو آن نور به منصه ظهور آورد.

قرآن مجید تمام مرد و زن را مکلف به تکلیف واجب می داند که: وجود مقدس نبی اسلام صلی الله علیه و آله را در تمام شؤون زندگی سرمشق خود قرار دهند:

[لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا] «2».

یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد؛ و خدا را بسیار یاد می کند.

حکیم نکته سنج سعدی شیرازی می گوید:

|                            |                          |
|----------------------------|--------------------------|
| کریم السّجایا جمیل الشّیم  | نبیّ البرایا شفیع الامم  |
| شفیع الورا خواجه بعث و نشر | امام الهدی صدر دیوان حشر |

|                             |                         |
|-----------------------------|-------------------------|
| امام رسل پیشوای سبیل        | امین خدا مهبط جبریل     |
| کلیمی که چرخ فلک طور اوست   | همه نورها پرتو نور اوست |
| شفیع مطاع نبی کریم          | قسیم حسیم و سیم نسیم    |
| یتیمی که ناخوانده ابجد درست | کتب خانه هفت ملت بشست   |

---

(1) - تفسیر نور: 384.

(2) - احزاب (33): 21.

چو عزمش برآمیخت شمشیر بیم

به معجز میان قمر زد دو نیم

چو صیتش در افواه دنیا فتاد

تزلزل در ایوان کسری فتاد

اگر در قرآن مجید دقت کنید به این معنا واقف می شوید که خیر دنیا و آخرت در گرو پیروی از وجود مبارک نبی اسلام صلی الله علیه و آله است و میزان نجات هر کسی از عذاب فردا رضایت و خشنودی پیامبر عزیز از اوست.

حکمت‌ها و دستورهای اخلاقی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ أَنْصِبْ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَأَنْصَحِ الْأُمَّةَ وَارْحَمْهُمْ فَإِذَا كُنْتَ كَذَلِكَ وَعَظَبَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ بَلَدَةٍ وَأَنْتَ فِيهَا وَارَادَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ نَظَرَ إِلَيْكَ فَرَحَّمَهُمْ بِكَ «1». وَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: [وَمَا كَانَ رِئُوكَ لِیُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ] «2».

پسر مسعود! از جانب خود در همه شؤون به مردم انصاف ده و دست از نصیحت امت بردار و به آنان ترحم کن، چون چنین گونه رفتار کنی، وجود مبارکت علت قطع غضب خدا بر قومی می گردد که تو در آن‌هایی، خداوند در قرآن مجید فرموده: خداوند هیچ قومی و اهل هیچ دیاری را در صورتی که آن‌ها مصلح و نیکوکار باشند به ظلم هلاک نکند.

النَّظَرُ إِلَى الْعَالَمِ عِبَادَةً وَالنَّظَرُ إِلَى الْأَمَامِ الْمُقْسِطِ عِبَادَةً، وَالنَّظَرُ إِلَى الْوَالِدَيْنِ بِرَافَةً وَرَحْمَةً عِبَادَةً، وَالنَّظَرُ إِلَى الْآخِ تَوَدُّهُ فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ

(1) - مکارم الأخلاق: 457، الفصل الرابع؛ بحار الأنوار: 111 / 74، باب 5، حدیث 1.

(2) - هود (11): 117.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 210

عِبَادَةُ «1».

دیده دوختن به چهره عالم عبادت است و نظر بر رهبر عادل عبادت است و نگاه به رأفت و مهربانی بر پدر و مادر و برادری که در راه خدا دوستش داری نیز عبادت است.

يَا بَنَ مَسْعُودٍ أَكْثَرَ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَالْبِرِّ فَإِنَّ الْمُحْسِنَ وَالْمُسِيءَ يَنْدِمَانِ، يَقُولُ الْمُحْسِنُ يَا لَيْتَنِي أَزِدْتُ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَيَقُولُ الْمُسِيءُ قَصَّرْتُ «2»، وَتَصْدِيقُ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: [وَلَا أُفْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ] «3».

پسر مسعود! خوبی و نیکی زیاد بجای آر که خوب و بد پشیمان می شوند، نیکوکار می گوید: ای کاش بیشتر بجا می آوردم و بدکار می گوید: کوتاهی کردم، دلیل این معنی قول خداست که می فرماید: به نفس ملامتگر قسم.

عَلَامَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اتَّخَذَ خَانَ «4».

نشانه منافق سه چیز است: چون سخن گوید همراه با دروغ باشد و چون وعده کند تخلف نماید و چون مورد اطمینان واقع شود خیانت کند.

مَنْ شَهِدَ شَهَادَةً حَقًّا لِيُحْيِيَ بِهَا حَقًّا أَمْرِي مُسْلِمٌ أَتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْجْهَهُ نَوْرٌ مَدَّ الْبَصَرَ يَعْرِفُهُ الْخَلَائِقُ بِاسْمِهِ وَنَسَبِهِ «5».

(1) - الأملی، شیخ طوسی: 454، المجلس السادس عشر، حدیث 1015؛ بحار الأنوار: 73 / 71، باب 2، حدیث 60.

(2) - مكارم الأخلاق: 453، الفصل الرابع؛ بحار الأنوار: 105 / 74، باب 5، حدیث 1.

(3) - قیامت (75): 2.

(4) - مستدرک الوسائل: 13 / 14، باب 3، حدیث 15971.

(5) - تهذیب الأحكام: 276 / 6، باب 91، حدیث 161؛ بحار الأنوار: 311 / 101، باب 2، حدیث 9.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 211

کسی که برای زنده شدن حق يك مسلمان به شهادت حقی اقدام کند، روز قیامت تا جایی که چشم خلائق کار می کند نوری از چهره اش می درخشد که تمام مردم به وسیله آن نور وی را به اسم و نسب می شناسند.

يَا أَبَا ذَرٍّ لِيَكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ حَتَّى فِي النَّوْمِ وَالْأَكْلِ «1».

اباذر! برای تمام امورت می توانی برای خدا نیت کنی حتی در خواب و خوراکت.

قِيلَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: فَأَيُّ الْإِيمَانِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: الْهِجْرَةُ. قِيلَ: وَمَا الْهِجْرَةُ؟ قَالَ: أَنْ تَهْجَرَ الشُّوءَ. قِيلَ: فَأَيُّ الْهِجْرَةِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: الْجِهَادُ «2».

به رسول الهی صلی الله علیه و آله عرضه داشتند: چه ایمانی افضل است؟ فرمود: هجرت، عرضه داشتند: هجرت چیست؟ فرمود: دست برداشتن از بدی، گفتند: چه هجرتی افضل است؟ فرمود: جهاد.

هَجَرَ الْمُسْلِمُ إِخَاهُ كَسَفَكَ دَمَهُ «3».

قهر کردن مسلمان با برادرش مانند ریختن خون اوست.

إِيَّاكَ وَهَجْرَانَ أَخِيكَ فَإِنَّ الْعَمَلَ لَا يُتَقَبَّلُ مِنَ الْهَجْرَانِ «4».

از قهر کردن با برادر مسلمانت پرهیز که عمل در کنار قهر قبول نیست.

لَا تَقَاطَعُوا، وَلَا تَدَابَرُوا، وَلَا تَبَاغَضُوا، وَلَا تَحَاسَدُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا،

(1) - أعلام الدين: 194؛ وسائل الشيعة: 48 / 1، باب 5، حديث 90.

(2) - كنز العمال: 17.

(3) - كنز العمال: 24789.

(4) - بحار الأنوار: 90 / 74، باب 4، حديث 3.

با هم قطع رابطه نکنید، از هم جدایی نکنید، به هم خشم نورزید، از حسادت با یکدیگر پرهیزید، بندگان خدا! با هم برادر باشید، بر مسلمان حلال نیست بیش از سه روز با مسلمان قهر کند.

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً، أَوْ أَمَرَ بِمَعْرُوفٍ، أَوْ نَهَى عَنْ مُنْكَرٍ، أَوْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ، أَوْ أَشَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ، وَمَنْ أَمَرَ بِسُوءٍ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ أَوْ أَشَارَ بِهِ فَهُوَ شَرِيكٌ «2».

کسی که کار نیکی را برای کسی واسطه شود، یا امر به معروف کند، یا نهی از منکر نماید، یا بر خیری دلالت نماید، یا به کار مثبتی اشاره کند، در ثواب عمل با آن‌ها شریک است و هرکس امر به بدی کند، یا به کار سوئی دلالت نماید، یا اشاره کند در عمل به آن بدی‌ها شریک است.

ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ: طَاعَةُ النَّسَاءِ، وَطَاعَةُ الْعُضْبِ، وَطَاعَةُ الشَّهْوَةِ «3».

سه چیز هلاک کننده است: پیروی از زنان [ضعیف الایمان]، دنبال کردن غضب و پیروی از شهوت.

در زمینه سخنان رسول عزیز اسلام صلی الله علیه و آله به کتب معتبر حدیث چون «الکافی»، «من لا یحضره الفقیه»، «وسائل الشیعة»، «تحف العقول» و «بحار الأنوار» و «مستدرک بحار» و «مستدرک سفینه البحار» مراجعه کنید که این اوراق محدود

(1) - الترغیب والترهیب: 454 / 3، حدیث 1.

(2) - الجعفریات: 88؛ بحار الأنوار: 24 / 2، باب 8، حدیث 76.

(3) - غرر الحکم: 408، حدیث 9371؛ مستدرک الوسائل: 346 / 11، باب 42، حدیث 13217.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 213

گنجایش آن دریای بی نهایت را ندارد.

در پایان این قسمت به ترجیع بندی که فقیه بزرگ، فیلسوف سترگ، مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی در وصف رسول گرامی صلی الله علیه و آله اسلام سروده بسنده کرده، باشد که از معنویت آن وجود مقدس و آن منبع کرامت سهمی نصیب ما محتاجان و گدایان گردد.

|                            |                          |
|----------------------------|--------------------------|
| ای خاک ره تو خطّه خاک      | پاکی ز تو دیده عالم پاک  |
| آشفته موی توست انجم        | سرگشته کوی توست افلاک    |
| ای بر سرت افسر لَعْمُرُک   | وی زیب برت قبای لولاک    |
| ای رهبر و رهنمای گمراه     | وی هادی وادی خطرناک      |
| عالم زمعارف تو واله        | تو نغمه سرای ما عرفناک   |
| یا اعظم صورهٔ بَجَلّی      | فیها الله ما ادقّ معناک  |
| دامان جلالت ای شهنشاه      | هرگز نفدت به دست ادراک   |
| این بنده و مدح چون تو شاهی | حاشاک از این مدیحه حاشاک |
| فرموده به شأنت ایزد پاک    | لولاک کما خلقت الافلاک   |
| ای مظهر اسم اعظم حق        | بجای اتمّ و نور مطلق     |
| ای نور تو صادر نخستین      | وی مصدر هرچه هست مشتق    |
| ای عقل عقول و روح ارواح    | وی اصل اصول هر محقق      |
| ای شمس شمس و نور انوار     | وی اعظم نیّرات و اشراق   |
| ای فاتحه کتاب هستی         | هستی ز تو یافتست رونق    |
| در سیر توی ای نبیّ ختمی    | ذوالغایه بغایه گشت ملحق  |

ای آیه‌ای از محمد توسل

قرآن مقدس مصدق

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 214

وصف تو به شعر در نگنجد

دریا نرود میان زورق

فرموده به شأنت ایزد پاک

لولاك لما خلقت الافلاك

اصحاب و پیروان واقعی رسول اسلام صلی الله علیه و آله

شرح حال آن دسته از یاران حضرت او که درجات ایمان و عمل را طی کرده بودند و به مقام با عظمت رضا و تسلیم رسیده بودند و خداوند مهربان از آن بزرگان اعلام رضایت و خشنودی کرد و در زمان آن حضرت شهید شده یا وفات کردند و آنان که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله با تمام وجود و هستی از خلیفه و جانشین برحق او که به دستور خدای عزیز منصوب به خلافت شده بود و خلافتش در روز عید غدیر از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله ابلاغ شد، پیروی کردند و تا آخرین قطره خون در راه علی که راه خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ایستادند، از این اوراق خارج است، من به عنوان تیمن و تبرک به دورنمایی از حیات معنوی چند نفر از اصحاب و یاران آن حضرت اشاره می‌کنم، باشد که نکات الهی زندگی آنان به فضای تاریک ما روشنی بخشد.

سلمان فارسی

او انسان با کرامتی است که از سرزمین ایران به عشق رسیدن به حقیقت به عنایت و هدایت حق به مدینه آمد و در آنجا به محضر منور رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف و قلب الهی‌اش به نور اسلام منور و پس از مدتی اندک مراحل ایمان و منازل عرفان را طی کرد و به حقایق قرآن مجید آراسته شد.

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله درباره آن مرد الهی فرمود:

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 215

سَلَمَانُ مَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ «1».

سلمان از ما اهل بیت است.

و نیز در روح او و شخصیت والای قلبی و فکریش فرمود:

سَلَمَانٌ بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ وَكَنْزٌ لَا يَنْقُذُ «2».

سلمان دریایی است که خشک شدنی نیست و گنجی است که تمام نمی شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام او را لقمان امت «3» و حضرت صادق علیه السلام وی را برتر از لقمان حکیم دانسته است.

از برای ایمان ده درجه است و سلمان وجود خود را به درجه دهم رساند و مقامی برتر از مقام اصحاب همه انبیا به دست آورد «4».

برای او علم بلایا و منایا بود و بارها امین وحی به وسیله پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سلام حضرت احدیت را به وی ابلاغ کرد.

او در راه ایمان به انواع شداید و حوادث و بلاها دچار شد، ولی خم به ابرو نیاورده و در راه دوست با تمام وجود صبر کرد و استقامت ورزید.

او وقتی در جمعی نسبت به اصل و نسبش مورد پرسش واقع شد در جواب فرمود:

من سلمان فرزند بنده خدایم، گمراه بودم به برکت محمد هدایت یافتم، فقیر بودم به برکت محمد غنی شدم، برده بودم به برکت محمد آزاد شدم، این است حسب و نسب من «5»!

---

(1) - عیون اخبار الرضا: 64 / 2، باب 31، حدیث 282؛ بحار الأنوار: 326 / 22، باب 10، حدیث 28.

(2) - الاختصاص: 341؛ بحار الأنوار: 348 / 22، باب 10، حدیث 64.

(3) - الاحتجاج: 1/ 259؛ بحار الأنوار: 22/ 329، باب 10، حدیث 38.

(4) - سفينة البحار: 4/ 243، باب السین بعده اللام.

(5) - الكافي: 8/ 181، خطبة لأمرالمؤمنین علیه السلام حدیث 203؛ بحار الأنوار: 22/ 381، باب 11، حدیث 16.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 216

ابوذر غفاری

آن جناب جزء آن چهار نفری است که خداوند عزیز، پیامبرش را به عشق و محبت آنان امر فرموده است و آن چهار نفر عبارتند از:

امیرالمؤمنین علیه السلام، سلمان، ابوذر، مقداد «1».

رسول اسلام صلی الله علیه و آله وی را صدیق امت و در زهد شبیه عیسی بن مریم به حساب آورده است «2».

ملاً محمد باقر مجلسی رحمه الله می گوید:

پس از معصومین، در میان امت کسی به جلالت قدر سلمان و ابوذر و مقداد نیست.

امام کاظم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید:

در روز قیامت منادی از جانب ربّ العزّه ندا کند: کجایند حواریون و مخلصون محمد بن عبدالله که بر طریقه او مستقیم بودند و پیمان وی را نشکستند؟ پس سلمان و ابوذر و مقداد برخیزند «3».

پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس می خواهد به زهد عیسی بن مریم نگاه کند. به زهد و تقوای ابوذر نظر کند «4».

او چندی در شهر شام و اطراف آن به امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه

(1) - الخصال: 1/ 254، حدیث 127؛ بحار الأنوار: 22/ 324، باب 10، حدیث 20.

(2) - روضة الواعظین: 2/ 285؛ بحار الأنوار: 22/ 343، باب 10، حدیث 52.

(3) - روضة الواعظین: 2/ 282؛ بحار الأنوار: 22/ 342، باب 10، حدیث 52.

(4) - بحار الأنوار: 22/ 343، باب 10، حدیث 52.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 217

جانانه با معاویه و معرفی شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول بود، تا جائی که گروهی به دلالت او به شرف تشیع نایل آمدند.

او بر اثر امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با خلافت‌های دستگاه سلطنت عثمان به رنّده تبعید و در آنجا به داغ فرزندش دُر که بر اثر گرسنگی و تشنگی مُرد مبتلا و خود او هم از فرط بی‌آبی و گرسنگی به شرف لقاء الله مشرف و به دست پاك مالك اشتر نخعی عاشق امیرالمؤمنین علیه السلام با آب زمزم غسل داده شد و سپس دفن گردید، من به زیارت قبر او مشرف و در لحظه تشرف نور خدا را از آن قبر به جانب عرش در حرکت دیدم!!

### مقداد بن الاسود

آن بزرگوار از خواص اصحاب حضرت ختمی مرتبت و از اولیای عظیم الشان الهی است.

تقوا و دینداری و شجاعت او بیش از آن است که به رشته تحریر آید، فریقین در کرامت و شخصیت و جلالت قدر او هم‌داستانند.

### بلال حبشی

از سابقین در اسلام و در عظمت قدر و جلالت شأن فروزنده‌تر از ستارگان فروزان است.

امام صادق علیه السلام در حق او فرمود:

خدا رحمت کند بلال را که به ما اهل بیت عشق می‌ورزید و او بنده صالح بود «1».

(1) - الاختصاص: 71؛ بحار الأنوار: 141/22، باب 37، حدیث 125.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 218

چون اذان از جانب حق نازل شد، پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله اعلامش را به آن جناب واگذار کرد و در طرد آنان که نمی‌خواستند صدای او را بشنوند آیه شریفه **[إِنَّ أَكْرَمَكُمْ]** در حق او نازل شد!

آن جناب پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر به اذان گفتن نشد؛ زیرا اذان گفتن خود را کمک به ستم ستمگران دوران می‌دانست! تنها يك بار به درخواست دختر گرامی پیامبر اسلام اذان گفت و سپس به شام هجرت کرده و در آنجا درگذشت.

من قبر آن جناب را در باب صغیر واقع در بیرون شهر شام زیارت کرده‌ام و از آن قبر با حقیقت تبرک جست.

جابر بن عبدالله انصاری

آن جناب صحابی جلیل القدر و از اصحاب بدر است، در مدح و ثنایش روایات زیادی وارد شده و هم اوست که سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به امام باقر علیه السلام رساند و آن جناب اول کسی است که در روز اربعین به زیارت حضرت سیدالشهدا موفق شد و هم آن بزرگوار است که لوح آسمانی را که نص امامت ائمه علیهم السلام در اوست نزد حضرت زهرا علیها السلام زیارت کرد و از آن نسخه برداشت.

امام سجاد علیه السلام با فرزندش حضرت باقر علیه السلام که در آن وقت طفلی خردسال بود به دیدن جابر رفتند، چون کنار او نشستند، امام سجاد علیه السلام به حضرت باقر علیه السلام فرمود:

سر عمویت را ببوس، چون امام سر جابر را بوسید عرضه داشت: این کیست؟

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: فرزندم محمد، پس جابر آن حضرت را به آغوش گرفت و گفت: یا محمد! محمد رسول خدا تو را سلام رساند، آن گاه به حضرت باقر علیه السلام

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 219

عرضه داشت: ضامن شفاعت من شوید، حضرت پذیرفتند «1».

جابر در بسیاری از غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر بود و در غزوه صفین حضرت مولی الموحدين را همراهی کرد و لحظه‌ای از متابعت امام عارفان درنگ نکرد و پیوسته مردم را به محبت و عشق آن حضرت ترغیب می نمود و در کوچه و بازار عبور کرده با صدای بلند می خواند:

«عَلَيَّ خَيْرُ الْبَشَرِ فَمَنْ ابَى فَقَدْ كَفَرَ» «2» علی علیه السلام بهترین بشر است پس کسی که از او برگردد کافر است.

شرح مفصل حیات پر برکت یاران رسول الهی صلی الله علیه و آله را می توانید در کتب رجالی و تاریخی ببینید که این دفتر گنجایش آن مفصل نبود. در پایان این قسمت لازم دیدم به دورنمایی از حیات بضعه رسول زهرای بتول که قطب و محوری در تمام هستی است اشاره کنم که در این نوشتار نقضی نماند.

فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله

دختر گرامی نبی اسلام در شب بیستم جمادی الثانی به سال پنجم بعثت از مادری بی نظیر چون خدیجه کبری که روایات بسیاری در مدحش از پیامبر و ائمه علیهم السلام رسیده متولد شد.

فاطمه علیها السلام براساس آیه تطهیر دارای مقام عصمت و براساس آیات سوره انسان از نظر ایمان و عمل و اخلاق بر تمام زنان آفرینش یگانه و یکتاست.

(1) - کفایة الأثر: 301؛ بحار الأنوار: 36/360، باب 41، حدیث 230.

(2) - من لا یحضره الفقیه: 3/493، باب تأدیب الولد و امتحانه، حدیث 4744؛ بحار الأنوار: 6/38، باب 56، حدیث 10.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 220

دختر رسول اسلام علیها السلام در دانش و بینش سرآمد زنان روزگار و در پیشگاه حضرت حق از اعتبار و ارزشی مافوق تمام اعتبارات و ارزش ها برخوردار است.

در مسئله ولادت آن جناب در روایات چنین آمده:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله همراه علی علیه السلام و عمار و حمزه و منذر و عباس و دیگر صحابه در ابطح نشسته بود، ناگاه جبرئیل به صورت اصلی خود در حالی که بال‌هایش مشرق و مغرب را پُر کرده بود بر حضرت نازل شد و ندا داد: یا محمد! علیّ اعلیٰ تو را سلام می‌رساند و امر می‌کند چهل شبانه روز از خدیجه دوری کن.

آن حضرت در آن چهل شبانه روز به امر حضرت ربّ العزّه روزها را روزه می‌داشت و شب‌ها را تا صبح به عبادت مشغول بود.

در آن هنگام به خدیجه مرضیه پیام داد که نیامدن من نزد تو به دستور خداست، بر خود گمان بد مبر که خداوند عزیز روزی چند بار به وجود تو بر ملائکه مباهات می‌نماید!!

چون چهل شبانه روز تمام شد امین وحی نزد آن جناب آمد و عرضه داشت:

خداوندت سلام می‌رساند و می‌فرماید: برای تحفه و کرامت من مهیا شو، پس میکائیل بر آن حضرت نازل شد و طبقی آورد که پارچه‌ای از سُندس بهشت روی آن بود و عرضه داشت: پروردگار می‌فرماید: امشب به این طعام افطار کن، علی علیه السلام می‌فرماید: در آن چهل شب هرگاه وقت افطار می‌شد، پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه می‌دادند هرکس بخواهد آن حضرت را ملاقات نماید ولی در شب چهلم فرمود: یا علی! کنار در خانه بنشین و از ورود افراد ممانعت کن که این طعام بر غیر من حرام است، چون افطار شد طبق را گشود و در میان آن خوشه‌ای از خرما و انگور و جامی از آب دید، به اندازه لازم میل فرمود، آن گاه جبرئیل به آب بهشت دستش را شست سپس به آن جناب گفت: امشب وظیفه داری به منزل خدیجه بروی، از آن طرف خدیجه می‌گوید: من در آن چهل شب با تنهایی ساختم، چون شب می‌رسید درها را

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 221

می‌بستم و پرده را می‌آویختم و چراغ را خاموش و پس از عبادت می‌خوابیدم، شب چهلم خوابیده بودم که صدای در بلند شد، برخاستم و گفتم: کیست که جز محمد را نباید در این خانه را بزند که ناگهان صدای دلنواز رسول اسلام صلی الله علیه و آله را شنیدم که می‌گوید: خدیجه منم! با عجله در را باز کرده و از آن جناب استقبال کردم و همان شب به نور مقدس دخترم زهرا منور شده و حامل آن امانت بزرگ الهی شدم «1»!

شیخ صدوق به سند معتبر از مفضل روایت می‌کند که:

چون خدیجه با رسول اسلام صلی الله علیه و آله ازدواج کرد، زنان مکه بر اثر عداوتی که با پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند از خدیجه جدا شدند و رفت و آمد با آن حسنه روزگار را ترك کردند، خدیجه کبری از این جهت در غم و غصه بود تا به زهرا حامله شد، از آن وقت به بعد شادی عجیبی برای او آمد و با حمل خود به انس نشست و این معنا را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پنهان می‌داشت.

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او وارد شد، شنید خدیجه سخن می‌گوید، پرسید: با که سخن می‌گفتی؟ عرضه داشت: با فرزندی که در شکم دارم، حضرت فرمود:

آری، ای خدیجه! اینک جبریل به من خبر داد که این طفلی که در رحم داری دختر است و اوست نسل طاهر با میمنت و برکت که خداوند نسل مرا از او به وجود می‌آورد و از او امامان و پیشوایان دین به هم رسند و حق تعالی پس از انقطاع وحی آنان را خلیفه‌های خود گرداند.

چون موقع به دنیا آمدن فاطمه رسید، خدیجه کبری به سوی زنان قریش فرستاد تا نزد او حاضر شوند، ایشان در جواب گفتند: ما را با تو کاری نیست، چون همسر یتیم فقیری هستی، خدیجه از جواب متکبران دوران سخت اندوهگین شد، در این

---

(1) - العدد القویه: 220؛ من احوال الصدیقة الطاهرة علیها السلام؛ بحار الأنوار: 78/16، باب 5، حدیث 20.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 222

حالت چهار زن را نزد خود دید، از دیدن آنان وحشت کرد، ایشان گفتند: مترس که ما رسولان پروردگاریم، منم ساره زوجه ابراهیم، دوم آسیه بنت مزاحم که رفیق تو در بهشت است، سوم مریم دختر عمران، چهارم کلثوم خواهر موسی بن عمران.

خداوند، ما را برای کمک به تو فرستاده، در آن وقت زهرا علیها السلام متولد شد، در حالی که تمام هویت او را پاکی و پاکیزگی گرفته بود و نوری از او درخشیدن داشت که تمام جهان را روشن کرد، پس آن جناب به سخن آمد و گفت:

اشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنَّ بَعْلِي سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَوُلْدِي سَادَةُ الْأَسْبَاطِ «1».

شهادت می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست، مسلماً پدرم رسول خدا سرور همه پیامبران دست و همسر سرور همه اوصیاست و فرزندانم سرور همه نسل‌ها هستند.

ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که:

فاطمه را نزد حضرت حق نه نام است:

فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیّه، راضیه، مرضیه، محدّثه، زهرا.

امام صادق علیه السلام به یونس بن ظبیان فرمود:

می‌دانی تفسیر فاطمه چیست؟ عرضه داشت: مرا خبر دهید، فرمود:

فُطِمَتْ مِنَ الشَّرِّ.

بریده شده از تمام آلودگی‌های باطن و ظاهر.

سپس حضرت فرمود:

---

(1) - الأملی، شیخ صدوق: 593، المجلس السابع والثمانون، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 80 / 16، باب 5، حدیث 20.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 223

اگر امیرالمؤمنین علیه السلام او را تزویج نمی‌کرد برایش در تمام جهان کفو و نظیری نبود «1».

علامه مجلسی رحمه الله در ترجمه اسامی آن حضرت فرموده:

صدیقه: معصومه.

مبارکه: دارنده کمالات و معجزات و اولاد کرام.

طاهره: پاکیزه از نقایص.

زکّیه: نم‌کننده در کمالات.

راضیه: خشنود به قضای حق.

مرضیه: اسوه مردان راه حق و پسندیده اولیای الهی.

محدّثه: کسی که هم سخن با ملک است.

زهرا: نورانی به نور صوری و معنوی «2».

شیخ مفید و شیخ طوسی از عامّه روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

فاطمه پاره تن من است، هر که او را شاد گرداند مرا شاد گردانده و هر که او را بیازارد مرا آزرده.

و نیز آن حضرت فرمود:

فاطمه عزیزترین مردم نزد من است «3».

شیخ طوسی از عایشه نقل می‌کند:

---

(1) - علل الشرایع: 178 / 1، باب 142، حدیث 3؛ الخصال: 414 / 2، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 10 / 43، باب 2، حدیث 1.

(2) - بحار الأنوار: 10 / 43، باب 2، حدیث 1.

(3) - الأملی، شیخ طوسی: 24، المجلس الأول، حدیث 30؛ الأملی، شیخ مفید: 259، المجلس الحادی والثلاثون، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 23 / 43، باب 3، حدیث 17.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 224

کسی را در گفتار و سخن شبیه‌تر از زهرا به رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیدم، چون فاطمه به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمد او را خوش آمد می‌گفت و دست‌های زهرا را می‌بوسید و وی را بجای خود می‌نشانید «1».

ابن بابویه از حضرت مجتبی علیه السلام نقل می کند:

شب جمعه مادرم را در محراب عبادت دیدم، پیوسته در رکوع و سجود بود تا صبح طالع شد، دائم برای مؤمنین و مؤمنات به اسم دعا می کرد، به مادر گفتم: چرا برای خود دعا نمی کنی فرمود:

یا بُنَّی الْجَارِ ثُمَّ الدَّارُ «2».

ای فرزندم! اول همسایه سپس خود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه فاطمه آمد، جامه اش را از جل شتر دید و دست هایش را در حال آسیا کردن و بچه اش را در حال شیردادن، اشک چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شد و فرمود: ای دختر با ارزشم! تلخی های امروز دنیا را برای به دست آوردن حلاوت آخرت بجش.

حضرت زهرا علیها السلام عرضه داشت:

یا رسول الله! خدا را حمد می کنم بر نعمت هایش و شکر می کنم بر کرامت هایش؛

پس خداوند این آیه را فرستاد:

---

(1) - الأمالی، شیخ طوسی: 400، المجلس الرابع عشر، حدیث 892؛ بحار الأنوار: 25 / 43، باب 3، حدیث 22.

(2) - علل الشرایع: 181 / 1، باب 145، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 112 / 7، باب 42، حدیث 8884.

فاطمه علیها السلام عابدترین فرد امت بود، در عبادت حق آنقدر برپای می ایستاد تا پای مبارکش ورم می کرد!

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: برای زن چه چیزی بهتر است؟ عرضه داشت: نبیند مردی را و نبیند مردی او را، حضرت وی را به سینه گرفت و فرمود:

[ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ] «3» «4».

برخی از [آنان از نسل] برخی دیگرند.

راوندی در «نوادر» از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده:

شخص نابینایی از دختر پیامبر اذن خواست وارد خانه شود، زهرا خود را از او پوشاند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به چه سبب خود را از او مستور کردی او که کور بود؟

عرض کرد: اگر او کور است ولی من بینا هستم، علاوه اگر در پرده نباشم رایحه مرا استشمام می نماید، حضرت فرمود: شهادت می دهم که تو پاره تن منی «5».

الهی قمشه ای آن حکیم فرزانه در وصف آن گل گلستان عصمت چنین سروده:

به برج معرفت گردون درخشان اختری دارد      به جیب خود سپهر عشق تابان گوهری دارد

---

(1) - ضحی (93): 5.

(2) - المناقب: 342 / 3؛ بحار الأنوار: 85 / 43، باب 4، حدیث 8.

(3) - آل عمران (3): 34.

(4) - المناقب: 341 / 3؛ بحار الأنوار: 84 / 43، باب 4، حدیث 7.

(5) - النوادر، راوندی: 13؛ بحار الأنوار: 91/43، باب 4، حدیث 16.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 226

|                                     |                                         |
|-------------------------------------|-----------------------------------------|
| به باغ وحی و بستان نبوت گلبنی باشد  | که آن گلبن هزاران باغ گل در هر پری دارد |
| به بستان ولایت تازه سرو قامتی بینی  | که آن قامت چو غوغای قیامت محشری دارد    |
| به چشم از کحل ادراک حقایق سرمه بینش | به گوش علم و ایمان گوهری دارد           |
| امیر دین از آن برج ولای آسمان رفعت  | به از مه یازده تابنده مهر انوری دارد    |
| حسن خلق وحسین افسر علی قدر ومحمدفر  | که او چون شاه صادق ماه مذهب جعفری دارد  |
| دگر موسی کاظم پس علی فرزند دلبنش    | که در ملک رضا آن والی حق کشوری دارد     |
| دگر سلطان تقوی خسرو یکتا تقی دیگر   | نقی پاک جان آن کو حسن فر عسگری دارد     |
| دگر غوث زمان قطب جهان آن معنی قرآن  | امام انس و جان قائم ولی داوری دارد      |

گوشه‌ای از سخنان حکیمانه حضرت زهرا علیها السلام

برای آن حضرت سخنان و کلمات و سخنرانی‌هایی است که نشان دهنده دانش و بینش آن حضرت نسبت به حقایق ملکوتی و آسمانی است و این که سرچشمه علم و دانش او وحی است و آن حضرت را به روح اعظم اتصالی مافوق تعریف است، او مستقیماً در دامن ختم نبوت تربیت یافت و علوم اولین و آخرین را از آن

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 227

جناب دریافت کرد.

فلاسفه و حکما و عرفا و اولیا بر خطبه‌ای که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد النبی در دفاع از ولایت مطلقه امیرالمؤمنین علیه السلام انشاء کرد شرح‌ها و تفسیرها نوشته‌اند ولی تا به امروز تمام قدرتمندان عقلی از درک حقایق ملکوتی آن خطبه معطل مانده‌اند!!

در آن خطبه اسرار ملکوت، حقایق عرفانی، مسائل مهم فلسفی، مسئله نبوت، برنامه ولایت، هنگامه محشر، اوضاع طبیعت و هستی، برنامه قرآن، آینده بشر و واقعیت‌های دیگر مورد بحث دختر پیامبر قرار گرفته که آن خطبه به تنهایی کتاب کاملی از علم و معرفت است که بدون سابقه ذهنی، در حضور انصار و مهاجر ایراد فرمودند.

علاوه بر آن خطبه در موقعیت‌های گوناگون، مسائل و مطالبی را القا فرموده‌اند که جمع آن مسائل و مطالب کتابی عظیم از حکمت الهی و عرفان آسمانی است.

بدون شك اگر بخواهم تمام سخنان آن دریای معرفت را در این نوشتار بیاورم و به شرح و توضیح آن اقدام کنم به چند مجلد می‌رسد، تنها برای نشان دادن گوشه‌ای از عظمت عقلی و شخصیت روحی آن حبیب حق به جملاتی از آن جناب به نقل فقیه بزرگ سید ابن طاووس قناعت می‌کنم:

خطبه حضرت زهرا علیها السلام به نقل از سید ابن طاووس

دختر با عظمت پیامبر، پس از رحلت پدر، بر اثر انحراف مسیر خلافت و حکومت به دست هواپرستان زمان، دچار انواع حوادث و مصایب و بلاها و طوفان‌ها و ابتلائات شد، حوادثی که مانند تیرگی شب به خیمه حیات هجوم آورد، در حدی که از زبان حال آن معصومه نقل شده، اگر بلاهایی که پس از وفات

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 228

پدر به سر من آمد به روزهای روزگار می‌ریختند تمام روزها تبدیل به شب تار می‌شد.

در وزش آن طوفان‌های بنیان‌برانداز بسیاری از مردم دین و ایمان را به دنیای فانی فروخته و آخرت باقی را برای مقداری درهم و دینار و کرسی ریاست از دست دادند.

دختر پیامبر برای حفظ قرآن و زحمات انبیا و نگهداری منصب سعادتبخش ولایت و امامت در برابر آن همه حادثه و بلا ایستادگی کرد و تابلوی گرانبهای زیر را که درس‌ها برای امت تا روز قیامت در آن ثبت است از خود به یادگار گذاشت.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي جَاهِدًا لِّشَيْءٍ مِّنْ كِتَابِهِ.

خدای را سپاس گزارم که در برخورد با اینهمه حوادث و بلا و رنج و مشقت و طوفان و ناراحتی دچار انکار چیزی از حقایق کتاب الهی نشدم.

اعتقاد به توحید و نبوت و ملائکه و کتاب و روز قیامت و قرار در مدار اخلاق حسنه و اعمال صالحه را به عنایت الهی حفظ کردم، حوادث خطری برایم در این زمینه ایجاد نکرد.

وَلَا مُتَحَيِّرًا فِي شَيْءٍ مِّنْ أَمْرِهِ.

خدا را شکر می‌کنم در چیزی از امر الهی پس از وزیدن این همه بادهای خطرناک اخلاقی و اجتماعی سرگردان و دودل نشدم.

راه برایم آشکار بود و حق در همه زمینه‌ها برایم از آفتاب روشن‌تر، سلوکم را در مسلک الهی ادامه دادم و با کمال یقین و پاک از شك و تردید وظایف الهی خود را انجام دادم.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 229

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قَوْلَ التَّوَّابِينَ وَعَمَلَهُمْ.

پروردگارا! آنچه برای من مهم است، این است که به صف بازگشتگان به سوی تو درآیم و گفتارم در مسئله توبه و عملم در برنامه بازگشت هم چون توابین حقیقی به راستی و درستی باشد که طایفه توبه‌کنندگان در پیشگاه تو از ارزش بسیار عظیمی برخوردارند.

وَبِحَاةِ الْمُجَاهِدِينَ وَتَوَّابِهِمْ.

ای خداوند مهربان! از تو می‌خواهم راهم و نجاتم را، راه و نجات رزمندگان در راهت قرار دهی و از ثواب و خیری که به مجاهدین فی سبیل الله عنایت می‌کنی به من هم عنایت نمایی که سستی و عافیت‌طلبی را دشمنم و تمام علاقه و عشقم به این است که رزمنده‌ای خالص و مجاهدی پاک برای اعلای کلمه حق باشم.

وَتَصْدِيقَ الْمُؤْمِنِينَ وَتَوْكُلَهُمْ.

الهی! قلبم را هم چون قلب مؤمنان واقعی آراسته به تصدیق نسبت به همه واقعیات قرار بده و آن جایگاه ملکوتی را به نور صدق و صفا منور گردان، الهی اعتماد و توکلم را بر خود همانند اعتماد و توکل انبیا بر خویش قرار داده.

اِذَا تَوَفَّيْتَ نَفْسِي وَقَبَضْتَ رُوحِي فَاجْعَلْ رُوحِي فِي الْاَرْوَاحِ الرَّابِحَةِ، وَاجْعَلْ نَفْسِي فِي الْاَنْفُسِ الصَّالِحَةِ، وَاجْعَلْ جَسَدِي فِي الْاَجْسَادِ الْمُطَهَّرَةِ وَاجْعَلْ عَمَلِي فِي الْاَعْمَالِ الْمُتَقَبَّلَةِ.

پروردگارا! چون عمرم سرآمد و روحم را قبض کردی، پس روحم را در ارواح رابحه و نفسم را در نفوس صالحه و بدنم را در ابدان مطهره و اعمالم را در اعمال قبول شده قرار بده.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 230

احتمالاً معنای ارواح رابحه، ارواح انبیای اولوالعزم و انفس صالحه، نفوس آن بزرگواران و اجساد مطهره، اجساد شهدای راه حق و حقیقت باشد که از هر منت و برنامه‌ای آزادند.

سُبْحَانَ مَنْ يَعْلَمُ خَوَاطِرَ الْقُلُوبِ، سُبْحَانَ مَنْ يُخْصِي عَدَدَ الذُّنُوبِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا تَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ.

پاك و منزّه از هر عیب و نقصی است خداوندی که بر تمام آنچه بر قلوب بندگان می‌گذرد آگاه است، پاك و منزّه است پروردگاری که شماره عدد ذنوب گنهکاران در پیشگاهش معلوم است، پاك و مبرا است خداوندی که هیچ چیزی در زمین و آسمان از حضرتش پوشیده نیست.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي كَافِرًا لِأَنْعُمِهِ وَلَا جَاهِدًا لِفَضْلِهِ، فَالْخَيْرُ فِيهِ وَهُوَ أَهْلُهُ.

اللَّهُمَّ قَدْ تَرَى مَكَانِي وَتَسْمَعُ كَلَامِي وَتَطَّلِعُ عَلَى أَمْرِي وَتَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَيْسَ يَخْفَى عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِي.

سپس و حمد می‌کنم آن وجود مقدسی را که به من توفیق داد، تا از ناسپاسی نسبت به نعمت هایش و انکار فضایلش آزاد باشم، تمام خیر در اوست و او اهل خیر است. الهی! جایم را می‌بینی و کلامم را می‌شنوی و بر تمام امورم آگاهی و آنچه در وجود من است می‌دانی و چیزی از برنامه‌های باطن و ظاهر من بر تو پوشیده نیست.

اللَّهُمَّ انْزِعِ الْعُجْبَ وَالرِّيَاءَ وَالْكَبَرَ وَالْبَغْيَ وَالْحَسَدَ وَالضَّعْفَ وَالشُّكَّ وَالْوَهْنَ وَالضَّرَّ وَالْإِسْقَامَ وَالْخِذْلَانَ وَالْمَكْرَ وَالْخَدِيعَةَ وَالْبَلِيَّةَ وَالْفُسَادَ مِنْ سَمْعِي وَبَصَرِي وَجَمِيعِ جَوَارِحِي وَخُذْ بِنَاصِيَّتِي إِلَى مَا تُحِبُّ

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 231

وَتَرَضَى «1».

الهی! خودبینی و ریا و تکبر و تجاوز و حسد و سستی و شک و بی‌حسی و خسارت و دردها و خواری و مکر و حيله و بلا و فساد را از گوش و چشم و تمام جوارح من ریشه کن فرما و مرا در مسیر عشق و رضایت خود قرار بده.

حیات مادی و معنوی در نظر حضرت زهرا علیها السلام

در روایات بسیار مهم در کتب معتبر آمده که:

مردی از سرکار بازار به خانه رفت، همسرش وی را پریشان حال دید، سبب پریشانی وی را که از چهره‌اش آشکار بود پرسید، در پاسخ زن گفت: امروز در میان مغازه برای مدتی به فکر عاقبت و قیامت خود افتادم که در آن روز جای من کجاست: بهشت یا جهنم؟ برایم معلوم نشد، مرا سخت افسرده کرد، اکنون با اضطراب و وحشت و پریشانی و ناراحتی به خانه آمده‌ام و از تو می‌خواهم مرا از این رنج نجات دهی، زن به همسرش گفت: از دست من برای تو چه کاری برمی‌آید؟ جواب داد: نزد حضرت زهرا علیها السلام برو که آن مخدّره عالم به حقایق است و از آن حضرت عاقبت مرا بپرس!

زن به خانه حضرت زهرا علیها السلام رفت و عین گفتار شوهرش را به آن بانوی عصمت عرضه داشت، حضرت در پاسخ وی گفت: به همسرت بگو: اگر در امور حیات مادی و معنوی هماهنگ با قرآن زندگی کرده باشی مسلماً اهل بهشت ورنه به عذاب الهی دچار خواهی شد.

دختر با عظمت پیامبر در علم و عمل، در اخلاق و کردار، در زهد و عبادت، در

(1) - فلاح السائل: 173، الفصل التاسع عشر، بحار الأنوار: 66 / 83، باب 39، حدیث 4.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 232

فضیلت و کمال، در شوهرداری و خانه‌داری، در تربیت اولاد در تمام روزگار و در همه دهر موجودی عالی و بی‌نمونه است، تا جایی که بر تمام زنان جهان واجب است در تمام امور حیات از آن حضرت پیروی کرده و به آن جناب تأسی جویند تا خیر دنیا و آخرت خویش را تأمین نمایند.

حیات الهی بانوی دوسرا به طور مفصل در کتب حدیث و کتب تاریخ آمده و به وسیله دانشمندان بزرگ شیعه و سنی به رشته تحریر کشیده شده و از بدو ولادت تا شهادت آن بانوی دو سرا را به نحو تحلیلی نگاشته‌اند، شما می‌توانید زندگی آن مقام با عظمت ملکوتی را در آن کتب که بین مردم مشهور و در تمام کتابخانه‌ها هست بخوانید.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 233

باب

69

در شناخت ائمه طاهرين عليهم السلام

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 235

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

رَوَى بِإِسْنَادٍ صَحِيحٍ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ: يَا سَلْمَانُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا إِلَّا وَلَهُ اثْنَا عَشَرَ نَقِيبًا، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْتُ هَذَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابَيْنِ. قَالَ: يَا سَلْمَانُ هَلْ عَلِمْتَ نَقَبَائِي الْأَثْنَى عَشَرَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى لِإِمَامَةٍ مِنْ بَعْدِي؟ فَقُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ خَلَقَنِي اللَّهُ تَعَالَى مِنْ صَفْوَةِ نُورِهِ وَدَعَانِي فَاطِمَتُهُ، فَخَلَقَ مِنْ نُورِي عَلِيًّا وَدَعَاهُ فَاطِعَةً، فَخَلَقَ مِنْ نُورِي وَنُورِ عَلِيٍّ فَاطِمَةَ وَدَعَاهَا فَاطِعَتُهُ، وَخَلَقَ مِنِّي وَمِنْ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ الْحُسَيْنَ وَالْحُسَيْنَ فَدَعَاهُمَا فَاطِعَاةً فَسَمَّانَا اللَّهُ بِخَمْسَةِ أَسْمَاءٍ مِنْ أَسْمَائِهِ فَاللَّهُ تَعَالَى الْمَحْمُودُ وَأَنَا مُحَمَّدٌ، وَاللَّهُ الْعَلِيُّ وَهَذَا عَلِيٌّ، وَاللَّهُ الْفَاطِرُ وَهَذِهِ فَاطِمَةُ، وَاللَّهُ ذُو الْإِحْسَانِ وَهَذَا الْحُسَيْنُ، وَاللَّهُ الْمُحْسِنُ وَهَذَا الْحُسَيْنُ وَخَلَقَ مِنْ نُورِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةَ أَثْنَمَةِ فَدَعَاهُمْ فَاطِعُوهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ تَعَالَى سَمَاءً مَبْنِيَّةً أَوْ أَرْضًا مَدْحِيَّةً أَوْ هَوَاءً أَوْ مَلَكًا أَوْ بَشَرًا وَكُنَّا أَنْوَارًا نُسَبِّحُهُ وَنَسْمَعُ لَهُ وَنُطِيعُ.

قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا أَبَا أَنْتَ وَأُمِّي مَا لِمَنْ عَرَفَ هَؤُلَاءِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِمْ؟ فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ مَنْ عَرَفَهُمْ حَقَّ مَعْرِفَتِهِمْ وَاقْتَدَى بِهِمْ فَوَالَاهُمْ وَتَبَرَّأَ مِنْ عَدُوِّهِمْ كَانَ وَاللَّهِ مِنَّا يَرُدُّ حَيْثُ رَدُّ وَيَسْكُنُ حَيْثُ نَسْكُنُ.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ إِيْمَانٌ بَعِيْرَ مَعْرِفَتِهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَنْسَائِهِمْ؟

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 236

فَقَالَ:

لا: يا سَلْمَانُ. قُلْتُ: يا رَسُولَ اللَّهِ فَأَتَى لِي بِهِمْ؟ فَقَالَ: قَدْ عَرَفْتَ إِلَى الْحُسَيْنِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ثُمَّ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِأَقْرِ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ ثُمَّ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ لِسَانُ اللَّهِ الصَّادِقُ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ الْكَاطِمُ غَيْظُهُ صَبْرًا فِي اللَّهِ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا الرَّاغِبُ بِسِرِّ اللَّهِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمُخْتَارُ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَادِي إِلَى اللَّهِ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّامِتُ الْأَمِينُ عَلَى سِرِّ اللَّهِ ثُمَّ فَلَانُ سَمَاءُ بِابْنِ الْحَسَنِ التَّاطِقُ الْقَائِمُ بِحَقِّ اللَّهِ.

قَالَ سَلْمَانُ: فَبَكَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ: يا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي مُؤَجَّلٌ إِلَى عَهْدِهِمْ؟

قَالَ: يا سَلْمَانُ اقْرَأ:

[فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا\* ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا] «1».

قَالَ: فَاشْتَدَّ بُكَائِي وَشَوْقِي وَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللَّهِ ابْعَثْ مِنْكَ؟ فَقَالَ: اَيُّ وَالَّذِي أَرْسَلَنِي لِبَعْثِهِ مَتَى وَبِعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَتِسْعَةَ أَيْمَةٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالسَّلَامُ وَبِكَ وَمَنْ هُوَ مِنَّا وَمُظْلُومٌ فِينَا وَكُلُّ مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضًا، اَيُّ وَاللَّهِ يَا سَلْمَانُ ثُمَّ لِيُحْضَرَنَّ ابليسُ وَجُنُودُهُ وَكُلُّ مَنْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحْضًا حَتَّى يُؤْخَذَ بِالْقِصَاصِ وَالْأَوْتَارِ وَالثَّرَاثِ وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا، وَنَحْنُ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ.

(1) - اسراء (17): 5 - 6.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 237

[وَأُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ\* وَتُمْكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ] «1».

قَالَ سَلْمَانُ: فَقُمْتُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مَا يُبَالِي سَلْمَانُ مَتَى لَقِيَ الْمَوْتَ أَوْ لَقِيَهُ «2».

## (1) - قصص (28): 5 - 6.

(2) - این باب در نسخه عبدالرزاق لاهیجی نمی باشد.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 238

[روی باسناد صحیح عن سلمان الفارسی رضی الله عنه قال: دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله فلما نظر الی قال: یا سلمان ان الله عزوجل لم یبعث نبیا و لا رسولا الا و له اثنا عشر نقیبا]

## امامت و ولایت

دسیسه کاران و دغل بازان و دین فروشان به دنیا این روایت بسیار مهم را - که بیانگر یکی از اصولی ترین مسائل اسلام یعنی امامت و رهبری است، امامتی که حیات و تداوم دین و حفظ مفاهیم و معانی حقیقی قرآن بستگی به آن دارد - از بعضی از نسخه های قدیمی «مصابح الشریعة» حذف کرده و بجای آن روایتی مجعول و ساختگی در فضایل و مناقب بعضی از صحابه که از اربابان ظلم و زور بودند گذاشته اند.

من از آن روایت مجعول که مخالف با قرآن و سنت بود، به دستور قرآن و سنت چشم پوشیده و روایت اصلی باب شصت و نهم «مصابح الشریعة» را از بعضی از نسخ خطی و چاپی که بیانگر مسئله امامت و ولایت است آوردم تا شرح «مصابح الشریعة» از نقص و عیب خالی بماند و خوانندگان امروز و فردا در حدّ لازم از آن منتفع شوند.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 239

ملاّ محسن فیض کاشانی در «علم الیقین» <sup>1</sup> این روایت عالی را از سید جلیل حسن بن ابی کبش و حسن بن سلیمان در کتاب «مختصر و صاحب مقتضب» و علامه مجلسی رحمه الله در جلد سیزدهم «بحار الأنوار» از چاپ قدیم و محدّث نوری در ابتدای باب یازدهم کتاب «نفس الرحمن فی فضایل سلمان» نقل کرده اند.

دسیسه کاران باید بدانند نور خدا با پف دهان قابل خاموش کردن نیست که خدا حافظ و تمام کننده نور خود است و آنچه در رابطه با خداست برای ابد ماندنی است.

نمونه این روایت که در آن تصریح به اسم ائمه طاهرین علیهم السلام شده در کتب شیعه و سنی آمده است.

کتاب فریقین از قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایات زیادی آورده‌اند که:

بزرگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در موقعیت‌های گوناگون در طول بیست و سه سال بعثت خود به اوصیای بعد از خود با ذکر نام اشاره کرده و در این زمینه جای هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست و روایات این باب از نظر سند صحت آن قدر محکم و متین است که حتی وهابی‌های عربستان که در دشمنی با طوایف مسلمانان و برخی از اصول مسلم اسلام معروف جهانند در بازسازی مسجد النبی نام دوازده امام و جانشین پس از پیامبر را بر ستون‌های سنگی مسجد حک کرده و من چندین بار آن اسامی مقدسه را بر ستون‌های داخل حیاط مسجد خوانده‌ام.

در اینجا لازم است به يك حديث که از رسول اسلام صلی الله علیه و آله در کتب شیعه و سنی، تصریح به نام دوازده جانشین آن حضرت دارد، اشاره شود.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در کتاب پر قیمت «بنایع المودّة» و شیخ صدوق در

(1) - علم الیقین: 1/ 406.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 240

«اکمال الدین» و فیض کاشانی در «علم الیقین» با سند متین و محکم از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کنند که گفت:

وقتی آیه شریفه:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ] «1».

ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت‌اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می‌باشند] اطاعت کنید.

بر پیامبر بزرگ نازل شد، من به آن حضرت عرضه داشتم: خدا و رسول را شناختیم، ولی الامر که در این آیه پروردگار عالم طاعتشان را با طاعت از رسول یکی قرار داده کیستند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اینان جانشینان من و رهبران جامعه اسلامی پس از من هستند اول آنان:

علی ابن ابیطالب و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی در تورات معروف به باقر که ای جابر او را می بینی و چون دیدی سلامم را به او برسان.

سپس صادق جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی.

سپس هم نام و هم کنیت من حجت خدا در زمین و بقیت عباد پسر حسن بن علی است.

یاد و نام خدا به دست او در مشارق و مغارب طنین انداز می شود، او از شیعیان و دوستدارانش غایب است و آن که خدا دلش را به ایمان امتحان کرده بر امامتش اقرار دارد.

(1) - نساء (4): 59.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 241

جابر می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: شیعیانش در زمان غیبت از او سود می برند؟ فرمود: به آن کسی که مرا به رسالت فرستاده از نورش بهره می گیرند و از رهبریش سود می برند، چنانچه مردم از آفتاب پشت ابر بهره می برند!

در دنباله حدیث، داستان ملاقات جابر با حضرت باقر العلوم علیه السلام آمده، ملاقاتی که پیامبر بزرگ از آن خبر داد «1».

نص صریح رسول اسلام صلی الله علیه و آله را بر نام دوازده امام و این که آن بزرگواران خلفا و جانشینان آن حضرتند می توانید در کتاب های «صحیح بخاری»، «مسند احمد بن حنبل»، «ینایع المودّة» که از مهم ترین کتب اهل سنت است و «الکافی» و «احقاق الحق»، «اعلام الوری»، «بحار الأنوار» که از مهم ترین کتب شیعه است ملاحظه کنید.

در زمینه وجوب نصب امام و این که لزوم امامت در جامعه هم چون لزوم نبوت است کتب بسیار مهم و دقیق و تحقیقی و استدلالی به توسط دانشمندان بزرگ شیعه نوشته شده که در این زمینه حجت حق را بر تمام مکلفین تا صبح قیامت تمام کرده اند و در هر عذری را در تخلف از ائمه معصومین پس از پیامبر به روی همه بسته اند.

کتاب‌هایی هم چون «الفین» نوشته علامه حلی و «عبقات» نوشته میر حامد حسین نیشابوری و «الغدیر» نوشته علامه امینی و «المراجعات» نوشته سید شرف الدین عاملی، برای مطالعه در زمینه امامت و ولایت از مهم‌ترین و سودمندترین کتب است.

استحکام بنای تشیع واقعی است که از آفتاب روشن‌تر است و شیعه در تمام

---

(1) - ینایع المودّة: 2/ 173؛ اعلام الوری: 397، الفصل الثانی؛ بحار الأنوار: 36/ 249، باب 41، حدیث 67.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 242

زمینه‌های اسلامی علماً و عملاً از تمام مکتب‌های تاریخ حیات مکتبش برتر و اصولی‌تر است و این معنا را به طور تحقیقی و همراه با استدلال‌ات و براهین بسیار محکم در صدها کتاب معتبر و علمی ثابت کرده است، گرچه معاندان عامد و دین فروختگان به دنیا و بلعم‌های تاریخ امت اسلام بر اثر اسیر بودن در بند هوای نفس که بدترین و سخت‌ترین دشمن است، نخواسته‌اند حق را بپذیرند و از واقعیت پیروی کنند.

آنان و پیروان کر و کورشان مسئله خلافت و جانشینی از رسول اسلام صلی الله علیه و آله را در جلسه سقیفه از مسیر و محور حقیقی و اصلی برگرداندند و کثیری از مسلمان‌ها را تا ظهور امام دوازدهم به چاه ضلالت و بیابان گمراهی انداختند و سخیف‌ترین و بی‌پایه‌ترین حرف را که پیامبر در امر جانشینی نظر نداده و تعیین حکومت پس از وی بر عهده امت است اساس کار خود قرار داده و باعث این همه تشّت و اختلاف و ضعف و دین سازی و انحراف و بدبختی در جامعه اسلامی شدند!

### امامت و ولایت در کلام امام رضا علیه السلام

من از میان صدها کتاب علمی و تحقیقی و روایی و تاریخی که در امر ولایت و امامت و جانشینی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته شده فقط يك سخن از حضرت علی بن موسی الرضا عالم آل محمد علیهم السلام نقل می‌کنم باشد که اهل انصاف به انصاف خود تکیه کنند.

عبدالعزیز بن مسلم که از یاران و ارادتمندان و مخلصان حضرت رضاست می‌گوید «1»:

(1) - الکافی: 198 / 1، باب نادر جامع فی فضل الامام وصفاته، حدیث 1؛ الأُمالی، شیخ صدوق: 674، المجلس السابع والتسعون، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 120 / 25، باب 4، حدیث 4.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 243

در ابتدای ورودمان به مرو در خدمت امام رضا علیه السلام در روز جمعه در جامع مرو بودیم، بین مردم در امر امامت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله سخنان زیادی رد و بدل شد و اختلاف زیادی که بین مردم در مسئله امامت بود مورد مذاکره قرار گرفت پس از آن جلسه به خدمت مولایم حضرت رضا علیه السلام رسیدیم و داستان مردم را بازگو کردم، حضرت لبخندی زد و فرمود: ای عبدالعزیز! این مردم جاهل و نادانند و در رأی و عقیده خود کلاه سرشان رفته، به حقیقت خداوند عزوجلّ جان رسول خدا صلی الله علیه و آله را نگرفت مگر این که دین را برای او کامل کرد و قرآنی به او عنایت فرمود که شرح هر چیز در آن است، حلال و حرام و حدود و احکام و آنچه مردم بدان نیاز دارند همه را در آن بیان کرد و فرمود:

[ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ] «1».

ما چیزی را در کتاب [تکوین از نظر ثبت جریانات هستی و برنامه‌های آفرینش] فروگذار نکرده‌ایم.

در سفر حجة الوداع که آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله بود آیه سوم سوره مائده را نازل کرد:

[الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا] «2».

امروز [با نصب علی بن ابی طالب به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را

(1) - انعام (6): 38.

(2) - مائده (5): 3.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 244

برایتان به عنوان دین پسندیدم.

امر امامت از تمام نعمت است، پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا نرفت تا برای همگان همه معالم دین را بیان کرد و راه را برای آنان روشن ساخت و آنها را بر جاده حق واداشت و علی علیه السلام را بر آنان رهبر و پیشوا نمود و از چیزی که مورد نیاز امت باشد صرف نظر نکرد مگر این که بیان فرمود، هر که خیال کند که خداوند دینش را کامل نکرده، کتاب خدا را رد نموده و هرکس کتاب خدا را رد کند به آن کافر است!!

آیا قدر و موقعیت امامت را در امت می دانند تا اختیار و انتخاب آنان در آن روا باشد؟!

به راستی! امامت اندازه ای فراتر و مقامی والاتر و موقعی ارزنده تر و آستانی منیع تر و ژرفایی فروتر از آن دارد که مردم با عقل خود به آن رسند، یا با رأی و نظر خود درک کنند یا به انتخاب خود امامی بگمارند.

امامت مقامی است که حضرت ابراهیم پس از آن که مقام نبوت و خُلت را پابرجا کرد بدان رسید، این امامت سومین درجه و فضیلتی بود که خدایش بدان مشرف کرد و نامش را به وسیله آن بلند نمود و فرمود:

[إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا] «1».

من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم.

خلیل از شادمانی به این نعمت عرضه داشت:

این مقام در ذریه و نژاد من هم هست؟

خداوند فرمود:

---

(1) - بقره (2): 124.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 245

[لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ] «1».

پیمان من [که امامت و پیشوایی است] به ستمکاران نمی‌رسد.

این آیه امامت و رهبری هر ظالمی را تا روز قیامت باطل ساخت و آن را مخصوص برگزیدگان پاک ساخت.

### شیعه در اسلام

آیا پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله اگر مسئله زحمات وصی به حق رسول حضرت امیر و یازده فرزندش و یاران آن بزرگواران نبود، آیا از اسلام حقیقی نشانی باقی می‌ماند؟! و پس از غیبت اگر به وسیله فقهای واجد شرایط و تربیت‌شدگان نشان آن همه زحمت برای بقای دین انجام نمی‌پذیرفت با هجومی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله هواپرستان و به خصوص بنی‌امیه و بنی‌عباس به اسلام شد از اسلام چه می‌ماند؟ اسلامی که امروز به دست طوایف غیر شیعه است اسلام فقهای تربیت شده بنی‌امیه و بنی‌عباس است و اسلامی که به دست شیعه است اسلام ائمه معصومین علیهم السلام و اسلام ائمه علیهم السلام، اسلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسلام رسول خدا صلی الله علیه و آله، اسلام خداست.

این که می‌گویم اسلام غیر شیعه اسلام فقهای دست‌پرورده بنی‌امیه و بنی‌عباس است حقیقی است که خود کتب فقهی و تاریخی آنان نشان می‌دهد به همین خاطر است که تمام آرای فقهی شیعه از نظر محتوی و استدلال بر تمام آرای فقهی چهار مذهب دیگر برتری دارد، در این زمینه به کتاب «الخلاف» شیخ طوسی مراجعه کنید و نیز فتوای بزرگ فقیه اهل سنت شیخ محمود شلتوت را ببینید که فتوا می‌دهد

(1) - بقره (2): 124.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 246

تمام اهل سنت می‌توانند در تمام امور از فقه شیعه که فقه جعفر بن محمد الصادق است پیروی کنند!!

آری، شیعه در تمام مسائل اعتقادی و عملی و اخلاقی و مادی و معنوی و سیاسی و اجتماعی و دنیایی و آخرتی پیرو امامان معصوم از اهل بیت رسول اکرم علیهم السلام است که آنان دانش و علوم خود را از جد بزرگوار خود پیامبر گرفته‌اند و پیامبر علومش را از حضرت حق اخذ کرده و در حقیقت سنی واقعی شیعیان هستند که به حقیقت از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در همه امور و به خصوص در امر خلافت و جانشینی پیروی کرده‌اند، گرچه مخالفان ما را به هزاران تهمت رمی کنند و از هیچ دروغی در حق ما باز نایستند که ما را جز خدا تکیه‌گاهی نیست و علاوه بر پاسخ

تَهْمَت‌ها و دروغ‌ها که در کتب علمی خود مانند «احقاق الحق» و «عَبَقَات» و «الغدير» و «المراجعات» و «النص و الاجتهاد» و «الامام الصادق» داده‌ایم در دادگاه قیامت با حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و شهادت حضرت حق به پاسخ تَهْمَت‌ها و دروغ‌های معاندان و هواپرستان و استعمارزدگان اقدام خواهیم کرد که:

[أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ] «1».

آیا خدا بهترین داوران نیست؟

راسخون در علم

اگر وجود امام معصوم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نبود - امامی که به گفته روایات متواتره واجد تمام اوصاف و خصوصیات پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از نبوت است - تصرفات بیجای هواپرستان با عقل و آرائشان در مفاهیم آیات قرآن به عمر مکتب حقیقی حق خاتمه می‌داد.

(1) - تین (95): 8.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 247

این امامان معصوم علیهم السلام بودند که حقیقت مفاهیم را بیان کردند و گفتارشان به عنوان میزان شناخت حقایق قرآن برای اهل دل باقی ماند تا با مراجعه به گفتار و آرای برحق آنان باطل بودن آرای دیگران نسبت به قرآن معلوم گردد. به آیه زیر با کمال دقت توجه نمایید:

[هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ] «1».

اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن کتاب، آیات محکم است [که دارای کلماتی صریح و مفاهیمی روشن است] آن‌ها اصل و اساس کتاب‌اند، و بخشی دیگر آیات متشابه است [که کلماتش غیر صریح و معانی‌اش مختلف و گوناگون است و جز به وسیله آیات محکم و روایات استوار تفسیر نمی‌شود] ولی کسانی که در قلوبشان انحراف [از

هدایت الهی] است برای فتنه‌انگیزی و طلب تفسیر [نادرست و به تردید انداختن مردم و گمراه کردن آنان] از آیات متشابهش پیروی می‌کنند، و حال آن که تفسیر واقعی و حقیقی آن‌ها را جز خدا نمی‌داند. و استواران در دانش [و چیره‌دستان در بینش] می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه [چه محکم، چه متشابه] از سوی پروردگار ماست. و [این حقیقت را] جز صاحبان خرد متذکر نمی‌شوند.

تاکنون در جامعه اسلامی احدی نگفته راسخ در علم ابوبکر و عمر و عثمان، یا

### (1) - آل عمران (3): 7.

#### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 248

زمامداران اموی و عباسی و فقیهان دربار آن دو حکومت و یا فقیهان امروز ممالک اهل سنت هستند، اگر هم کسی بگوید هیچ دلیلی و حجتی و برهانی قانع‌کننده بر گفتارش ندارد، از طرفی هم آیات قرآن بی‌مصدق نیست، در زمینه مصادیق آیه بالا چون به روایات اهل سنت و روایات کتب شیعه مراجعه کنیم می‌بینیم امامان معصوم علیهم السلام به عنوان راسخون در علم معرفی شده‌اند و مصادیق جمله [و الراسخون فی العلم] آن بزرگوارانند و همانان بودند که با بیانات خود در جهت روشن کردن آیات قرآن مَهر باطل به آرا و عقاید تمام دسته‌جاتی که پیرو متشابهات بودند زدند و رنه امروز از حقیقت دین خبری نبود!!

در زمان حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت رضا علیهم السلام به وسیله زمامداران اموی و عباسی کتب مکاتب گوناگون خارجی سیل‌وار به ممالک اسلامی آمد و دست‌نشانندگان دربار اموی و عباسی به ترجمه آن کتب دست زدند و هزاران آرا و افکار بشری را در جامعه اسلامی رواج دادند، در رواج آن آرا و افکار، اسلام عزیز می‌رفت که چراغش خاموش و فروغش برچیده شود.

حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام با تربیت چند هزار شاگرد و فرستادن آنان در نواحی مختلف مملکت اسلامی از هدم بنای دین و بهم ریختن مفاهیم آیات به وسیله آن آرا و افکار باطله جلوگیری کردند و حضرت رضا علیه السلام با تشکیل مجالس مهم علمی، از خاموش شدن چراغ دین مانع شدند و صراط مستقیم حق را در لا به لای آن همه طوفان نمایانند و به وسیله زحمات ائمه بعد و فقهای ازجان گذشته شیعه تا به امروز تداوم پیدا کرد و از امروز تا فردا هم

با رنج‌هایی که عالمان شیعه تحمل می‌کنند تا آمدن امام عصر علیه السلام ادامه پیدا می‌کند، تا کسی نگوید راه بر من روشن نبود!

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 249

امامت و ولایت در کلام امام سجاد علیه السلام

در این زمینه روایت مهمی را از «علم‌الیقین» فیض نقل می‌کنم:

عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ السَّجَّادِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: نَحْنُ أَيْمَةُ الْمُسْلِمِينَ وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ وَسَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَقَادَةُ الْعُرَى الْمُحَجَّلِينَ وَمَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ وَنَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَنَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُمَسِّكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَبِنَا يُمَسِّكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَبِنَا يُنْزِلُ الْعَيْثُ وَتُنْشَرُ الرَّحْمَةُ وَتُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ وَلَوْلَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا. ثُمَّ قَالَ: وَلَمْ تَخْلُ الْأَرْضُ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ إِلَيْهِ فِيهَا ظَاهِرٌ مَشْهُورٌ أَوْ غَائِبٌ مَسْتُورٌ وَلَا تَخْلُو إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ.

قال الراوي: فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَكَيْفَ يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْغَائِبِ الْمَسْتُورِ؟

قال: كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا حِجَابٌ «1».

امام صادق علیه السلام از پدرش حضرت باقر علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش حضرت سجاد علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند:

ماييم رهبران مسلمانان و دلايل حضرت حق بر عالمين و شريف‌ترين مؤمنان و راهبر راهيان نور و مولای مردم با ايمان و مايم مأمّن و پناهگاه اهل زمين چنانچه ستارگانند امان اهل آسمان، از برکت معنويت ماست که آسمان به

---

(1) - علم‌الیقین: 381/1، کمال‌الدین: 207/1، باب 21، حدیث 22؛ الأملی، شیخ صدوق: 186، المجلس

الرابع والثلاثون، حدیث 15؛ بحار الأنوار: 5/23، باب 1، حدیث 10.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 250

زمین نمی آید و به خاطر ماست که زمین اهلش را به چاه اضطراب نمی اندازد، باران به خاطر ما می بارد و رحمت به واسطه ما منتشر می شود، برکات زمین برای ما بیرون می آید و اگر ما از جانب حق در بین مردم نمی بودیم، زمین اهلش را فرو می برد، از خلقت آدم تاکنون زمین از حجت ظاهر مشهور یا غایب مستور خالی نبوده و تا قیامت خالی نیست و گرنه خداوند عبادت نمی شد.

راوی به حضرت عرضه داشت: مردم از حجت غایب چگونه فیض می برند؟

فرمود: همانگونه که از آفتاب از پس پرده ابر.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 251

[رَوَى بِإِسْنَادٍ صَحِيحٍ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ قَالَ: يَا سَلْمَانُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا إِلَّا وَلَهُ إِنَّا عَشْرَ نَقِيْبَاءَ، قَالَ:

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَرَفْتُ هَذَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابَيْنِ. قَالَ: يَا سَلْمَانُ هَلْ عَلِمْتَ ثُقُبَائِي الْأَثْنَى عَشَرَ الَّذِينَ اخْتَارَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى لِلْإِمَامَةِ مِنْ بَعْدِي؟ فَقُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ خَلَقَنِي اللَّهُ تَعَالَى مِنْ صَفْوَةِ نُورِهِ وَدَعَانِي فَأَطَعْتُهُ، فَخَلَقَ مِنْ نُورِي عَلِيًّا وَدَعَاهُ فَأَطَاعَهُ، فَخَلَقَ مِنْ نُورِي وَنُورِ عَلِيٍّ فَاطِمَةَ وَدَعَاهَا فَأَطَاعَتْهُ، وَخَلَقَ مِنِّي وَمِنْ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَدَعَاهُمَا فَأَطَاعَاهُمَا فَسَمَّانَا اللَّهُ بِخَمْسَةِ أَسْمَاءٍ مِنْ أَسْمَائِهِ فَاللَّهُ تَعَالَى الْمُحْمُودُ وَأَنَا مُحَمَّدٌ، وَاللَّهُ الْعَلِيُّ وَهَذَا عَلِيٌّ، وَاللَّهُ الْفَاطِرُ وَهَذِهِ فَاطِمَةُ، وَاللَّهُ ذُو الْأَحْسَانِ وَهَذَا الْحَسَنُ، وَاللَّهُ الْمُحْسِنُ وَهَذَا الْحُسَيْنُ وَخَلَقَ مِنْ نُورِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةَ أَيْمَةٍ فَدَعَاهُمْ فَأَطَاعُوهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ تَعَالَى سَمَاءً مَبْنِيَّةً أَوْ اَرْضاً مَدْحِيَّةً أَوْ هَوَاءً أَوْ مَلَكاً أَوْ بَشَرًا وَكُنَّا أَنْوَاراً نُسَبِّحُهُ وَنُسَمِّعُ لَهُ وَنُطِيعُ]

امام صادق علیه السلام فرمود:

روایت شده به سند صحیح از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت: بر رسول خدا وارد شدم، به من توجه فرمود و چنین گفت: ای سلمان! خداوند پیامبری را نفرستاد

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 252

مگر این که برای او دوازده نقیب «1» بوده است، عرضه داشتم: این حقیقت را از پیروان تورات و انجیل شنیده ام، فرمود: ای سلمان! آیا نقبای دوازده گانه مرا که خداوند متعال آنان را برای مقام امامت و وصایت انتخاب فرموده می شناسی؟

گفتم: خدا و رسول او به این حقیقت آگاه‌ترند.

فرمود: خداوند مرا از نور خالص و صاف خود به وجود آورد و سپس مرا برای اطاعت و بندگی خود دعوت کرد و من اجابت نمودم و از نور من علی بن ابیطالب را آفرید و او را به مقام اطاعت و پیروی خود خواند و او قبول کرد و از نور من و علی، دخترم فاطمه را آفرید و او را نیز به اطاعت دستوره‌های خود دعوت نمود و او پذیرفت و از نور من و علی بن ابیطالب و فاطمه دخترم، حسن و حسین فرزندانم را آفرید و آن‌ها نیز دعوت حق را به اطاعت اجابت نمودند و از این جهت ما را با پنج اسم از اسمای خود نامید.

پس خداوند متعال محمود و من محمد هستم و او علی و بلند مقام و این پسر عموم علی است و خداوند فاطر و شکافنده حق از باطل و نور از ظلمت است و دخترم فاطمه قطع‌کننده و جدا سازنده است و حضرت او صاحب نیکی‌ها و احسان و فرزندم حسن است و دیگری حسین!

و خداوند بزرگ از نور فرزندم حسین نه فرزند آفرید که پیشوایان دین من هستند و ایشان را برای بندگی و اطاعت او امر خود دعوت فرمود و آنان قبول کردند و این برنامه پیش از آفرینش خلق بود و در آن وقت ساختمان آسمان و گسترش زمین و وجود هوا و ملک و انسان صورت نگرفته بود، ما در آن هنگام انواری بودیم که پروردگار بزرگ را تسبیح و تقدیس کرده و فرمان او را شنیده و پیروی می‌نمودیم.

(1) - نقیب به معنای شاهد و شخصیتی است که محیط به حقایق و برتر از همه و اعلم از دیگران در همه امور است.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 253

[قَالَ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَابِي أَنْتَ وَأُمِّي مَا لِمَنْ عَرَفَ هَؤُلَاءِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِمْ؟ فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ مَنْ عَرَفَهُمْ حَقَّ مَعْرِفَتِهِمْ وَاقْتَدَى بِهِمْ فَوَالَاهُمْ وَتَبَرَّأَ مِنْ عَدُوِّهِمْ كَانَ وَاللَّهِ مَتَا يَرِدُ حَيْثُ نَزِدُ وَيَسْكُنُ حَيْثُ نَسْكُنُ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ إِمَانٌ بَعِيرٍ مَعْرِفَتِهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَنْسَابِهِمْ؟ فَقَالَ: لَا: يَا سَلْمَانُ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَتَى لِي بِهِمْ؟ فَقَالَ: قَدْ عَرَفْتَ إِلَى الْحُسَيْنِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ثُمَّ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ بَاقِرٍ عَلِيمِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ ثُمَّ جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ لِسَانُ اللَّهِ الصَّادِقُ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ الْكَاطِمُ غَيْظُهُ صَبْرًا فِي اللَّهِ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا الرَّاظِي بِسِرِّ اللَّهِ ثُمَّ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ الْمُخْتَارُ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَادِي إِلَى اللَّهِ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّامِتُ الْأَمِينُ عَلَى سِرِّ اللَّهِ ثُمَّ فَلَانُ سَمَاءُ بَابِنِ الْحُسَيْنِ النَّاطِقُ الْقَائِمُ بِحَقِّ اللَّهِ]

سلمان می گوید: عرضه داشتم: یا رسول الله! من کجا دارای آن مقامی هستم که به آنان برسم؟

یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت، برای کسی که ایشان را آن طور که باید،

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 254

بشناسد چه پاداشی است؟ فرمود:

ای سلمان! هر کس آنان را آن طور که باید، بشناسد و از آنان پیروی کند و آنان را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزاری جوید، به خدا سوگند از ماست، هر جا ما وارد شویم وارد می شود، هر جا ما ساکن شویم سکونت کند.

فرمود: تا حسین را شناختی؟ گفتم: آری.

فرمود: پس از او علی سید العابدین است و بعد از او فرزندش محمد که شکافنده علوم اولین و آخرین از میان انبیا و مرسلین است و سپس فرزندش جعفر است که لسان صادق پروردگار خواهد شد و بعد از او فرزندش موسی است که فرو برنده خشم و غضب خویش می باشد از لحاظ صبر و بردباری در راه پروردگار و پس از او فرزندش علی الرضا است که در برابر تقدیر و حکم های الهی که پوشیده است راضی است.

بعد از او فرزندش محمد است که برگزیده خلق اوست و پس از او فرزندش علی است که هدایت کننده به سوی خداست و سپس فرزند او حسن است که صامت و نگهدارنده و امین اسرار الهی است و بعد از او فرزندش فلان است که نام او را ذکر فرمود و او گوینده به حق و قیام کننده در راه الهی است.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 255

[قَالَ سَلْمَانُ: فَبَكَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي مُؤَجَّلٌ إِلَى عَهْدِهِمْ؟ قَالَ: يَا سَلْمَانُ اقْرَأْ: [فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ أَوْلَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا\* ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا] «1»]

سلمان گفت: من گریه کردم و سپس عرضه داشتم: یا رسول الله! آیا من تا زمان آنان باقی خواهم بود؟

فرمود: بخوان آیه شریفه را:

و حکم کردیم به بنی اسرائیل که هرآینه فساد و شر برمی انگیزید در دو مرحله و در روی زمین بزرگی و بلندی می طلبید و چون وعده مرحله اول فرا رسید، مبعوث می کنیم بندگان را که شدت و حدت دارند، پس نفوذ می کنند در خلال محوطه ها و وعده پروردگار متعال واقع و محقق خواهد شد، سپس برمی گردانیم قوت و عظمت و بلندی شما را و مسلط می کنیم شما را بر دیگران و تأیید می کنیم شما را به اموال و فرزندان و قرار می دهیم شما را پرجمعیت ترین گروه ها.

## (1) - اسراء (17): 5- 6.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 256

[قَالَ: فَاشْتَدَّ بُكَائِي وَشَوْقِي وَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اِبْعَهِدْ مِنْكَ؟ فَقَالَ: اَيُّ وَالَدِي اَرْسَلَنِي لِبِعْهِدٍ مِّنِّي وَبِعَلِيَّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَتِسْعَةَ اَئِمَّةٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ: السَّلَامَ وَبِكَ وَمَنْ هُوَ مِنَّا وَمَظْلُومٌ فِينَا وَكُلُّ مَنْ مَحَضَ الْاِيْمَانَ مَحْضًا، اَيُّ وَاللَّهِ يَا سَلْمَانُ ثُمَّ لِيُحْضِرَنَّ ابليسُ وَجُنُودَهُ وَكُلُّ مَنْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحْضًا حَتَّى يُؤْخَذَ بِالْقِصَاصِ وَالْاَوْتَارِ وَالثَّرَاثِ وَلَا يَظْلِمُ رُبُّكَ احَدًا، وَنَحْنُ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْاَيَّةِ.

[وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ\* وَنُكَفِّرَنَّ هُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ] «1».

قَالَ سَلْمَانُ: فَقُمْتُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مَا يُبَالِي سَلْمَانُ مَتَى لَقِيَ الْمَوْتَ أَوْ لَقِيَهُ

سلمان گفت: گریه ام شدید شد و شوقم به دیدار آن اولیای الهی بیشتر گشت، عرض کردم: یا رسول الله! آیا این جریان و مغلوبیت و مظلومیت با سابقه عهدی خود شما می باشد؟

فرمود:

## (1) - قصص (28): 5- 6.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 257

آری، سوگند به خداوند بزرگ این جریان با سابقه عهدی من و علی بن ابیطالب و دخترم فاطمه و فرزندانم حسن و حسین و نه فرزند از اولاد فرزندانم حسین و آن کسی که از ماست و هر شخصی که در راه ما مظلوم می‌باشد و هرکسی که به مرتبه خلوص ایمان نایل باشد صورت گرفته است!!

آری، سوگند به پروردگار بزرگ ای سلمان، پس از این در مرحله دوم حاضر می‌شود و روی کار می‌آید.

ابلیس و پیروان و یاران او و آن کسانی که عناد و کفر خود را به درجه کامل رسانیده‌اند و در پایان این مرحله باز خداوند آنان را می‌گیرد و در مقابل اعمال ناشایست و کفر و الحاد و تجاوز و عصیان، آنان را مؤاخذه و قصاص و عقاب نمایند و خداوند هرگز به کسی ستم روا نمی‌دارد.

و ما هستیم مصداق این آیه شریفه:

ما می‌خواهیم احسان کنیم به آن کسانی که ضعیف شده‌اند در روی زمین و آنان را پیشوایان مردم قرار داده و پس از هلاک دیگران وارثان آنان گردند و ما آنان را در روی زمین نیرومند کرده و برقرار می‌کنیم و فرعون و هامان و پیروان آنها را نشان می‌دهیم آنچه را که وحشت داشته و از آن پرهیز می‌کردند.

سلمان گفت: من از خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برخاستم، ولی به اندازه‌ای غرق فکر و اندیشه شدم که هیچ گونه باک نداشته و متوجه نبودم که مرگ در کجا و چه وقت مرا می‌رسد، یا من چه هنگام به مرگ خواهم رسید؟!!

با توجه به مقدمه‌ای که بر روایت گذشت روشن می‌گردد که: تداوم فرهنگ الهی و سلامت دین و صراط مستقیم بستگی تام به وجود رهبری صحیح و امام واجد شرایط دارد و کسی را نمی‌رسد که این جایگاه عظیم الهی را به انتخاب خود یا انتخاب مردم اشغال نماید که این مسند حق، سزاوار اوصیایی است که از جانب حق برای انبیا تعیین شده‌اند!!

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 258

خلافت بلا فصل امیر مؤمنان علی علیه السلام

دوران با عظمت رسالت و نبوت پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله در میان دریایی از مصایب و شداید و سختی‌ها و بلاها و طوفان‌های سهمگین اجتماعی، همراه با هشتاد و چند جنگ به حجة الوداع رسید.

در آن برهه طاقت فرسا که هماهنگ با بیست و سه سال زمان بود، رسول بزرگ الهی صلی الله علیه و آله به توفیق حضرت رب الارباب موفق به ابلاغ تمام واقعیت‌های ظاهری و باطنی اسلام شد.

اکنون از حج برمی‌گردد، تا یکی دو ماه باقیمانده عمر گرانمایه‌اش را سپری کرده به ملاقات حضرت محبوب نایل گردد.

در مرحله اول عقل سلیم حکم می‌کند که محصول زحمات طاقت‌فرسایش را که امتی مسلمان و جوان است و هم چنین قرآن مجید را که سرمایه بی‌نظیر عالم ملکوت است بدست کسی بسپارد که هم چون خود او دارای روحی بلند و قلبی سلیم و عقلی فعال و اراده‌ای الهی باشد و در مرحله بعد تمام معارف و آثار شرعی و به خصوص آیات کتاب چنین مسئله مهمی را اقتضا می‌کند، او اگر دست به چنین برنامه بسیار مهمی نزند، امت را پس از خود دچار اختلاف می‌کند و اختلاف، هزاران حادثه و پی‌آمد را به دنبال خود برای امت خواهد آورد و از این رهگذر ضربه‌های جبران ناپذیری به مسئولیت او متوجه قرآن و جامعه اسلامی خواهد گشت و جامعه او از انحراف مصون نخواهند ماند!

به همین خاطر در راه بازگشت از حجة الوداع غرق در این اندیشه الهی است که در آینده نزدیک که خورشید جهان‌افروز وجودش در پس ابرهای تیره و تار مرگ از دیدگان پنهان خواهد شد، بعد از او چه کسی می‌تواند حافظ این همه قوانین

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 259

و سنن بوده، اداره‌کننده و رهبر توده عظیم انسانیت به سوی کمال و رستگاری باشد؟

آیا آن کس که بعد از او با پاک‌ترین سابقه قومی و نژادی و گذشته نیالوده به شرك و گناه، وظیفه تہذیب اخلاق را به عهده خواهد گرفت کیست و شخصی که در میان مردم به حق و عدالت قضاوت خواهد کرد کدام است؟

آیا آن فکر بلندی که از سرچشمه علم الهی سیراب خواهد شد، از آن چه کسی است و آن روح قوی و منطق بلیغی که افکار مردم را به خدا و روز جزا سوق خواهد داد و در نشر تعلیمات دین و اعتلای اسلام حقیقی خواهد کوشید به کدام انسان واقعی متعلق است؟

آیا آن کس که پس از او خواهد توانست آئینه تمام‌نمای او در میان قوم باشد کیست؟

آیا آن عنصر شایسته‌ای که در ارحام و اصلااب پاک پرورش یافته، دارای سرشتی با صفا و روحی تابناک چونان خودش پذیرای حقایق است پیشوای خلق خواهد بود؟

و سرانجام جانشین و خلیفه او کدام انسان کامل است؟

هرچند برای وی از روز روشن آشکارتر است که پس از او سزاوار رهبری و پیشوایی کیست و خوب می‌داند که جامه امامت بر چه اندامی برانزده و رساست، با این حال منتظر فرمان الهی است و چشم به راه رسول پروردگار است که به نص صریح خداوند این موضوع را برای اجتماع مسلمانان آشکار کند.

برای او به سابقه قبلی نزول وحی، مسلم است که پروردگارش در این موضوع مهم او را بلا تکلیف نخواهد گذاشت و برای پرورش درخت برومند و بارآور دین باغبانی کارآزموده و مجرب و پرورش دهنده‌ای شایسته و کاردان انتخاب خواهد

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 260

کرد، چون می‌داند منصب عالی خلافت همانند مقام شامخ نبوت موهبتی است الهی و خداوند به اقتضای حکمت هر که را شایسته داند برای آن برخواهد گزید و وظیفه مسلمانان را پس از وی در مورد امام و رهبر با نزول وحی معین خواهد کرد.

اینک به ناحیه‌ای نزدیک شده‌اند که «غدیرخم» نام دارد و این جایگاهی است که از آنجا راه اهل مدینه و مصریان و عراقیان از یکدیگر جدا می‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم چنان سرگرم اندیشه‌های خویش است، دل بر مبدأ وحی گمارده و چشم به سوی ملکوت دوخته و با دیدگان جذاب خود که دنیایی از عواطف و بشر دوستی و آثار جهان‌بینی در بردارد، به دامنه ابهام‌آمیز افق خیره می‌نگرد و گویی از مشرق انوار وحی منتظر فرمانی بزرگ و امری خطیر است.

انتظار محمد چندان نمی‌پاید، خداوند خواسته حبیبش را برآورده آخرین و مهم‌ترین موضوع اساسی اسلام را که پیامبرش مدّت‌هاست چشم به راه اعلام آن از جانب خداست با فرستادن وحی آشکار می‌کند.

در این گیرودار اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله نیک می‌بینند که ناگهان چهره گردآلود او برافروخته می‌شود، پلک‌هایش را برهم می‌گذارد، سنگینی مخصوصی بر او چیره می‌گردد دانه‌های عرق از پیشانی بلندش فرو می‌چکد و ناگهان چون کوهی در جای خود می‌ایستد و در این حال کلماتی را زیر لب زمزمه می‌کند، این حالت نزول وحی است که به محمد دست داده است.

به اشاره او شترش را می خوابانند، صدایش کم کم بلند می شود، اطرافیانش به خوبی می شنوند که این نغمه آسمانی را جبریل امین فرشته وحی بر او نازل کرده است با لهجه گیرا و محکم خویش تلاوت می کند:

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 261

[يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ] «1».

ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت [درباره ولایت و رهبری علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام] بر تو نازل شده ابلاغ کن؛ و اگر انجام ندهی پیام خدا را نرسانده ای. و خدا تو را از [آسیب و گزند] مردم نگه می دارد؛ قطعاً خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.

فرشته وحی به امر خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید که آنچه درباره ولایت و امامت و خلافت بلافصل علی بن ابی طالب علیه السلام و واجب بودن پیرویش بر هر فرد مسلمان بر او نازل شده است به همه بگوید و به دستور خداوند بزرگ علی را فرد شاخص و پایگاه عالی دین و رهبر مطلق مسلمانان جهان بگرداند.

توقف محمد همه ای در میان کاروانیان برپا ساخته است، هیاهویی که با شیهه اسبان عربی و زنگ شتران قافله ها آمیخته است، سرها از هرسو کشیده و جملاتی بین افراد رد و بدل می شود:

چه اتفاقی افتاده است؟

اینجا؟ اینجا که جای فرود آمدن نیست!

این بیابان آتش زاکه از تابش آفتاب سراسر آن زیانه می کشد در این کوهسار تفتیده، در این بیابان بی آب و علف، در اینجا چه می خواهند بکنند، برای چه توقف کرده اند؟

کاش زودتر به راه ادامه دهیم شاید از نسیم دشت هایی که در پیش است برخوردار شویم و به منزلگاه مناسبی برسیم.

(1) - مائده (5): 67.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 262

آیا چه پیش آمده که محمد مهربان را وادار کرده است ما را در این سرزمین ملتهد و ظهر گرمابار امر به توقف دهد؟

آیا باز چه فرمانی از خداوند بر محمد نازل گشته است؟

در این هنگام از جمعیتی که با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همراهند جلودارانسان مسافتی از صحرای جحفه را پیموده‌اند و عقب‌داران هنوز با نقطه توقف او فاصله دارند، به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را که جلو رفته‌اند باز می‌گردانند و آنان را که از عقب می‌رسند نگاه می‌دارند و محل اجتماع نزدیک بر که غدیر معین می‌گردد.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله نماز ظهر را با افراد کاروان از مرد و زن بجای می‌آورند و پس از فراغ از نماز برای ابلاغ امر مهمی که خداوند او را برای آن مأمور به توقف در این سرزمین کرده است به وسیله منادیانی چند مردم را خبر می‌دهد که همگی گرد او جمع شوند.

محمد بر جهاز به پا خاسته و در برابر دیدگان هزاران تن مسلمان چنین آغاز سخن می‌کند:

سپاس و ستایش مخصوص خداوند است و ما از او کمک می‌خواهیم و به او ایمان می‌آوریم و بر او توکل می‌کنیم.

ما از بدی‌های نفس و زشتی‌های کردارمان به پروردگار خود پناه می‌بریم، او خداوندی است که اگر کسی را گمراه کند آن کس راهنمایی نمی‌یابد و اگر کسی را هدایت کند آن کس گمراه‌کننده‌ای نخواهد داشت و من گواهی می‌دهم که معبودی نیست جز آفریدگار یکتا که بخشنده و مهربان است و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست.

باری ای مردم! خدای مهربان آگاه مرا خبر داده است که عمر هر پیغمبر طبق سنتی است که از آن جهت می‌دانم نزدیک است مرا داعی الهی و پیک اجل در

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 263

رسد، من مسؤولم و شما نیز مسؤولیت دارید، از شما سؤال می‌کنم در پیشگاه خداوند، درباره من چه خواهید گفت؟ آیا وظیفه رسالت را ادا کرده‌ام و شما را به راه راست و دین خدا فرا خوانده‌ام؟

مردم يك آواز جواب دادند: ما گواهی می‌دهیم که تو همانا تبلیغ کرده‌ای و اندرز گفتی و فراوان کوشیده‌ای، خداوند به تو پاداش خیر دهد.

بار دیگر برای توضیح و تأیید می‌گوید: آیا شما شهادت نمی‌دهید که معبودی جز خدای یکتا و بی‌همتا نیست و محمد بنده و رسول اوست و بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت حق و مسلم است و بدون شك و تردید خواهد آمد؟ باز همگی می‌گویند: چرا به این‌ها گواهی می‌دهیم، پیامبر صلی الله علیه و آله در آن حال می‌گوید: خداوندا! گواه باش. سپس گفتارش را چنین ادامه می‌دهد: همگی سخن مرا می‌شنوند؟

- آری.

بدانید: من در رستاخیز پیش از شما کنار حوض کوثر می‌رسم، شما بر من وارد خواهید شد و آن حوضی است پهناور که بر لب جام‌های بی‌شماری است.

اکنون که داستان چنین است و روز پاداشی در پیش و می‌بایست روز قیامت به پیامبر خود ملحق شوید ببینید، نگاه کنید که در مورد دو شیء گرانقدر و دو جانشینی که میان شما می‌گذارم چگونه رفتار می‌کنید؟! در این هنگام از میان انبوه جمعیت شخصی فریاد می‌کشد: ای محمد این دو جانشین که می‌گویی چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ می‌دهد:

کتاب خداوند که رشته‌ای است پیوسته از يك سر به دست اوست و از سر دیگر به دست شما، پس به کتاب خدا چنگ زنید و عترت و خانواده من.

پروردگار مهربان آگاه مرا خبر داده است که این دو شیء گران ارج: قرآن مجید

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 264

و عترت من هرگز از یکدیگر جدا نخواهند گشت تا در قیامت پهلوی کوثر بر من وارد شوند و من نیز همین را آرزو داشته از خداوند بزرگ درخواست کرده‌ام، پس به شما سفارش می‌کنم که این دو امانت گرانمایه و پراج را پشت سر مگذارید که به هلاکت و شقاوت خواهید رسید و از آن دو نیز فاصله بگیرید که سرانجامی بد خواهید داشت.

در هر صورت کلام نبی اکرم صلی الله علیه و آله و طنین آهنگ محکم و رسای او در فضای دره غدیر هم چون نواهای آسمانی دل‌ها را می‌لرزاند و مانند آب زلالی جان‌های ملتهب را خنک و شادمان می‌ساخت.

خطبه آن حضرت نزدیک به چهار ساعت طول کشید و در فاصله این مدت امور مختلفی را یادآور شد و آیات بسیاری از قرآن را به مناسبت مطالب خود قرائت کرد، سپس اندکی درنگ نمود و در حالی که به اطراف خود در میان توده مردم می‌نگریست به آواز بلند علی را نزد خود فرا خواند و او را ابتدا يك پله پایین‌تر از خویش بر فراز منبر نشانند و خطاب به جمعیت کرده چنین گفت:

ای گروه مسلمانان! تاکنون سه نوبت جبریل امین از جانب خداوند به من وحی آورد که تمام انبیای پیش از تو خلفا و جانشینان خود را معرفی کرده‌اند و چون در این روز ولایت و امامت علی از طرف آفریدگار کاینات بر تمام موجودات عالم عرضه شده است تو نیز باید ولایت و پیشوایی او را به مردم ابلاغ کنی.

ولی چون می‌دانم منافق بسیار و مؤمن یکدل کم است در اجرای این فرمان خداوند سه مرتبه عذر آوردم تا این آیه: **[يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ]** «1» هم اکنون بر من نازل شد و مرا مجبور کرد تا شما را آگاه کنم که خلیفه و مولا و امیر بعد از من علی است.

---

(1) - مائده (5): 67.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 265

سپس پیشوای اسلام با وجود کهولت سن و خستگی سفر کمر بند علی را گرفت و با نیروی فوق‌العاده او را بر فراز سر بلند کرد و در حالی که زانوهای علی محاذی با سینه پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و سپیدی زیر بغل او نمایان شد آن گاه به دنبال سخنان خود چنین فرمود:

ای مردم! از شما می‌پرسم: نسبت به مؤمنان حتی از خودشان سزاوارتر به تصرف در امور و سنجش مصلحت‌ها کیست؟

مردم يك آواز جواب دادند: خدا و رسول دانانترند.

آیا من سزاوارتر به شما از خود شما نیستم؟ چنین است.

آن گاه منشور آسمانی خلافت را خواند:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ

وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَآخِذْ مَنْ خَذَلَهُ.

هرکس من مولای اویم، علی مولای اوست، پروردگارا! دوستی کن با آن کس که علی را دوست دارد و پیرو باشد، دشمن بدار آن را که علی را دشمن بدارد! یاری کن هرکس یاریش کند یاری مکن کسی را که بی یاریش گذارد.

پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله نزدیک به يك ساعت علی را هم چنان بر سر دست داشت و با تمام خصوصیات و مشخصات به مردم معرفی کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله ضمن بیاناتش در حدود هفتاد و سه مرتبه مردم را به عنوان معاشر الناس مورد خطاب قرار داد و آنان را از مخالفت با علی ترسانید و پی در پی مخالفان او را به عذاب دردناک ابدی و قهر و خشم خداوندی بیم داد و برای دوستانش سعادت جاودانی و بهشت موعود را ضمانت کرد و همی یادآور شد که در پیروی علی بزرگی و سیادت مسلمانان مصون می ماند و اعتلای جهانی دین اسلام مسلم است و گرنه جز تباهی و فساد اجتماع

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 266

و روش های غلط و دوری از علوم قرآن و محرومیت از تربیت صحیح چیز دیگر عایدشان نخواهد گشت.

رسول الهی صلی الله علیه و آله طی این سخنرانی چند ساعته خود حجت را بر امت تمام کرد و موضوع خطیر خلافت و امامت را از جانب خداوند به مردم ابلاغ نمود، تا آنجا که خطبه او به پایان نزدیک شد و هنوز دریای جمعیت احاطه اش کرده بود که فرشته وحی این آیه را فرود آورد و او را مأمور ساخت که برای مردم بخواند:

[الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا] «1».

امروز [با نصب علی بن ابی طالب به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی بر امت] دینتان را برای شما کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم.

سپس با صدایی که گویی از اعماق طبیعت بر می خاست فریاد کشید «الله اکبر» دین کامل گشت، نعمت خداوند اتمام پذیرفت و پروردگار به رسالت من و امامت علی پس از من خشنود شد.

آن گاه در برابر گروهی متجاوز از صد و بیست هزار نفر مسلمان از منبر فرود آمد در حالتی که به قول یکی از فصیحای عرب که در آن روز حاضر بود، محمد در حال پایین آمدن به قدری شادمان و فرحناک بود که گفتی مهم ترین وظیفه را انجام داده و بزرگترین فرمان الهی را ابلاغ کرده است.

بدین ترتیب فصل نویی در تاریخ اسلام گشوده شد؛ زیرا با شخصیت‌ترین مرد نامی دنیای اسلام یعنی فاتح جنگ‌های خیر و بدر و خندق، یار وفادار و شجاع

### (1) - مائده (5): 3.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 267

رسول خدا صلی الله علیه و آله و پسر عم و داماد او، در شهر علم نبوی و مجسمه تمام‌نمای اخلاق نبی معظم صلی الله علیه و آله، از امروز تاج امامت را به فرمان پروردگار عالمیان به ابلاغ رسولش بر سر می‌گذارد و منبر و محراب پیامبر صلی الله علیه و آله بدو تفویض می‌گردد.

آری، او شایسته‌ترین انسانی است که سزاوار است بر کرسی جانشین نبی اکرم صلی الله علیه و آله جای گیرد و بر مسند رهبری مسلمانان تکیه زند.

علی به پیشوایی مسلمانان برگزیده شد، چه مزدهای بزرگ و چه انتخابی شایسته.

در این هنگام دسته دسته مردم به حضورش می‌رسیدند و دست مردانه او را به عنوان پیشوایی خویش می‌فشرده.

رؤسای قبایل، سران عشایر و طوایف و بزرگان مهاجر و انصار به خدمتش بار می‌یافتند و رهبریش را تهنیت می‌گفتند.

کسانی هم چون ابوبکر بن ابی‌قحافه، طلحه، زبیر و عمر بن خطاب از امامتش اظهار خوشوقتی می‌کردند!

مخصوصاً ابوبکر و عمر به وی چنین اظهار می‌کردند:

به به ای پسر ابوطالب! تهنیت باد تو را که مولای ما و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

حسّان شاعر معروف پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفت:

ای بزرگان قریش! من پس از بیعت در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی می‌دهم که ولایت و امامت علی ثابت شد، آن‌گاه به عرض رسول اسلام صلی الله علیه و آله رسانید که اجازه دهید اشعاری درباره علی بگویم و شما بشنوید، با

کسب اجازه از رسول اسلام صلی الله علیه و آله قصیده شیوایی همان هنگام به مبارکی آن روز فرخنده سرود و در برابر جمع خواند و در آن قصیده گفت:

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 268

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ بِحُجٍّ وَاسْتَمَعَ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًا فَقَالَ: فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَنَبِيُّكُمْ فَقَالُوا وَمَ يُبَدُوا هُنَاكَ النَّعَامِ يَا هَذَا مَوْلَانَا  
وَإِنْتَ نَبِينَا وَمَ تَلَقَّ مِنَّا فِي الْوَلَايَةِ عَاصِيًا فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي أَمَامًا وَهَادِيًا فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ  
فَكُونُوا لَهُ أَتْبَاعَ صِدْقٍ مُوَالِيَا هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالِ وَلِيَّهِ وَكُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيًا

مضمون این اشعار به فارسی چنین است:

پیامبر صلی الله علیه و آله روز غدیر به آواز رسا آنان را فراخواند و شگفتا! چگونه گفتارش را به گوش همگان رسانید.  
همانا فرشته وحی به امر خداوند بر او نازل شد که تو در پناه آفریدگاری از دشمنان مترس و امر ولایت را که خدا بر تو  
نازل کرده ابلاغ کن.

در کنار بر که غدیر بپا ایستاد و دست علی را گرفت و بلند کرد و به آوازی بلند از مردم پرسید:

سرپرست شما و سزاوار شما کیست؟ پیشوا و راهنمایان چه کسی است؟ در آنجا همه بدون هیچ گونه ابهامی گفتند: خدای  
تو مولای ماست و تو پیغمبر و رهبر ما هستی و هرگز کسی نسبت به تو عصیان نخواهد ورزید و از گفته تو سر باز  
نخواهد زد.

آن گاه به علی گفت: برخیز و در برابر مردم بایست، چون همانا دوست دارم و خوشنودم که تو بعد از من امام و رهبر  
باشی، پس هر کس من مولای اویم همانا این علی مولا و ولی اوست و شما ای مسلمانان! نسبت به علی یارانی وفادار و  
صادق باشید و از سر صدق و دوستی او را یاری کنید.

در آنجا دعا کرد که خداوندا! دوست علی را دوست بدار و با آن کس که با علی

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 269

دشمنی کند دشمن باش «1».

اسناد حدیث غدیر نزد بزرگان اهل سنت

حدیث غدیر را به عنوان آینه منعکس کننده خلافت و امامت و رهبری علی علیه السلام از روز غدیر راویان و محدثان و مورخان و مفسران و ادیبان و حکیمان و شاعران تا به امروز در مهم ترین کتب خود نقل کرده و در محور این حدیث کتبی گران و جاوید نوشته اند.

شمار این راویان و بازگوکنندگان و کتب آنان متجاوز از هفتصد نفر است که در مستدرکات و اضافات «الغدیر» علامه امینی آمده است.

مورخان اهل سنت

نام وفات کتاب

حافظ بلاذری 279 انساب الاشراف

حافظ طبری 310 الولاية في طرق حدیث الغدير

حافظ ابن زولاق مصری 387 تاریخ ابن زولاق

حافظ خطیب بغدادی 463 تاریخ بغداد

حافظ ابن عبد البر قُرطبي 463 الاستيعاب

ابوالفتح شهرستانی 548 الملل والنحل

---

(1) - بحار الأنوار: 21/ 388، باب 36؛ حساس ترین فراز تاریخ: 27.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 270

حافظ ابن عساکر دمشقی 571 التاريخ الكبير

ياقوت حموی 626 معجم الادباء

حافظ ابوالحسن ابن اثیر 630 اسد الغابة

ابن خلّکان 681 وفيات الاعیان

زین الدین شافعی 749 تنمة المختصر

حافظ ابن کثیر شامی 774 البدایة و النهایة

ابن خلدون اشبیلی 808 مقدمة التاريخ

ابن حجر عسقلانی 852 الاصابة

نورالدین سمهودی 911 جواهر العقدین

ابوالعباس قرمانی 1019 اخبار الدول

نورالدین حلّی 1044 سيرة الحلبيّه

ابوالعرفان صبان 1026 اسعاف الراغبین

زینی دحلان مکی 1304 فتوحات الاسلامیه

شیخ یوسف نبهانی معاصر شرف المؤید

محدثان

نام وفات کتاب

محمد بن مسلم زُهری 124 اسد الغابة

حافظ ابوهشام 133 مسند احمد

یحیی بن سعید تَیْمی 145 زین الفقی

حافظ عبدالملك عرزمی 145 مسند احمد

حافظ ابو عروه ازدی 153 البداية و النهاية

عرفان اسلامی، ج11، ص: 271

حافظ شعبة بن حجاج 160 البداية و النهاية

حافظ ابو يوسف سبيعي 162 كفاية الطالب

حافظ ابو سلمه بصری 167 مسند احمد

حافظ ابو عبدالرحمن مصری 174 البداية و النهاية

حافظ ابو هشام خارفي 199 مسند احمد

حافظ ابو احمد زيیری 203 مسند احمد

حافظ ابو زكريا قرشي 203 البداية و النهاية

محمد بن ادريس شافعي 204 نهاية ابن اثير

حافظ ابو عمرو فزاری 206 مسند احمد

حافظ عبدالرزاق صنعانی 211 البداية و النهاية

حافظ ابو محمد انماطی 217 الكشف و البيان

احمد بن حنبل 241 مسند و مناقب

حافظ بخاری 256 تاريخ بخاری

حافظ ابن ماجه 273 سنن ابن ماجه

حافظ ترمذی 279 صحیح ترمذی

حافظ نسایی 303 خصایص و سنن

حافظ ابویعلی موصلی 307 مسند الکبیر

حافظ ابوالقاسم بَعَوی 317 معجم الحديث

ابو بَشر دولابی 320 الکنی و الاسماء

حافظ ابو جعفر طحاوی 321 مشکل الآثار

حافظ ابوالقاسم طبرانی 360 معجم الکبیر

حافظ ابن بطَّه عُکبری 387 الابانه

عرفان اسلامی، ج11، ص: 272

حافظ ابوبکر احمد فارسی 407 ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین

حافظ ابوبکر بیهقی 458 سنن الکبری

ابن مغازلی 483 المناقب

حافظ ابو سعد سمعانی 562 فضایل الصحابة

حافظ ضیاء الدین مقدسی 643 فصول المختاره

حافظ گنجی شافعی 658 کفاية الطالب

حافظ نَوَوی 676 ریاض الصالحین

حافظ محب الدین طبری 696 ریاض النضره

شیخ الاسلام حمویی 722 فرائد السمطين

حافظ ابوالحجاج شافعی 742 تحفة الاشراف

حافظ جمال الدين زرندي حدود 750 نظم دُرر السّمطين

ابن شهاب همدانی 786 مودّة القربى

حافظ ابوالحسن هيثمى 807 مجمع الزوائد

ابو عبدالله وشتانی 827 شرح صحيح مسلم

قاضى بدرالدين عینی 855 عمدة القارى

ابو عبدالله سنوسى 895 شرح صحيح مسلم

ابو العباس قسطلانی 926 مواهب

متقى هندی 975 كنز العمال

جمال الدين شيرازى 1000 الاربعين

قارى هروى 1014 المرقاة

زين الدين مناوى 1031 فيض القدير

شهاب الدين خفاجى 1069 نسيم الرياض

عرفان اسلامى، ج11، ص: 273

برهان الدين مصرى 1106 فتوحات وهيبه

ابن حمزه حرّانى 1120 البيان و التعريف

ابو عبدالله زرقانی مصری 1122 شرح مواهب

شیخ محمد بیرونی شافعی 1276 اسنی المطالب

حافظ ناصر السنة معاصر تشنیف الآذان

مفسران، عقاید شناسان و سایر دانشمندان

نام وفات کتاب

قاضی ابوبکر باقلانی 403 التمهید

ابو اسحاق ثعلبی 427 الكشف و البیان

ابوالحسن واحدی 468 اسباب النزول

ابن سعدون قرطبی 567 التفسیر الکبیر

فخر رازی 606 مفاتیح الغیب

قاضی بیضاوی 685 طوابع الأنوار

سعد الدین فرغانی حدود 700 شرح قصیده تائیه

قاضی عبدالرحمن ایچی 756 المواقف

سعد الدین تفتازانی 792 شرح المقاصد

نجم الدین ابن عجلون 876 بدیع المعانی

علاء الدین قوشچی 879 شرح التجرید

شرینی قاهری 977 السراج المنیر

عبدالحق دهلوی 1052 لمعات

حامد عمادی دمشقی 1171 الصلاة الفاخره

عرفان اسلامی، ج11، ص: 274

عبدالعزیز دهلوی 1176 ازالة الخفا

قاضی محمد شوکانی 1250 فتح القدير

مولوی محمد سالم سده 13 اصول الايمان

شیخ محمد عبده مصری 1323 المنار

آلوسی بغدادی 1324 نثر الآلی

دکتر احمد فرید رفاعی معاصر تعلیقات معجم الادباء

دکتر احمد زکی مصری معاصر تعلیقات اغانی

استاد احمد نسیم مصری معاصر تعلیقات دیوان مهیار

استاد رفاعی مصری معاصر شرح هاشمیات کمیت

استاد محمد شاکر نابلسی معاصر شرح هاشمیات

استاد عبدالفتاح مقصود معاصر تقریظ الغدير

دکتر صفا خلوصی معاصر تقریظ الغدير

اسناد حدیث غدیر نزد بزرگان شیعه

و اینک ناقلان حدیث غدیر و نص پیامبر صلی الله علیه و آله بر رهبری و امامت مولا علی از بزرگان شیعه:

ابوعبدالله محمد بن احمد مفجّع

ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم

شیخ شیعه ابوجعفر الصدوق

شریف رضی صاحب «نهج البلاغة»

معلم امت شیخ مفید

شریف مرتضی علم الهدی

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 275

شیخ عبیدالله بن عبدالله

شیخ طوسی

ابوالفتوح خزاعی رازی

شیخ قتال نیشابوری

ابوعلی فضل بن حسن طبرسی

ابن شهر آشوب

ابو زکریا یحیی بن حسن حلّی

رضی الدین علی بن طاووس

بهاء الدین اربلی

عماد الدین طبری

شیخ یوسف بن ابی حاتم شامی

قاضی نورالله مرعشی

مولانا المحقق ملا محسن فیض کاشانی

بحرانی صاحب «الحدائق» «1».

و صدها نفر دیگر از محدثان و مورخان و مفسران و عقایدشناسان شیعه که کتب آنان در این زمینه اگر يك جا جمع شود کتابخانه عظیمی خواهد شد.

برای من تعجب آور است که با بودن هزاران راوی در این خبر عظیم و هزاران کتاب موثق و مطمئن و صحیح در این داستان و از همه مهم تر با بودن آیاتی در قرآن در امر رهبری و امامت و به خصوص شرایط الهی آن، چرا گروهی کثیر از امت اسلام به رهبری و پیشوایی غیر علی و فرزندان معصوم او گردن نهاده و از صراط

---

(1) - به الغدير: 34 / 2 و «حساس ترین فراز تاریخ» مراجعه نمایید.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 276

مستقیم حضرت حق منحرف شده اند؟!!

اگر پس از درگذشت پیامبر، حکومت و ولایت و رهبری امت به دست علی علیه السلام قرار می گرفت، بدون شك پس از مرگ پیامبر تا به امروز ملت اسلام این همه دچار بلا و مصیبت نمی شدند و احزابی چون سقیفه و حزب اموی و عباسی و علما درباری و دولت های بی دین و بی بند و بار بر سر مردم مسلمان مسلط نمی گشتند و پدیده ای کثیف به نام استعمار و استثمار به جان و ناموس و فرهنگ ملت ها حاکم نمی گشت!!

اگر می گذاشتند حضرت مولی الموحدين که اعلم و اشجع و اتقى و اعدل و اعبد و ازهد امت بود همان طوری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جانب حق وی را به زمامداری معرفی کرد زمام امور را به دست می گرفت به حق حق قسم! امروز در کره زمین ملتی به جز ملت اسلام و فرهنگی به جز فرهنگ قرآن حاکم نبود، اما افسوس که دنیاپرستان برای ریاست چند روزه با کنار زدن علی، جهان بشریت را تا ظهور مهدی از فیوضات الهیه و خیر دنیا و آخرت محروم کردند!

حضرت علی علیه السلام که واجد تمام شرایط رهبری بود و لیاقت آن وجود مقدس را برای امر امامت خدای بزرگ امضا کرده بود، درد جانگداز غارت حکومت و ولایت را به دست آنان که از اوصاف امامت عاری بودند و عملشان سخت ترین ضربه را به پیکر اسلام و وحدت امت تا قیامت زد، در خطبه شقشقیه که علمای اهل سنت و شیعه در معتبرترین کتب خود نقل کرده اند بازگو می کند، چه نیکوست که در ترجمه این خطبه دقت شود. تا بدانید دخالت غیر متخصص در امور الهی و انسانی و به خصوص امر حکومت و ولایت چه بلای غیر قابل جبرانی است!

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 277

به خدا آن کس که جامه خلافت بر اندام ناموزون خود آراسته بود، خوب می دانست که این پیراهن تنها بر اندام من رسا و موزون است.

او خوب می دانست که فلك امامت بی محور وجود نمی گردد و این آسیاب تا با دست من نگردد کار نخواهد کرد.

من آن کوه بلندم که نهرهای فضایل و علوم از آغوشم سیل آسا فرو می ریزند و مرغزار زندگی را که در پناه من دامن گسترده است سرسبز و سیراب می سازد.

من آن کوه بلندم که پرندگان بلندپرواز بر قلّه ام نتوانند آشیان گیرند و اوجی بدین عظمت و اعتلا را با بال های خسته خود بپیمایند.

مع هذا از غوغای اجتماع کناره گرفتم و دامن از کنار آلوده دامنان در کشیدم و در کنج عزلت گاهی می اندیشیدم که يك تنه از جای برخیزم و با دست تنها حق خویش را از آن قوم ناحق باز گیرم یا بر این عظمت سنگین که کودکان را پیر می سازد و پیران را به ستوه می اندازد و مؤمن را تا دم مرگ رنجور می دارد صبر کنم.

آری، صبر کردم اما آن چنان که احساس می کردم خار در دیده و استخوان در گلو دارم.

میراث من هم چنان در کف غارتگران ماند، تا او نخستین غارتگر این میراث بود دیده از جهان فرو بست ولی در آخرین لحظه حق مرا به دوم وا گذاشت.

در اینجا حضرت مولا به شعر اعشی مثل می زند:

این زندگی که اکنون بر پشت شتر می گذرانم با زندگی حیان برادر جابر قابل مقایسه نیست.

یعنی در عهد رسول اکرم صلی الله علیه و آله از اصحاب عموماً عزیزتر و شریف تر بودم ولی پس از رحلت رسول الهی «اعشی همدان» شدم که مجبورم با شتربانی و عذاب سفر بسازم.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 278

مایه شگفتی این است که ابوبکر تا زنده بود می گفت:

اقیلونی فَلَستُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلَيَّ فَيْكُمْ «1».

رها کنید مرا مادامی که علی در میان شماست بهتر از شما نیستم.

ولی دم مرگ عروس خلافت را برخلاف شرع در آغوش عمر انداخت.

هنوز خود پستان این شتر را به دهان داشت که عمر را هم در کنار خود نشانید و پستان دیگر را به دهان او گذاشت!!

به دهان مردی ناستوده گوی و درشت خوی.

خلافت را به کسی وا گذاشت که پی در پی لغزش می کرد و پی در پی پوزش می خواست.

مردی که هم چون شتری سرکش و نافرمان بود، آن کس که بر این شتر نشسته بود در کار خویش در می ماند؛ زیرا نمی دانست با این شتر خیره سر که رشته مهار از بینش گذشته چه روشی به پیش بگیرد.

اگر عنان او را فرو پیچد سوراخ بینش پاره شود و اگر به حال خویش آزادش بگذارد از پرتگاه فرو افتد.

ملت بدبخت اسلام به دردهای بی درمانی دچار شده بود!

این دردهای بی درمان انحراف او بود، تلّون او بود، اشتباه او بود، حرکت عرضی او بود که راه زندگی را بجای طول از عرض می پیمود، تا سرانجام عمر او هم به سر آمد و روزگار او هم به سر رسید و من در طی این روزها و روزگارها هم چنان بردبار بودم و با شدّت محنت می ساختم.

عمر در انتهای روزگار خود منبر خلافت را به شورایی سپرد که مرا هم يك تن از

(1) - بحار الأنوار: 519 / 29؛ شرح نهج البلاغة: 1 / 169.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 279

اعضای شورا پنداشت.

چه شورای شوریده و رسوایی بود.

من که نخستین شخصیت این قوم ابوبکر را شایسته میدان خود نمی شمردم در کنار جمعی فرومایه قرار گرفتم ولی باز هم به حوادث تسلیم شدم و با اصحاب شورا در نشیب و فراز همگامی کردم.

یکی به سوی دوست خود خزید و دیگری داماد خود را به سوی خود کشید و بالأخره پای هوا و هوس به میان آمد و همای خلافت بر سر عثمان سایه افکند.

او با غرور و خودپسندی بر پای خاست و بنی امیه نیز به هوایش از جای جستند و به جان بیت المال افتادند!!

هم چون شتری که علفهای بهاری را آگنده دهان بلع می کند، این قوم دهان از مال خدا و خون بندگان خدا آگنده بودند و همی خواستند جهان را يك باره فرو بلعند، تا عاقبت رشته هایش از هم گسیخت و کردار ناهنجارش روز را در چشمش سیاه و روزگار را بر وی تباه ساخت.

در این هنگام ازدحام مردم هم چون یال گفتار به سوی من تکان خورد و از چهار جانب مرا چنان در میان فشردند که دو پهلویم درد گرفت و همی ترسیدم پسران پیغمبر حسن و حسین در زیر پای مردم لگدمال شوند.

مردم هم چون گله گوسپند در کنارم انبوه شده بودند و بدین ترتیب مرا بر منبر خلافت نشانیدند، اما مقرون با قیام من جمعی بیعت مرا درهم شکستند و جمع دیگر از دین به در رفتند و گروه سوم به نام قرآن به قرآن پشت کردند و با من به لجاج و عناد پرداختند.

آن چنان که گویی گفتار خدا را در ذکر حکیم نشنیده اند آنجا که می گوید:

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 280

[تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ] «1».

آن سرای [پرازش] آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین هیچ برتری و تسلط و هیچ فساد را نمی‌خواهند؛ و سرانجام [نیک] برای پرهیزکاران است.

آری، شنیده‌اند و به خاطر سپرده‌اند، اما دنیا با زیورها و زینت‌های فریبای خود در برابرشان به جلوه افتاد و دل هوسناکشان را از کف ربود.

به آن خدا که دانه را بشکافد و هسته وجود بشر را در موج خون پیوراند قسم یاد می‌کنم، اگر ظلم ظالم و رنج مظلوم در میان نبود و من خویشتن را محکوم نمی‌یافتم که اساس ستم را به هم بشکنم و ستم‌دیدگان را از بند غم آزاد سازم، هرگز پای بر این منبر نمی‌نهادم، مهار این شتر را به پشتش رها می‌ساختم و نوبت خود را به چهارمین غارتگر وامی‌گذاشتم، در این هنگام آشکارا می‌دیدید که دنیای شما با همه رنگ و نیرنگ و زیب و زیورش در چشم علی از آب بینی گوسفند هم ناچیزتر است «2».

علی مرتضی در خطبه شقشقیه آشکارا به تجاوز خلفا اعتراض می‌کند، آشکارا از انحراف و انحطاطشان سخن می‌گوید و لغزش جبران ناپذیرشان را با لطایف ادبی از پرده به در می‌کشد.

آن‌ها که سعی می‌کنند علی را در برابر شیوخ ثلاثه خاضع و راضی جلوه بدهند، حتماً از خطبه شقشقیه شرم خواهند برد و بر آن دست ناپاک که میان ملت اسلام سنگ تفرقه افکند نفرین خواهند فرستاد.

(1) - قصص (28): 83.

(2) - نهج البلاغة: خطبه 3.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 281

فروغی از شخصیت حضرت مولی‌الموحدین علیه السلام

بیان شخصیت معنوی امیرالمؤمنین علیه السلام فقط و فقط در قدرت خدا و رسول گرامی اوست.

یا علی! کسی تو را جز خدا و من نشناخت «1»!

او انسان والایی است که در خزانه آفرینش گوهری یکتا و در صدف خلقت لؤلؤی والاست، در خرابه جهان چون او گنجی نیست و در تاریخ حیات هم چون او انسانی یافت نمی شود.

تمام فضایل و حسنات در او جمع است و به قول خلیل بن احمد:

بی نیازی او از کلّ و احتیاج کلّ به او دلیل بر این است که او امام کلّ است!

زبانها از تعریفش عاجز و قلمها در ترجمه اش شکسته و دفتر هستی از بازگو کردن شخصیتش ناتوان و چشمها از تماشای نورش بی نور است.

يَا شَبِّ حَوَائِدِنِ او در بستر پیامبر مساوی با مرضات الله «2» و يَا ضَرِيتَ شَمَشِيرِش در راه اسلام افضل از عبادت ثقلین «3».

یقینش به حقایق افضل یقین و زحمتش در راه اسلام مافوق طاقت و عبادتش در پیشگاه حق مافوق همه عبادتها و قلبش مرکز همه اسرار و روحش جامع همه ارواح است!

من ار به قبله رو کنم به عشق روی او کنم      اقامه صلاة را به گفتگوی او کنم

(1) - كنز العمال: 11 / 277، حدیث 32911.

(2) - «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ» بقره (2): 207.

(3) - عوالی الآلی: 4 / 86، حدیث 102؛ بحار الأنوار: 39 / 2، باب 2، حدیث 1.

گر از وطن سفر کنم سفر به سوی او کنم      ز حج بیت بگذرم طواف کوی او کنم

کز احترام مولدش حرم شد دست محترم

الا که رحمت آیتی ز رحمت علی بود      همه کتاب انبیا حکایت علی بود

بہشت و ہرچہ اندرو عنایت علی بود      اجل نعمت خدا ولایت علی بود

در این ولا بگو نَعَمْ کہ هست اعظم نَعَمْ

بہشت را بہشتہام بہشت من علی بود      علی است آن کہ از رخس بہشت منجلی بود

بہ غیر دیدہ داشتن نشان احوالی بود      کسی است عاشق ولی کہ ناظر ولی بود

بہ دست دیگران دہد کلید گلشن ارم

او گرچہ از ازل در علم حق اول مسلمان حقیقی بود، در ظاہر حیات ہم در برگشت رسول الہی از غار حرا بہ روز اوّل بعثت اول شخص از مردان بود کہ بہ رہبر اسلام تسلیم شد و در آن وقت سیزدہ بہار از عمر گرانمایہ او بیشتر نگذشتہ بود.

ایمانش بہ خدا و رسول و معاد خالص ترین ایمان و باورش شدیدترین باور و در برابر ہیبت و عظمت حضرت حق خائف ترین انسان و در اعتلای کلمہ اللہ پرزہمت ترین مردم و بہ پیامبر و معنویت او نزدیک ترین موجود و در آراستگی بہ مناقب آراستہ ترین بشر و در سابقہ خدمت بہ دین خدا پرسابقہ ترین مؤمن و در درجات انسانی والاترین بندہ حق و در قدر و منزلت بی نظیر و از کرامت نفسی کریم ترین مخلوق خدا پس از پیامبر عزیز اسلام صلی اللہ علیہ و آلہ بود.

|                                     |                                  |
|-------------------------------------|----------------------------------|
| بر خاک درگهت به ارادت نشسته‌ایم     | در انتظار چشم عنایت نشسته‌ایم    |
| شاهان عالمیم و گدایان کوی تو        | رنده‌ایم بر سریر قناعت نشسته‌ایم |
| چشم طمع به غیر تو از غیر بسته‌ایم   | تا در قصور عزّ و مناعت نشسته‌ایم |
| ما را به بارگاه سلیمان نیاز نیست    | ما دیو نفس کشته و راحت نشسته‌ایم |
| ما تشنگان چشمه فیض ولایتیم          | با اشتیاق جام ولایت نشسته‌ایم    |
| در آستان مهر و ولای تو یا علی       | عمریست مستحق کرامت نشسته‌ایم     |
| در دادگاه عدل از اعمال زشت خویش     | شرمنده‌ایم و بھر شفاعت نشسته‌ایم |
| ما سر سپرده‌ایم به جانان ز جان و دل | در پاش تا قیام قیامت نشسته‌ایم   |

آن زمان که همه از کمک به حق می‌نشستند او قیام می‌کرد و وقتی همه از سخن گفتن در راه خدا باز می‌ایستادند او فریاد می‌زد و هرگاه همه متوقف می‌شدند او با کمک نور حق حرکت می‌کرد، سخن بیجانمی گفت، کلامش محکم‌ترین و پرمفعت‌ترین کلام بود، رأیش بهترین رأی و از تمام جهانیان در شجاعت قلب شجاع‌تر و عملش نیکوترین عمل و از تمام انسان‌های تاریخ به امور ظاهر و باطن عارف‌تر بود!!

پادشاه ملك دین بود، ایستادگیش برای کمک به حق از همه بیشتر بود، برای مردم مؤمن پدری مهربان و برای برداشتن بار ضعیفان انسانی دلسوز و چون او کسی حامی و حافظ منافع مردم مستضعف نبود.

بر مردم کافر و معاند عذاب سخت و برای اهل ایمان باران رحمت و بر پویندگان راه حجتی قوی و برای سالکان مسلک عشق بهترین راهنما بود.

او کوهی بود که هیچ طوفان و بادی وی را نلرزاند و به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله: از نظر بدن معمولی بود ولی در امر حق بسیار قوی و نیرومند جلوه می‌کرد. خود را کوچک می‌شمرد ولی در پیشگاه حق بسیار بزرگ بود، زمین مهمانی عزیزتر و از نظر

## عرفان اسلامی، ج 11، ص: 284

معنویت بزرگ‌تر از او به یاد نداشت، در کار حق اهمال نمی‌کرد و پناه طمع زورمندان و زورگویان نبود، ضعیف ذلیل نزدش قوی و عزیز بود و تا حقش را از ستمگر نمی‌گرفت از پای نمی‌نشست قوی عزیز که بی‌جهت قوی بود نزدش ذلیل می‌نمود و تا حق مظلوم را از وی نمی‌ستاند او را رها نمی‌کرد، نزدیک و دور نزدش مساوی بودند، شخصیت آن حضرت حق و صدق و رفیق بود، قولش حکمت و کارش بردباری و احتیاط و رأیش دانش و بینش و برای اسلام بهترین تکیه‌گاه و برای حل مشکلات بهترین حلال و برای خاموش کردن شعله‌های سرکش کفر و بی‌دینی قوی‌ترین خاموش‌کننده و برای ایمان و اسلام و مردم مؤمن پناهگاه و برای دشمنان غیظ و غلظت بود.

سر داد و سر زبای تو يك لحظه برنداشت

هرکس تو را شناخت غم از جان و سر نداشت

افروخت آتشی که خموشی دگر نداشت

عشق رخت به خرمن عشاق بی‌قرار

کانون پر شراره هستی شرر نداشت

داند خدا که شعله عشق تو گر نبود

بهر ز ذات پاک تو دیگر پسر نداشت

ای ماه من زمانه پس از ختم انبیا

شاخ حیات از تو گلی خوب‌تر نداشت

باشد خدا علی و تو را نیز نام اوست

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود:

یا علی! آن چنان که خداوند تو را مزین فرموده، احدی از بندگانش را زینت نداده آن هم زینتی که از هر زینتی در نزد او محبوب‌تر است.

## عرفان اسلامی، ج 11، ص: 285

نسبت به دنیایی که نردبان آخرت نیست قلبت را به زهد و بی‌رغبتی آراسته و آن چنان دنیا را مبعوض تو قرار داده، فقرا و نیازمندان و محتاجان و آنان را که دستشان از به دست آوردن دنیای زیاد کوتاه است محبوب تو قرار داده، تا جائی که دل

نورانیت به داشتن چنان پیروانی که دنبال حرام نیستند و هم چون خود تو زاهدند خوشحال و قلب آنان نیز از داشتن چون تو امامی خشنود است.

یا علی! خوشا به حال آنان که عاشق تواند و با تو برخوردی صادقانه و راستین دارند و وای به حال کسانی که دشمن تواند و آنان را با تو برخوردی غیر صادقانه است، عاشقانت برادران دینی تواند و در همنشینی با تو در بهشت، دشمنانت در قیامت در جایگاه دروغگویانند و اهل عذاب «1».

زاهدترین انسان تاریخ پس از پیامبر

حضرت علی علیه السلام با این که دستش از مال دنیا تهی نبود و در امر فلاح و تجارت سرآمد مردم روزگار می نمود و مدتی که رهبری جامعه را به عهده داشت خزانه مملکتش انباشته از درهم و دینار بود، در عین حال از نظر پوشاک و خوراک، روزگار را در کمال سادگی و بی رغبتی به لذایذ جسمی می گذراند و آنچه از فضل حضرت دوست نصیبش می شد پس از قناعت کردن به ضروری زندگی با دوست معامله می کرد.

پیراهن امام علی علیه السلام

عبدالله بن ابی هذیل می گوید:

---

(1) - کشف الغمة: 1/ 162؛ کشف الیقین: 85؛ بحار الأنوار: 40 / 330، باب 98، حدیث 13.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 286

پیراهن بی قدر و قیمت و بی ارزشی را بر تن مبارکش دیدم، چون آستینش را می کشید به سر انگشتان می رسید، چون رها می کرد تا نصف بازویش را بیشتر نمی پوشاند «1»!

عمر بن عبدالعزیز که سعی داشت در میان مردم نمایانگر زهد باشد، می گفت:

پس از پیامبر در این امت زاهدتر از علی نیست «2».

غذای امام علی علیه السلام

سُوَید بن عَفَلَه می گوید:

به محضر انور علی رسیدم، او را نشسته دیدم و در برابرش ظرفی ماست ترشیده که از شدت ترشی بویش به مشام می رسید، در دست مبارکش نان جوینی بود که پوست های جوی آن نان به صورتش پاشیده بود، با دستش آن نان جوین را تکه می کرد و چون به جای محکم نان می رسید که تکه کردنش کار دست نبود با زانویش آن را می شکست و در آن ماست می ریخت، به من تعارف کرد که بیا با من هم غذا شو، عرضه داشتم روزه ام!

فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم هرگاه روزه کسی را از غذایی که به آن اشتها دارد باز بدارد، بر خداست که وی را از طعام بهشت بخوراند و از آب بهشت سیراب نماید.

من از آن غذا آن هم برای رهبر حکومت غرق حیرت شده بودم و از طرف دیگر عصبانی، بر سر فضا خادمه آن حضرت فریاد زدم: وای بر تو! آیا نسبت به این پیرمرد از خدا پروا نمی کنی؟ چرا آردی را الی نمی کنی تا نان نرمی نصیب آن

(1) - کشف الغمة: 1/ 162؛ بحار الأنوار: 330/ 40، باب 98، حدیث 13.

(2) - کشف الیقین: 86؛ بحار الأنوار: 330/ 40، باب 98، حدیث 13.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 287

حضرت شود؟ این چه نانی است که پر از سبوس است؟ فضا در پاسخ من گفت:

حضرت مولا اجازه الی کردن آرد به ما نمی دهد!

در آن هنگام حضرت به من فرمود: به فضا چه گفتم؟ گفتارم را بازگو کردم، امام فرمود: پدر و مادرم فدای آن انسان با کرامتی که به عمرش آرد برایش الی نشد و اتفاق نیفتاد که سه روز متوالی شکم مبارکش از نان خالی سیر شود، تا مرغ جاننش به سوی معبودش به پرواز آمد «1»!

که به کیمیای نظاره مس قلب تیره طلا کنی

چه شود که ای شه لافتی نظری به جانب ما کنی

شکر از لب تو حکایتی اگرش چو غنچه وا کنی

یمن از عقیق تو آیتی چمن از رخ تو روایتی

|                                            |                                               |
|--------------------------------------------|-----------------------------------------------|
| به نماز لب تو تکلمی به نماز غنچه تو تبسمی  | به تکلمی و تبسمی همه دردها تو دوا کنی         |
| تو شه سریر ولایتی تو مه منیر هدایتی        | چه شود گهی به عنایتی نگهی به سوی گدا کنی      |
| تو به شهر علم نبی دری تو ز انبیا همه بهتری | تو غضنفری و تو صفدری چه میان معرکه جا کنی     |
| تو زنی به دوش نبی قدم فکنی بتان همه از حرم | حرم از وجود تو محترم تو لوی دین بپراکنی       |
| بنگر وفایی با خطا همه حرف او بود از خدا    | که مباد دست وی از رجا ز عطای خویش رها کنی «2» |

امام علی علیه السلام و خیاط

وجود مقدّسش به بازار آمد، در حالی که ریاست جامعه اسلامی در کف با کفایت او بود، پیراهنی را برای پوشیدن به سه درهم و نیم خرید، در همان بازار پوشید، آستینش بلند بود، به خیاط فرمود: این آستین را همان طور که به دست من است با قیچی کوتاه کن، خیاط هر دو آستین را با قیچی برید، سپس به حضرت عرضه داشت: از تن بیرون کنید تا سر آستین‌ها را بدوزم، فرمود: احتیاج نیست، سپس به حرکت آمد و در حال حرکت دوبار به خود خطاب کرد: یا علی همین پیراهن با این وضع برای تو کافی است «1»!!

روزی از خانه درآمد، پیراهن وصله‌داری به تن داشت، به آن حضرت ایراد گرفتند، در پاسخ انتقادکنندگان فرمود: پوششی است که به قلب خشوع می‌دهد و مؤمن را با دیدن امامش در پوشیدن چنین لباسی راحت می‌نماید «2».

شمشیر امام علی علیه السلام

روزی به بازار آمد و شمشیرش را در معرض فروش گذاشت و فریاد زد: چه کسی این شمشیر را از من می‌خرد؟ شمشیری که در طول این مدت غم و غصه از چهره پیامبر زدود، اگر نزد من پولی برای خرید يك پیراهن بود، این شمشیر را نمی‌فروختم «3».

(1) - كشف الغمة: 1/ 165؛ بحار الأنوار: 40/ 333، باب 98، حدیث 14.

(2) - كشف الغمة: 1/ 174؛ بحار الأنوار: 40/ 334، باب 98، حدیث 15.

(3) - كشف اليقين: 87؛ بحار الأنوار: 40/ 334، باب 98، حدیث 15.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 289

بیت المال و امام علی علیه السلام

هارون بن غنتره می‌گوید:

پدرم برای من حکایت کرد، در قریه خَوْزَنَق خدمت مولا رسیدم جز قطیفه کهنه‌ای به بدن نداشت و از شدت سرما می‌لرزید!!

عرضه داشتیم: برای تو و عیالت در این بیت المال حق وسیعی است چرا این چنین به خود سخت می‌گیری؟ فرمود: به خدا قسم دست به بیت المال شما نبرده‌ام، این قطیفه را از خانه خود در مدینه برداشته و از آن استفاده می‌کنم و فعلاً جز این لباسی ندارم «1»!!

اطعام امام علی علیه السلام

واحدی در تفسیرش می‌نویسد:

از سر شب تا صبح در مقابل مقداری جو به عنوان اجرت برای آب دادن به نخلستان اجیر مردم شد، چون آن مقدار جو را دریافت کرد يك ثلث آن را آرد کرده و طعام درست کرد، چون طعام حاضر شد مسکینی به طلب طعام در زد، آن حضرت همه طعام را به مسکین بخشید، يك سوم دیگر را مبدل به طعام کرد، یتیمی به در خانه آمد باز غذا را در راه خدا عنایت به یتیم فرمود و يك ثلث باقی مانده را شب سوم به اسیر مرحمت کرد و این تنها غذای خودش نبود که به مسکین

و یتیم و اسیر داد، بلکه به دنبال او حضرت زهرا و حسن و حسین علیهم السلام هم در راه دوست غذای خود را اיתار کردند، آنان این برنامه را بدون چشمداشت به جزا

(1) - کشف الغمة: 1/ 173؛ بحار الأنوار: 40/ 334، باب 98، حدیث 15.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 290

و تشکر انجام دادند، خداوند مهربان هم آیاتی در این زمینه در قرآن مجید به وصف آنان نازل فرمود و ایشان را به احسان خود مخصوص کرد و نام مبارکشان را در دفتر هستی جاوید و بلند آوازه فرمود و به عوض آن، طعام بهشت و حور و ولدان نصیب آن اهل کرامت نمود که یکی از آن آیات آیه شریفه:

[و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا] «1».

و غذا را در عین دوست داشتنش، به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می کنند.

در سوره مبارکه دهر است «2».

تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود

تا صورت پیوند جهان بود علی بود

سلطان سخا و کرم و جود علی بود

شاهی که ولی بود و وصی بود علی بود

آدم چو یکی قبله و مسجود علی بود

مسجود ملائک که شد آدم ز علی بود

هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود

هم آدم و هم شیث و هم ایوب و هم ادریس

هم صالح پیغمبر و داوود علی بود

هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس

در خوان جهان پنجه نیالود علی بود

آن شیر دلاور که ز بحر طمع نفس

---

(1) - انسان (76): 8.

(2) - كشف الغمة: 169 / 1؛ بحار الأنوار: 244 / 35، باب 6، حديث 5.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 291

|                                   |                                    |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن   | کردش صفت عصمت و بستود علی بود      |
| آن عارف سجاد که خاک درش از قدر    | از کنگره عرش برافزود علی بود       |
| آن شاه سرافراز که اندر ره اسلام   | تا کار نشد راست نیاسود علی بود     |
| آن قلعه گشایی که در قلعه خیر      | برکند به يك حمله و بگشود علی بود   |
| چندان که در آفاق نظر کردم و دیدم  | از راه یقین در همه موجود علی بود   |
| این کفر نباشد سخن کفر نه این است  | تا هست علی باشد و تا بود علی بود   |
| سرّ دو جهان جمله ز پیدا و ز پنهان | شمس الحق تبریز که بنمود علی بود»1« |

انفاق امام علی علیه السلام

واحدی باز در تفسیرش می نویسد:

چهار درهم نصیب علی علیه السلام شد، يك درهم را شب و يك درهم را روز و يك درهم را در پنهانی و درهم دیگر را آشکار به راه خداوند صدقه داد، از بی این واقعیت که همراه با تبتی صادقانه و الهی بود این آیت نازل گشت «2»:

(1) - شمس تبریزی.

(2) - كشف الغمة: 1/ 177؛ بحار الأنوار: 61/ 36، باب 36، حدیث 6.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 292

[الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ] «1».

کسانی که [چون علی بن ابی طالب علیه السلام] اموالشان را در شب و روز و پنهان و آشکار انفاق می کنند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است؛ و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

هرکس که می خواهد آدم را در علمش و نوح را در فهمش و یحیی بن زکریا را در زهدش و موسی را در شجاعت و دلیریش بنگرد، پس باید به علی نظر کند «2».

امام مجتبی علیه السلام يك روز پس از درگذشت آن حضرت در بین مردم حاضر شد و فرمود:

دیروز مردی از میان شما رفت که در علم و دانش در سابقین نظیر نداشت و در عمل و کوشش در آیندگان نمونه نخواهد داشت، پیامبر او را برای جنگ با دشمنان می فرستاد، در حالی که جبریل در طرف راستش و میکائیل در طرف چپ او حرکت می کردند، او از جبهه برنجی گشت تا پیروزی را نصیب اسلام می نمود «3».

علم امام علی علیه السلام

آن جناب در دانش و بینش پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، یگانه دستگاه با عظمت خلقت بود، دانشی که از جانب حق به او عطا شده بود هم چون دریای بی ساحل بود، خطبه اول «نهج البلاغه» در توحید و جهان بینی نشانه ای از علم بی نظیر او

(1) - بقره (2): 274.

(2) - کشف الیقین: 52؛ کشف الغمة: 113 / 1؛ بحار الأنوار: 38 / 39، باب 73، حدیث 10.

(3) - الارشاد: 7 / 2؛ کشف الغمة: 533 / 1؛ بحار الأنوار: 87 / 40، باب 91.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 293

نسبت به حقایق عالم خلقت و صاحب آفرینش است.

صدوق بزرگوار از اصبع بن ثباته نقل می کند:

چون امر خلافت بر او مستقر شد عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله به سر گذاشت و بُرد آن جناب را پوشید و نعلین آن حضرت را به پا کرد و شمشیر آن بزرگ مرد الهی به کمر بست، سپس به مسجد آمد و بر منبر قرار گرفت و فرمود:

دانش اولین و آخرین نزد من است آنچه می خواهید از من پرسید، به خدا قسم اگر بخواهم اهل تورات را از تورات فتوا دهیم فتوا می دهیم تا جایی که تورات بگوید حرف راست در جنب من از علی است و اگر بخواهم اهل انجیل را از انجیل فتوا دهیم، می دهیم تا جایی که انجیل بگوید حق با علیست و اگر بخواهم اهل قرآن را از قرآن حکم دهیم، حکم می دهیم تا حدی که قرآن فریاد بزند علی راستگوست، شما شب و روز قرآن می خوانید، آیا در میان شما کسی هست که ادعا کند قرآن می فهمد؟!

آیه ای در کتاب خدا نیست مگر آن که به وسیله آن از ماکان و مایکون و ماهو کائن تا به پا شدن قیامت خبر دارم و آن آیه:

[يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ] «1».

خدا هر چه را بخوهد محو می کند و هر چه را بخوهد ثابت و پابرجا می نماید، و "امّ الكتاب" نزد اوست.

است. قبل از آن که مرا نیابید از من بپرسید به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر از آیه‌ای از آیات قرآن از من سؤال کنید که شب نازل شده یا روز، مکی است یا مدنی، در حضر آمده یا در سفر، ناسخ است یا منسوخ، محکم است یا

### (1) - رعد (13): 39.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 294

متشابه، تأویلی است یا تنزیلی خبر می‌دهم «1».

صدوق در «معانی الاخبار» آورده، در خطبه‌ای فرمود:

من هادیم، من مهلم، پدر یتیمان و مساکین و شوهر بیوه زنانم، تکیه‌گاه هر ضعیف و پناه هر ترسویم، راهبر مؤمنان به بهشت و ریسمان محکم خدایم، عروة الوثقی و کلمه تقوایم، عین الله و لسان الله و ید الله‌ام، جنب اللهی هستم که در قرآن فرموده:

[أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ] «2».

تا مبادا آن که کسی بگوید: دریغ و افسوس بر اهمال کاری و تقصیری که درباره خدا کردم.

من دستگاه گشاده رحمت و مغفرت خدا بر بندگانم. من باب حطّ‌ام، هر کس مرا و حَقِّم را شناخت خدایش را شناخته؛ زیرا من وصی پیامبر در روی زمین و حجت خدا بر خلقم، مرا انکار نمی‌کند مگر آن کس که خدا و رسولش را منکر شود! «3»!

شما برای شناخت بهتر حضرت می‌توانید به کتب «احقاق الحق» و «الغدير» و «عبقات» و «بحار الأنوار» و «الامام علی» عبدالفتاح و «صوت العدالة» جرج جرداق و «شروح نهج البلاغة» به خصوص مقدمه ابن ابی الحدید و صدها کتاب معروف و مشهور دیگر مراجعه کنید، تا گوشه‌ای از شخصیت امام علی علیه السلام برای شما روشن شود و معلوم گردد که در روز غدیر، پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله بی‌جهت و بدون

(1) - الأُمّالی، شیخ صدوق: 341، المجلس الخامس والخمسون، حدیث 1؛ التوحید: 304، باب 43، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 117/10، باب 8، حدیث 1.

(2) - زمر (39): 56.

(3) - معانی الأخبار: 17، حدیث 14؛ بحار الأنوار: 339/39، باب 90، حدیث 10.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 295

دستور وی را برای رهبری مسلمانان تا قیامت معرفی نکرد، آری، تنها او از همه جهت و از هر حیث لایق جانشینی رسول اعظم صلی الله علیه و آله و امامت و رهبری بود و معقول و منطقی نبود که با بودن او دیگری پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله عهده‌دار سرپرستی امت شود، در حالی که نه از قرآن مجید که قانون اساسی اسلام بود آگاهی داشت و نه از علم عادی بهره‌مند بود!

آنان که می‌گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله برای بعد از خود جانشین معین نکرد و امر خلافت را به انتخاب ملت گذاشت، دروغی می‌گویند که گوش آفرینش تاکنون نمونه این دروغ را نشنیده است و بعد از این هم نخواهد شنید و بدون شك آنچه ظلم و جنایت و خیانت و گناه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام جهان تا قیامت واقع می‌شود به گردن آن دروغ‌زن‌های بی‌نظیر است، من نمی‌دانم کوری چشم و کری گوش و سنگینی و تاریکی قلب در اینان چه مقدار است، آیا اینان این هزاران کتاب شیعه و سنی را در این زمینه ندیده‌اند که اگر بگوییم ندیده‌اند ما هم مانند آنان دروغ گفته‌ایم، دیده‌اند ولی به خدا قسم از شدت حسد و کینه و نفاق نسبت به حق و حقیقت بدون شك و تردید عناد می‌ورزند!!

آنچه از حسنات و فضایل و کمالات و حقایق در علی علیه السلام تجلی دارد در امامان بعد از او که یازده فرزند اویند تجلی دارد، شما برای تماشای چهره نورانی آن بزرگواران می‌توانید به کتب مربوطه مراجعه کنید که این جزوه ناچیز استعداد بازگو کردن شخصیت والای آنان را ندارد.

هرکسی جانان ندارد در حقیقت جان ندارد

در حقیقت جان ندارد هرکسی جانان ندارد

کیست دلبر آن که بی عشقش دلی تسکین نیابد      کیست جانان آن که بی مهرش کسی ایمان ندارد

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 296

|                                         |                                         |
|-----------------------------------------|-----------------------------------------|
| مرتضی شاه ولایت شیر یزدان زوج زهرا      | کاسمان بیّن چو رویش افسری تابان ندارد   |
| درد جسم است آن که درمانش بود نزد طبیبان | درد روح الاّ تولای علی درمان ندارد      |
| زانبیا و اولیا و اوصیای پاک دامن        | کیست آن که مرتضی را دست بر دامن ندارد   |
| بی علی فلک بشر غرق است در بحر طبیعت     | کی به ساحل می رسد کشتی که کشتیبان ندارد |
| راستی بعد از قضایای غدیر از بهر احمد    | هر که نشناسد علی را جانشین وجدان ندارد  |

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 297

باب

70

در بیان حرمت مسلمانان

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 299

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَا يُعْظَمُ حُرْمَةُ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا مَنْ قَدْ عَظَّمَ اللَّهَ حُرْمَتَهُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَمَنْ كَانَ ابْلَغَ حُرْمَةً لِلَّهِ وَرَسُولِهِ كَانَ أَشَدَّ حُرْمَةً لِلْمُسْلِمِينَ، وَمَنْ اسْتَهَانَ بِحُرْمَةِ الْمُسْلِمِينَ فَقَدْ هَتَكَ سِتْرَ إِيْمَانِهِ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ مِنْ أَجْلالِ اللَّهِ تَعَالَى اعْظَامَ ذِي الْقُرْبَى فِي الْإِسْلَامِ.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرًا وَلَا يُوقِّرَ كَبِيرًا فَلَيْسَ مِنَّا.

وَلَا تُكْفَرُ مُسْلِمًا بِذَنْبٍ يُكْفَرُهُ التَّوْبَةُ إِلَّا مَنْ ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ] «1» وَاشْتَغَلَ بِشَأْنِكَ الَّذِي أَنْتَ بِهِ تُطَالَبُ.

(1) - نساء (4): 145.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 300

[لَا يُعْظَمُ حُرْمَةُ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا مَنْ قَدْ عَظَّمَ اللَّهَ حُرْمَتَهُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَمَنْ كَانَ ابْلَغَ حُرْمَةً لِلَّهِ وَرَسُولِهِ كَانَ أَشَدَّ حُرْمَةً لِلْمُسْلِمِينَ، وَمَنْ اسْتَهَانَ بِحُرْمَةِ الْمُسْلِمِينَ فَقَدْ هَتَكَ سِتْرَ إِيْمَانِهِ]

#### حرمت مسلمان

در این باب حضرت صادق علیه السلام به مسئله ارزش و حرمت مسلمانان اشاره می‌فرماید، حرمت و ارزشی که خداوند بزرگ برای بندگان مسلمانانش قرار داده است.

نگاهداشت حرمت مسلمان رعایت مجموعه‌ای از حقایق اخلاقی نسبت به آنان است و آن عبارت است از حرام بودن غیبت و تهمت و افترا و تمسخر نسبت به آنان، لزوم تواضع به ایشان و دستگیری از آنان و کمک به محتاج و فقیر و نیازمندان، زیارت آنان و رعایت یتیمیشان و آزاد کردن گرفتارشان و به داد آنان رسیدن به وقت دادخواهیشان و آنان را به معروف هدایت کردن و از منکر بازداشتن و قهرشان را آشتی دادن و در امور مادی و زندگی روزمره به آنان کمک کردن که تعظیم حرمت آنان شامل همه این امور اخلاقی و اجتماعی است و هرکس از مسلمانان نسبت به این امور در حق

مسلمانان بی تفاوت باشد، به فرموده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مسلمانان نیست، حکیم سخن سنج شیراز روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله را که بدین مضمون در کتب روایی وارد شده:

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 301

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاهُمُ كَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى بَعْضُهُ تَدَاعَى سَائِرُهُ بِالسَّهْرِ وَالْحِمَى «1».

انسان مؤمن در دوستی و مهربانی با دیگران مثل پیکری می ماند که اگر عضوی از آن ناراحت باشد سایر اعضای بدن به تحمل درد و حمایت از آن عضو برمی خیزند.

چه نیکو و جالب و پر مغز معنا کرده است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند      که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار      دگر عضوها را نماند قرار

تو کر محنت دیگران بی غمی      نشاید که نامت نهند آدمی «2»

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

عزّت و حرمت مسلمانان را رعایت نمی کند مگر آن کس که خداوند وی را به خاطر محامدش در نظر مسلمانان عزیز و گرامی داشته، کنایه از این که آن که دارای حرمت و ارزش و کرامت و انسانیت است برای مردم مسلمان حرمت و احترام قائل است.

هرکس در نگاهداشت حرمت خدا و رسولش کمال اهتمام را بورزد، احترام و عزّت مسلمانان را بیشتر حفظ می کند، چرا که احترام مؤمن را احترام خدا و رسول او می داند و هرکس در پی استخفاف و سبک شمردن مردم مسلمان باشد، ساختمان حرمت ایمانش را که ایمان به خدا و انبیا و قیامت است خراب می کند که استخفاف به حرمت مسلمانان استخفاف به حق انبیا و اولیای الهی است.

(1) - بحار الأنوار: 150 / 58، باب 43، حدیث 529.

(2) - گلستان، سعدی شیرازی.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 302

[قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ مِنْ أَجْلَالِ اللَّهِ تَعَالَى اعْظَمَ ذِي الْقُرْبَى فِي الْإِسْلَامِ.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرًا وَلَا يُوقَّرَ كَبِيرًا فَلَيْسَ مِنَّا]

اجلال ذی القربی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

از رشته‌های تعظیم به خدا، اجلال ذی القربی در اسلام است.

به این معنا که رعایت حق زهرا علیها السلام و نگاهداشت حرمت ائمه معصومین علیهم السلام و تعظیم به مقام فقیه جامع الشرایط و عالم ربّانی همه و همه تعظیم به حق است و نیز آن جناب فرمود:

هر که به اطفال مسلمانان ترحم نیاورد و احترام پیران آنان را رعایت ننماید، از امت من نیست.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 303

[وَلَا تُكَفِّرْ مُسْلِمًا بِذَنْبٍ يُكَفِّرُهُ التَّوْبَةُ إِلَّا مَنْ ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ]

«1» وَاشْتَغَلَ بِشَأْنِكَ الَّذِي أَنْتَ بِهِ تُطَالَبُ]

تکفیر مسلمان

مسلمان را به محض ارتکاب يك گناه گرچه بزرگ باشد، در حالی که آن گناه را توبه جبران می کند تکفیر مکن و به او مگو از دین بیرون رفته و کافر شده‌ای که این هجوم بسیار خطرناکی به آبرو و حرمت مسلمان است، مگر این که يك مسلمان به طور علنی و آشکار و از روی جدّ و عناد از دین برگردد و یا آلوده به نفاق شود که قرآن فرموده: آن کس که

به زبان مسلمان و به دل بی اعتقاد است در درك اسفل از جهنم است، راستی، ای مسلمان! در تمام حرکات و سکنات و افعال و اخلاق به برنامه‌هایی مشغول باش که از تو خواسته‌اند و گرنه در قیامت به مؤاخذه سختی از جانب حق دچار خواهی شد.

اگر کسی از ارزش عمر باخبر شود، حاضر نمی‌گردد يك لحظه و حتی کمتر از يك لحظه را صرف کار باطل و بیهوده کند، آگاه به ارزش عمر تمام سعیش مصروف حال و عبادت و عمل صالح و خدمت به بندگان خدا در همه امور زندگی و حیات

---

(1) - نساء (4): 145.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 304

است که خدمت به عباد حق براساس آیات و روایات خدمت به حق و عبادت خداست.

غنیمت بدان وقت خود در جوانی

الا ای دل از راه روشن روانی

همی کوش در دوره کامرانی

به تهذیب اخلاق و تحصیل دانش

مکن تنگ بر خود ره زندگانی

چو گیتی به کامت نگرده مخور غم

که محتاج این هر دو در هر زمانی

دو علم است بایست تحصیل کردن

کزین زنده ایمان وزان زنده جانی

بکی علم ابدان یکی علم ادیان

حرمت مسلمان در روایات

همان طور که در توضیح جملات روایت این باب ملاحظه کردید، رعایت حرمت به معنای ادای حقوق مردم مسلمان است، در تفسیر این حقیقت روایات و اخبار در برابر انسان هم چون دریایی پهناور موج می‌زند.

بدون شك اشاره به تمام روایات این باب، در امکان این اوراق نیست، لذا به نقل چند روایت از کتب معتبره «الکافی» و «بحار الأنوار» بسنده می شود.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَصْبَحَ وَلَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ  
«1».

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می فرماید: هرکس صبح کند و اهتمامی به کار مسلمانان ندارد، مسلمان نیست.

علامه مجلسی رحمه الله در شرح این روایت می گوید:

---

(1) - الکافی: 2 / 163، باب الإهتمام بأُمور المسلمين، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 337 / 71، باب 20، حدیث 116.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 305

آن که با داشتن توانایی تصمیم به قیام در جهت امور مسلمانان ندارد اسلامش کامل نیست.

اگر مقصود عدم اهتمام به کلیه امور مسلمانان باشد، دور نیست که به طور حقیقت نامسلمان باشد؛ زیرا از جمله امور مسلمانان یاری امام و رهبر معصوم «یا نصرت امام عادل» و پیروی از امام و اعتلای دین و عدم اعانت کفار علیه مسلمانان و به هر تقدیر مقصود از امور اعم از امور دنیویه و اخرویه است «1».

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: انْسَأُكَ النَّاسُ نُسْكَاً انْصَحُهُمْ جَنِيّاً وَاسْلُمُهُمْ قَلْباً لِّجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ «2».

و نیز امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: خداپرست ترین مردم آن انسانی است که خیرخواه ترین و دل پاک ترین باشد برای تمام مسلمانان.

قَالَ سَمِعْتُ أبا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: عَلَيْكَ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ، فَلَنْ تَلْقَاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ «3».

راوی می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: بر تو باد که برای خدا نسبت به خلق او خیرخواه باشی و اندرزگوی مردم که هرگز حضرت حق را به کاری بهتر از آن برخورد نکنی.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَاحْبَبْ الْخَلْقَ إِلَى

(1) - بحار الأنوار: 337 / 71، باب 20، (ذیل حدیث 116).

(2) - الکافی: 163 / 2، باب الإهتمام بأمور المسلمين، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 340 / 16، باب 21، حدیث 21709.

(3) - الکافی: 164 / 2، باب الإهتمام بأمور المسلمين، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 338 / 71، باب 20، حدیث 118.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 306

اللَّهُ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ وَادْخَلَ أَهْلَ بَيْتِ سُوراً «1».

امام صادق علیه السلام از قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند: خلق عیال خداوند و محبوب ترین مردم نزد خدا کسی است که به عیال خدا سود رساند و برای خانواده ای سرور و شادی فراهم کند.

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَحَبَّ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: انْفَعُ النَّاسَ لِلنَّاسِ «2».

از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: محبوب ترین شخص نزد خدا کیست؟ فرمود:

سودمندترین مردم برای مردم.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَادِيَةً مَاءٍ أَوْ نَارٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ «3».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس از قوم مسلمانی ضرر هجوم آبی یا آتشی را بگرداند بهشت بر او واجب است.

قدر مردانگی در ناتوان بودن عَلم کردی

به روز ناتوانی گر به محتاجان کرم کردی

اگر خدمت به محتاجی به حدّ يك قدم کردی

نگردد محو و ثبت دفتر آیندهات گردد

(1) - الکافی: 2/ 164، باب الإهتمام بأمور المسلمين، حدیث 6؛ وسائل الشیعة: 16/ 341، باب 22، حدیث 21712.

(2) - الکافی: 2/ 164، باب الإهتمام بأمور المسلمين، حدیث 7؛ وسائل الشیعة: 16/ 341، باب 22، حدیث 21713.

(3) - الکافی: 2/ 164، باب الإهتمام بأمور المسلمين، حدیث 8؛ مشکاة الأنوار: 182، الفصل الرابع والعشرون.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 307

|                                       |                                       |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| ستم بر خویشان کردی بھر نفسی ستم کردی  | ره خود کرده‌ای پیدا بھرکس رهنمون گشتی |
| نھال خود شکستی هر نھالی را که خم کردی | عصای پیریت باشد هرآن دستی که بگرفتی   |
| صمد را پشت سر افکنده رو بر صنم کردی   | دلی را گر بیازاری به خواهش‌های نفسانی |
| نکویی هرچه گویی بیش کردم باز کم کردی  | در این دنیای فانی جز نکونامی نمی ماند |

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مِنْ أَجْلَالِ اللَّهِ أَجْلَالُ ذِي الشَّيْبَةِ الْمُسْلِمِ «1».

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند: احترام به مسلمان سپیدموی تحلیل کردن از خداست.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ مِنْ مَنْ لَمْ يُوقِّرْ كَبِيرَنَا وَيَرْحَمْ صَغِيرَنَا «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: آن که بزرگ ما را احترام نکند و به خُردسالان ما مهر نوزد از ما نیست.

قال ابو عبد الله عليه السلام: عَظَّمُوا كِبَارَكُمْ وَصَلُّوا أَرْحَامَكُمْ، وَلَيْسَ تَصِلُونَهُمْ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ كَفِّ الْأَذَى عَنْهُمْ «3».

(1) - الكافي: 165 / 2، باب إجلال الكبير، حديث 1؛ بحار الأنوار: 138 / 72، باب 53، حديث 2.

(2) - الكافي: 165 / 2، باب إجلال الكبير، حديث 2؛ وسائل الشيعة: 98 / 12، باب 67، حديث 15742.

(3) - الكافي: 165 / 2، باب إجلال الكبير، حديث 3؛ بحار الأنوار: 139 / 72، باب 53، حديث 4.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 308

امام صادق علیه السلام فرمود: سالندان خود را تعظیم و احترام کنید و صله ارحام بجای آورید، برای رعایت حق آنان چیزی بهتر از مانع شدن از رسیدن آزار به آنان نیست.

قال ابو عبد الله عليه السلام: الْمُسْلِمُ اخو الْمُسْلِمِ هُوَ عَيْنُهُ وَمِرَاتُهُ وَذَلِيلُهُ لَا يَخُونُهُ وَلَا يَخْدَعُهُ وَلَا يَظْلِمُهُ وَلَا يُكَذِّبُهُ وَلَا يَغْتَابُهُ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: مسلمان برادر مسلمان است، نسبت به برادر دینی اش چشم و آینه و رهنما است، به او خیانت نوزد و فریض ندهد و ستم به او روا ندارد و وی را تکذیب ننماید و پشت سر او بدگویی نکند.

### حق مؤمن بر مؤمن

ابو المأمون حارثی می گوید:

به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟

حضرت فرمود:

به راستی از حق مؤمن بر مؤمن این است که او قلباً دوست دارد و با او در مال همراهی نماید و به جای او از خانواده اش سرپرستی کند و بر کسی که بر برادر مؤمنش ستم کرده به خاطر یاری برادرش بتازد تا ستمش دفع شود و اگر غنیمی در

مسلمانان دارد و برادرش حاضر نیست، بهره او را دریافت کند و چون بمیرد قبرش را زیارت نماید، به او ستم روا ندارد، گولش نزند، به او خیانت نرزد، وی را در شداید و غیر شداید وانگذارد، او را تکذیب نکند، به وی اف نگوید که اگر حرف

(1) - الکافی: 2 / 166، باب أخوة المؤمنین بعضهم لبعض، حدیث 5؛ وسائل الشیعة: 12 / 204، باب 122، حدیث 16094.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 309

اف بگوید رابطه معنویش بریده شود، هرگاه به او بگوید: دشمن منی، کافر شود و هر زمان وی را متهم سازد، ایمان در دلش هم چون نمک در آب حل شود و از بین برود! «1»!

شیعه واقعی

محمد بن عجلان می گوید:

در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم، مردی وارد شد و سلام کرد، آن حضرت از او پرسید: برادرانی که دنبال خود گذاری چگونه اند؟ آن مرد همشهریانش را ستود و به پاکی یاد کرد و از آنان تعریف زیادی نمود، حضرت فرمود: ثروتمندان آنان از بینوایان چگونه دیدار کنند؟ گفت: اندک، فرمود: توانگرشان از نیازمندان چه اندازه سرکشی و بازرسی نماید؟ عرضه داشت: کم، فرمود: پولدارشان از مستمندانشان چقدر دستگیری کند؟ جواب داد: شما اخلاقی را یادآوری می کنید که بسیار کم است، آن هم در مردمی که ما داریم، حضرت فرمود: پس تو چگونه معتقدی که آنان به راستی شیعه هستند؟! «2»!

كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ يَقُولُ: عَظَّمُوا أَصْحَابَكُمْ وَوَقَّزُوهُمْ وَلَا يَتَّحَهُمْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَلَا تَضَارُّوا وَلَا تَحَاسَدُوا وَإِيَّاكُمْ وَالْبُخْلَ كُونُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ «3».

(1) - الکافی: 2 / 171، باب حق المؤمن علی أخیه، حدیث 7؛ بحار الأنوار: 71 / 248، باب 15، حدیث 45.

(2) - الکافی: 173 / 2، باب حق المؤمن علی أخیه، حدیث 10؛ وسائل الشیعة: 428 / 9، باب 27، حدیث 12404.

(3) - الکافی: 173 / 2، باب حق المؤمن علی أخیه، حدیث 12؛ بحار الأنوار: 254 / 71، باب 15، حدیث 50.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 310

امام باقر علیه السلام بارها می فرمودند: یاران خود را بزرگ شمارید و آنان را احترام کنید و به همدیگر روی ترش ننمایید و به یکدیگر زیان نرسانید و نسبت به هم حسود نباشید و از بخل پرهیزید و بندگان با اخلاص خدا باشید.

اخلاص پیشگیر و خلاص از ریا بخواه

ای دل گشایشی ز در کبریا بخواه

یا همتی ز خاطر اهل صفا بخواه

دریوزه‌ای ز سینه صاحب‌دلان بکن

درد نمان خسته‌دلان را دوا بخواه

رنج روان شیفتگان را شفا طلب

امید راحت است نجات از بلا بخواه

وقت طرب رسید خلاص از تعب بجوی

بیگانه گر نمی دهد از آشنا بخواه

بگشاکف نیاز گر از اهل حاجتی

بویی ز چین گیسوی او از صبا بخواه

خواهی که بی نیاز شوی از نسیم مشک

از مصطفی طلب کن و از مرتضا بخواه «1»

منشور ملک صفوت و پروانه رضا

قال: سَمِعْتُ ابا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا اخُوَّةً بَرَزَةً مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ مُتَوَاصِلِينَ مُتَرَاحِمِينَ تَزَاوَرُوا وَتَلَاقُوا وَتَذَاكُرُوا أَمْرًا وَآخِرُهُ «2».

راوی می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام به یارانش می فرمود: خدا را در همه امور بپرهیزید و با یکدیگر، برادران نیک رفتاری باشید و در راه خدا به همدیگر محبت کنید، به یکدیگر متصل باشید، به هم رحمت آورید، همدیگر را زیارت کرده و با هم برخورد داشته باشید، برنامه های الهی ما را بهم یادآوری نمایید و آن را زنده بدارید.

(1) - عماد فقیه کرمانی.

(2) - الکافی: 2/ 175، باب التواضع والتعاطف، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 401 / 71، باب 28، حدیث 45.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 311

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ وَالذَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كِفَاعِلُهُ وَاللَّهُ يُحِبُّ اغَاثَةَ اللَّهْفَانِ «1».

امام صادق علیه السلام از پدرانش نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکار نیکی صدقه است و دلالت کننده به خیر چون انجام دهنده آن است و خداوند فریادرس اندوهگین را دوست دارد.

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ ارَادَ أَنْ يُدْخِلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي رَحْمَتِهِ وَيُسْكِنَهُ جَنَّتَهُ فَلْيُحْسِنْ خُلُقَهُ وَلْيُعْطِ النَّصْفَةَ مِنْ نَفْسِهِ وَلْيَرْحَمْ الْيَتِيمَ وَلْيُعِنْ الضَّعِيفَ وَلْيَتَوَاضَعَ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس می خواهد خداوند عزوجل وی را در رحمتش قرار داده و در بهشتش جای دهد، خلقتش را نیکو کند و از جانب خود به مردم انصاف دهد و به یتیم رحم آرد و ضعیف را یاری دهد و برای خدایی که وی را آفریده فروتنی کند.

فِي خَبَرٍ مَنَاهِيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: الْإِلاَّ وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ أَلْفَيْنِ وَسَبْعِينَ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الْآخِرَةِ وَأَلْفَيْنِ وَسَبْعِينَ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا اهْوُنُهَا الْمَعْصُ «3».

در خبر مناهی رسول خدا صلی الله علیه و آله است: ای مردم! هرکس از مؤمنی، رنجی از

(1) - الکافی: 4/ 27، باب فضل المعروف، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 286 / 16، باب 1، حدیث 21561.

(2) - الأُمّالی، شیخ صدوق: 389، المجلس الحادی والستون، حدیث 15؛ بحار الأنوار: 370 / 16، باب 38، حدیث 12.

(3) - من لا یحضره الفقیه: 15 / 4، باب ذکر جمل من مناهی النبی صلی الله علیه و آله، حدیث 4968؛ بحار الأنوار: 18 / 72، باب 33، حدیث 8.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 312

رنج‌های دنیا را برطرف کند خداوند هفتاد و دو رنج از رنج‌های آخرت را از او برطرف نماید و هفتاد و دو ناراحتی از ناراحتی‌های دنیای او را از او دور نماید که آسان‌ترین آن‌ها قولنج است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ نَشَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ كَنَفَهُ وَادْخَلَهُ الْجَنَّةَ فِي رَحْمَتِهِ: حُسْنُ خُلُقٍ يَعِيشُ بِهِ فِي النَّاسِ، وَرِفْقٌ بِالْمَكْرُوبِ، وَشَفَقَةٌ عَلَى الْوَالِدَيْنِ وَاحْسَانٌ إِلَى الْمَمْلُوكِ «1».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار برنامه در هرکس باشد، خداوند بال حمایتش را بر او بگشاید و او را از باب رحمتش به بهشت وارد نماید: حسن خلقی که با آن در بین مردم زندگی کند و مدارای با رنجیده و نیکی به پدر و مادر و احسان به زیر دست.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: اَرْبَعَةٌ يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: مَنْ أَقَالَ نَادِمًا، أَوْ اغَاثَ لَهْفَانًا، أَوْ اعْتَقَ نَسَمَةً، أَوْ رَوَّجَ عَزْبًا «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: چهار نفرند که خداوند در قیامت به آنان نظر می‌فرماید: هرکس از پشیمانی بگذرد و عذر او را بپذیرد، هرکس رنجیده‌ای را یاری دهد و آن کس که انسانی را آزاد نماید و هرکس عزیزی را زن دهد.

### شاد کردن مؤمن

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي وَمَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ «3».

(1) - الخصال: 225 / 1، حدیث 57؛ بحار الأنوار: 19 / 72، باب 33، حدیث 9.

(2) - الخصال: 224 / 1، حدیث 55؛ وسائل الشیعة: 46 / 20، باب 12، حدیث 24995.

(3) - الکافی: 2/ 188، باب إدخال السرور علی المؤمنین، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 16/ 349، باب 24، حدیث 21733.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 313

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس مؤمنی را شاد کند، مرا شاد کرده و هر که مرا شاد کند خدا را شاد کرده است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ أَحَبَّ الْأَعْمَالَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ادْخَالَ السُّرُورَ عَلَى الْمُؤْمِنِ: اشْبَاغُ جُوعَتِهِ أَوْ تَنْفِيسُ كُرْبَتِهِ أَوْ قَضَاءُ دَيْنِهِ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: از دوست‌ترین برنامه‌ها به درگاه خدای عزوجل شادمان کردن مؤمن است و آن سیر کردن وی از گرسنگی، رفع گرفتاری و پرداخت بدهکاری وی است.

### روا کردن حاجت مسلمان

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا قَضَى مُسْلِمٌ لِمُسْلِمٍ حَاجَةً إِلَّا نَادَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: عَلَى ثَوَابِكَ وَلَا اِزْضَى لَكَ بِدُونِ الْجَنَّةِ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ مسلمانی حاجت مسلمانی را روا نکند جز این که خدای تبارک و تعالی او را ندا دهد: مزد تو بر من است و کمتر از بهشت برای تو نپسندم.

ابو بصیر می‌گوید:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: در کار خوب با برادران خود رقابت کنید و اهل آن باشید؛ زیرا برای بهشت دری است که آن را معروف گویند و از آن در نیاید جز کسی که در جهان خوبی کرده باشد؛ زیرا بنده‌ای در حاجت برادر مؤمن خود راه می‌رود

---

(1) - الکافی: 2/ 192، باب إدخال السرور علی المؤمنین، حدیث 16؛ بحار الأنوار: 71/ 297، باب 20، حدیث 29.

(2) - الکافی: 2/ 194، باب قضاء حاجة المؤمن، حدیث 7؛ ثواب الأعمال: 188.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 314

و خدای عزوجل دو فرشته بر او می گمارد، یکی از طرف راست و دیگری از جانب چپش تا از خدا برایش آمرزش خواهند و برای برآوردن حاجتش دعا کنند. سپس فرمود: به خدا قسم که رسول خدا شادتر است به برآوردن حاجت مؤمن وقتی خبرش به حضرت رسد از خود صاحب حاجت «1».

عَنْ أَبِي الْمُعْتَمِرِ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

أَيُّمَا مُسْلِمٍ خَدَمَ قَوْمًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ مِثْلَ عَدَدِهِمْ خُدَامًا فِي الْجَنَّةِ «2».

ابی معتمر می گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر مسلمانی که به طایفه ای از مسلمانان خدمت کند، او را نسرزد جز این که خداوند به شماره آنان از خدمتکاران بهشتی به او عطا فرماید.

|                                    |                                     |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| بود اتحاد ما سبب افتخار هم         | بودیم اگر من و تو بھر کار یار هم    |
| آن به که ما جدا نشویم از کنار هم   | با ما اگر کنار نیاید فلک چه غم      |
| روشن کنیم محفل شب های تار هم       | شاید که چون نجوم سماوی ز نور مهر    |
| با این که خار و گل نبود در شمار هم | تا دوست می توان شدن از دشمنی چه سود |
| بودیم اگر به راه وفا دستیار هم     | ما را ز هیچ کس به جهانی پای کم نبود |

(1) - الکافی: 2/ 195، باب قضاء حاجة المؤمن، حدیث 10؛ بحار الأنوار: 328 / 71، باب 20، حدیث 99.

(2) - الکافی: 2/ 207، باب فی خدمته..، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 380 / 16، باب 34، حدیث 21814.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 315

شبهه‌ترین مردم به پیغمبر

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْبَهَكُمْ بِي؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً وَآلِيُنْكُمْ كَنَفاً وَابْرُكُكُمْ بِقَرَابَتِهِ وَأَشَدُّكُمْ حُبّاً لِأَخْوَانِهِ فِي دِينِهِ وَأَصْبَرُكُمْ عَلَى الْحَقِّ وَأَكْظَمُكُمْ لِلْعَيْظِ، وَأَحْسَنُكُمْ عَفْواً وَأَشَدُّكُمْ مِنْ نَفْسِهِ انْصَافاً فِي الرِّضَا وَالْعُصْبِ «1».

امام صادق علیه السلام از رسول الهی صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت به اصحاب فرمود: شما را به شبهه‌ترینان به خودم خبر ندهم؟ عرضه داشتند: چرا.

فرمود: خوش خلق‌تر و خوش‌پذیرتر نسبت به واردین و خویش‌نوازتر و هرکس از شما برادر دینی خود را سخت‌تر دوست دارد و صابرترین شما به حق و فروخورنده‌ترین شما نسبت به خشم و غیظ و باگذشت‌ترینان و آن که از طرف خود به دیگران در حال خشنودی و غضب محکم‌تر حق دهد و جانب انصاف را رعایت کند.

عشرت با مردم

صاحب «آداب المریدین» در باب عشرت با مردم می‌فرماید:

پس بدان که اول صحبت «2» معرفت باشد، پس مودّت، پس الفت، پس عشرت، پس محبت، پس اخوت.

و گفته‌اند: غذای نفس‌ها در عشرت است و غذای دل‌ها در صحبت است

(1) - الکافی: 240 / 2، باب المؤمن وعلاماته وصفاته، حدیث 35؛ بحار الأنوار: 306 / 66، باب 37، حدیث 28.

(2) - صحبت به معنای معاشرت و برخورد با مردم است.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 316

و صحبت نباشد الا به اتفاق باطن‌ها. خدای تعالی در صفت منافقان گوید:

[حَسْبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَيْءٌ] «1».

آنان را متحد و هم‌دست می‌پنداری در حالی که دل‌هایشان پراکنده است.

و صحبت چون به شرایط مقرون باشد آن بزرگ‌ترین احوال است.

ابراهیم بن شیبان گوید:

ما صحبت نکردیمی آن کس را که گفتی: مگر که من! و میان ایشان چیزها را به رعایت دادن و عاریت ستدن نرود و در میان ایشان خصومت و مجادله و استهزا و مزاحمت و مغالبت و غیبت و کارزار نرود، بلکه هر يك از ایشان مر بزرگ را چون فرزند بُود و نظیر را یعنی مانند را چون برادر و مر کودک را چون پدر و استادان را چون بنده باشد.

و از آداب ایشان است که جمع شوند، یکی را مقدم کنند تا مرجع ایشان به وی باشد و اعتماد بر وی کنند در کلّ احوال و اولی‌تر کسی که تقدیم را شاید عاقل‌ترین ایشان باشد، پس بلند همت‌تر، پس آن که عالی‌ترین حال دارد، پس عالم‌ترین ایشان به مذهب، پس به زاد برآمده‌تر که رسول علیه السلام گفت: امامی قوم آن کس کند که خواننده‌تر باشد به کتاب خدای تعالی. اگر بدین چیزها جمله یکسان باشند، مقدم ایشان فقیه‌ترین ایشان بود، اگر در فقه یکسان باشند، اولی‌تر بر آن شریف‌ترین باشد و اگر در شرف نیز یکسان باشند، اولی‌تر کسی بود که به زاد برآمده‌تر باشد و اگر بدین نیز یکسان باشند نظر بر تقدیم هجرت باشد.

و باید که خادم ایشان کسی بود که در نیت صادق‌تر بود و مشفق‌تر بود و حلیم و قوی دل‌تر و به دیانت تمام‌تر و به امانت و نگاهداشت هم‌چنین.

---

(1) - حشر (59): 14.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 317

ابو عثمان حیری را سؤال کردند از صحبت، گفت:

فراخ دستی کن به مال خود برادران را و طمع در مال او مکن و تبع او باش و از او مطلب که او تبع تو باشد.

|                                               |                                     |
|-----------------------------------------------|-------------------------------------|
| دوباره محو تماشای یکدیگر باشیم                | بیا که مونس شب‌های یکدیگر باشیم     |
| چراغ انجمن آرای یکدیگر باشیم                  | تو از جمال و من از آتش نهانی دل     |
| روا مدار که رسوای یکدیگر باشیم                | به عیب جویی ما چشم مدعی بازست       |
| اگر که چشم به ایمای یکدیگر باشیم              | میان ما و تو دشمن چگونه یابد دست    |
| چرا نه در غم فردای یکدیگر باشیم               | به شکر شادی امروز را که زنده دلیم   |
| خوش است گوش به آوای یکدیگر باشیم              | برای آن که نگردم گم به وادی عشق     |
| به فکر آبله پای یکدیگر باشیم                  | رقیب را ز سر ره چو خار برداریم      |
| بیا که مونس شب‌های یکدیگر باشیم» <sup>1</sup> | جدا چو گشت ز جانان گریست صابر و گفت |

---

(1) - فیض.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 319

باب

71

در نیکویی به پدر و مادر

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 321

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

بِرِّ الْوَالِدَيْنِ مِنْ حُسْنِ مَعْرِفَةِ الْعَبْدِ بِاللَّهِ تَعَالَى اذْ لِعِبَادَةِ اسْرَعُ بُلُوغاً بِصَاحِبِهَا اِلَى رِضَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ بِرِّ الْوَالِدَيْنِ الْمُسْلِمَيْنِ لَوَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ حَقَّ الْوَالِدَيْنِ مُشْتَقٌّ مِنْ حَقِّ اللَّهِ تَعَالَى اِذَا كَانَا عَلَى مِنْهَاجِ الدِّينِ وَالسُّنَّةِ وَلَا يَكُونَانِ يَمْتَنَعَانِ الْوَلَدَ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى اِلَى مَعْصِيَتِهِ وَمَنْ الْيَقِينِ اِلَى الشُّكِّ وَمَنْ الزُّهْدِ اِلَى الدُّنْيَا وَلَا يَدْعُوْنِهِ اِلَى خِلَافِ ذَلِكَ فَاِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَمَعْصِيَتُهُمَا طَاعَةٌ وَطَاعَتُهُمَا مَعْصِيَةٌ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَصَبَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا] «1».

وَأَمَّا فِي بَابِ الْعِشْرَةِ فَدَارِهُمَا وَارْفَقْ بِهِمَا وَاحْتَمِلْ إِذَا هُمَا نَحْوَمَا اخْتَمَلَا عَنْكَ فِي حَالِ صِعْرِكَ وَلَا تُضَيِّقْ عَلَيْهِمَا بِمَا قَدْ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْكَ مِنَ الْمَأْكُولِ وَالْمَلْبُوسِ وَلَا تُحَوِّلْ وَجْهَكَ عَنْهُمَا وَلَا تَرْفَعْ صَوْتَكَ فَوْقَ أَصْوَاتِهِمَا فَإِنَّ تَعْظِيمَهُمَا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَقُلُّهُمَا بِأَحْسَنِ الْقَوْلِ وَالْطَّفَةِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضْبِعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.

(1) - عنكبوت (29): 8.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 322

[بِرِّ الْوَالِدَيْنِ مِنْ حُسْنِ مَعْرِفَةِ الْعَبْدِ بِاللَّهِ تَعَالَى اذْ لِعِبَادَةِ اسْرَعُ بُلُوغاً بِصَاحِبِهَا اِلَى رِضَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ بِرِّ الْوَالِدَيْنِ الْمُسْلِمَيْنِ لَوَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ حَقَّ الْوَالِدَيْنِ مُشْتَقٌّ مِنْ حَقِّ اللَّهِ تَعَالَى اِذَا كَانَا عَلَى مِنْهَاجِ الدِّينِ وَالسُّنَّةِ وَلَا يَكُونَانِ يَمْتَنَعَانِ الْوَلَدَ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى اِلَى مَعْصِيَتِهِ وَمَنْ الْيَقِينِ اِلَى الشُّكِّ وَمَنْ الزُّهْدِ اِلَى الدُّنْيَا وَلَا يَدْعُوْنِهِ اِلَى خِلَافِ ذَلِكَ فَاِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَمَعْصِيَتُهُمَا طَاعَةٌ وَطَاعَتُهُمَا مَعْصِيَةٌ]

نیکی به پدر و مادر

در این بخش وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام به یکی از مهم ترین مسائل اسلامی و عاطفی که نیکی به پدر و مادر است اشاره می فرماید.

مسئله پدر و مادر از اهم مسائل الهی است و در حرمت و اهمیتش همین بس که احسان به پدر و مادر در قرآن مجید پس از مسئله توحید و عبادت حضرت حق بیان شده است.

در متن روایت آمده است که:

حسن سلوك و نیکی به والدین از حسن شناخت و معرفت عبد به خداوند تعالی است، چرا که هیچ عبادتی انسان را به سرعت نیکی به پدر و مادر به خشنودی حضرت دوست نمی‌رساند، آن هم احسانی که محض تحصیل رضای پروردگار

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 323

باشد و البته احسان کامل در وقتی مقتضی است که پدر و مادر مسلمان باشند که حقّ این گونه پدر و مادر مشتق از حق خداست، ولی در جائی که پدر و مادر فرزند را از طاعت حق به معصیت دعوت کنند و از یقین به شک بخوانند و از زهد به دنیاپرستی سوق دهند، اطاعت آنان در این امور جایز نیست.

پدر و مادر اگر فرزند خود را به خلاف برنامه‌های الهی دعوت کنند، روگردانند از دعوت آنان اطاعت حق و پیروی از آنان معصیت جناب اوست.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 324

[قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَصَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا» 1]

خداوند متعال در قرآن مجید فرموده: احسان به پدر و مادر را به انسان سفارش کردیم، اما اگر آنان فرزند را تکلیف به شرک کنند، دستور دادیم از ایشان اطاعت نکند.

(1) - عنکبوت (29): 8.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 325

[وَأَمَّا فِي بَابِ الْعِشْرَةِ فَدَارِهُمَا وَارْتَفَقَ بِهِمَا وَاحْتَمَلَ إِذَاهُمَا نَحْوَمَا اخْتَمَلَا عَنْكَ فِي حَالِ صِعْرِكَ وَلَا تُضَيِّقْ عَلَيْهِمَا بِمَا قَدْ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْكَ مِنَ الْمَأْكُولِ وَالْمَلْبُوسِ وَلَا تُحَوِّلْ وَجْهَكَ عَنْهُمَا وَلَا تَرْفَعْ صَوْتَكَ فَوْقَ أَصَوَاتِهِمَا فَإِنَّ تَعْظِيمَهُمَا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَقُلْنَ لَهُمَا بِأَحْسَنِ الْقَوْلِ وَالْطَّفِيفِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ]

در باب سلوك و معاشرت با والدین باید طریق مدارا و رفق رعایت شود و فرزند باید توجه داشته باشد که اگر اذیتی از ناحیه آنان به او برسد برای خدا تحمل کند، آری، ای فرزند! ایشان در کودکی تو زحمت بسیار کشیده و از تو رنج بی شمار دیده‌اند، اگر اکنون که هر دو پیر شده‌اند از آنان رعایت کنی و متحمل آزار آنان شوی سهل باشد.

از آنچه از خوراک و پوشاک خداوند کریم به تو عنایت کرده بر آنان سخت نگیر و روی محبت از آنان برمگردان و صدا در برابر صدای آنان بلند مکن، گفتارت با آنان از روی مهر و لطف باشد، تعظیم آنان تعظیم خداست و توجه داشته باش که خداوند مهربان اجر مردم نیکوکار را ضایع نمی‌کند.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 326

#### حقوق پدر و مادر در قرآن

قرآن مجید به هر امت و جامعه‌ای، احسان به پدر و مادر و احترام به والدین را سفارش نموده و توجه به آنان را از اهم مسائل قرار داده و از این برنامه مهم به عنوان عبادت حق یاد فرموده است.

[وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِیْلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا] «1».

و [یاد کنید] زمانی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان نیکی کنید.

[قُلْ تَعَالَوْا أَنُؤْمِرْ بِرُحْمَ رَبِّكُمْ عَلَیْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا] «2».

بگو: بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم: این که چیزی را شریک او قرار مدهید، و به پدر و مادر نیکی کنید.

[وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَ لَا تَنْهَرَهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا\* وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا] «3».

و پروردگارت فرمان قاطع داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید؛ هرگاه یکی از آنان یا دو نفرشان در کنارت به پیری رسند [چنانچه تو را به ستوه آورند] به آنان اف مگوی و بر آنان [بانگ مزین و] پرخاش

(1) - بقره (2): 83.

(2) - انعام (6): 151.

(3) - اسرا (17): 23 - 24.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 327

مکن، و به آنان سخنی نرم و شایسته [و بزرگوارانه] بگو.\* و برای هر دو از روی مهر و محبت، بال فروتنی فرود آر و بگو: پروردگارا! آنان را به پاس آن که مرا در کودکی تربیت کردند، مورد رحمت قرار ده.

صاحب بزرگوار «المیزان» می‌فرماید که «1»:

از این آیه روشن می‌شود که مسئله احسان به پدر و مادر بعد از مسئله توحید واجب‌ترین واجبات است، هم چنان که مسئله حقوق، بعد از شرك ورزیدن به خدا از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است و به همین جهت این مسئله را بعد از مسئله توحید و قبل از سایر احکام اسم برده و این نه تنها در این آیات است، بلکه در موارد متعددی از کلام خدا همین ترتیب به کار رفته است.

در تفسیر آیه 151 سوره انعام گذشت که رابطه عاطفی میان پدر و مادر از يك طرف و میان فرزندان از طرف دیگر از بزرگ‌ترین روابط اجتماعی است که قوام جامعه انسانی به آن‌هاست و همین وسیله‌ای است طبیعی که زن و شوهر را به حال اجتماع نگهداشته نمی‌گذارد از هم جدا شوند.

بنابراین از نظر سنت اجتماعی و به حکم فطرت لازم است آدمی پدر و مادر خود را احترام کند و به ایشان احسان نماید؛ زیرا اگر این حکم در اجتماع جریان نیابد و فرزندان با پدر و مادر خود معامله يك بیگانه کنند قطعاً آن عاطفه از بین رفته شیرازه اجتماع به کلی از هم گسیخته خواهد شد.

پدر و مادر در دوران پیری و سالخوردگی سخت‌ترین حالات را دارند و بیشتر احساس احتیاج به کمک فرزند می‌نمایند؛ زیرا از بسیاری از واجبات زندگی خود ناتوانند و همین معنا یکی از آمال پدر و مادر بود که سال‌ها از فرزندان خود آرزو

## (1) - ترجمه تفسیر المیزان: 109 / 13.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 328

می کردند، آری، روزگاری که پرستاری فرزند را می کردند و روزگار دیگری که مشقات آنان را تحمل می نمودند و باز در روزگاری که زحمت تربیت آنها را به دوش می کشیدند در همه این ادوار که فرزند از تأمین واجبات خود عاجز بود آنها به این آرزو تأمین می کردند که در روزگار پیری از دستگیری فرزند برخوردار شوند.

در معاشرت با پدر و مادر و گفتگوی با آنها طوری باید رفتار شود که تواضع و خضوع فرزند را احساس کنند و بفهمند که فرزند در برابر ایشان خواری نشان می دهد و نسبت به آنان مهر و محبت روا می دارد.

فرزند باید دوران خردی و بیچارگی خود را به یاد آورد که چگونه پدر و مادر در کمال مهر و عاطفه از او دستگیری کردند، اکنون که خود آنان به چنان حالاتی دچارند با مهر و محبت از آنان دستگیری کند.

[وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا] «1».

و به پدر و مادرش نیکوکار بود و سرکش و نافرمان نبود.

[وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا] «2».

و مرا نسبت به مادرم نیکوکار [و خوش رفتار] گردانیده و گردنکش و تیره بختم قرار نداده است.

روش انبیای خدا در تمام زمینه ها برای مردم در هر موقعیتی که هستند برهان و حجت است و بر تمام افراد بشر لازم است در عمل و اخلاق و ایمان از آن بزرگواران پیروی نمایند، آنان برای پدر و مادر خود نهایت احترام را قائل بودند، و از احسان به آنها فروگذار نبودند.

## (1) - مریم (19): 14.

## (2) - مریم (19): 32.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 329

(وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) «1».

انسان را درباره پدر و مادرش به نیکی کردن سفارش کرده‌ایم؛ و اگر آن دو نفر تلاش کنند تا بر پایه جهالت و نادانی [بدون معرفت و دانش که روشنگر حقایق است] چیزی را شریک من قرار دهی، از آنان اطاعت مکن. بازگشت شما فقط به سوی من است، پس شما را به آنچه همواره انجام می‌دادید، آگاه می‌کنم.

[وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ\* وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ] «2».

و انسان را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش به او حامله شد [در حالی که] سستی به روی سستی [به او دست می‌داد] و باز گرفتنش [از شیر] در دو سال است [و سفارش کردیم] که برای من و پدر و مادرت سپاس‌گزاری کن؛ بازگشت [همه] فقط به سوی من است.\* و اگر آن دو نفر تلاش کنند تا بر پایه جهالت و نادانی [و بدون معرفت و دانش که روشنگر حقایق است] چیزی را شریک من قرار دهی، از آنان اطاعت مکن؛ ولی در دنیا با آن دو نفر به شیوه‌ای پسندیده معاشرت کن و راه کسی را پیروی کن که [با توبه و ایمان و اخلاص] به من بازگشته است؛ سپس بازگشت شما فقط به سوی من است، پس شما را از آنچه انجام می‌دادید، آگاه می‌کنم.

(1) - عنكبوت (29): 8.

(2) - لقمان (31): 14 - 15.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 330

حقوق پدر و مادر در روایات

خداوند متعال در آیات قرآن کریم به زحمت و رنج فراوان مادر توجه ویژه‌ای دارد و به همین خاطر در پاره‌ای از روایات و گفته‌های حکیمانه پیش از آنچه که به پدر سفارش شده به مادر توصیه نموده‌اند!!

در کتاب با عظمت «الکافی» آمده:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ ابْنُ؟  
 قَالَ: ائِمَّتُكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ائِمَّتُكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: ائِمَّتُكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ:  
 ابْنُكَ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: مردی به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرضه داشت:

یا رسول الله! به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: مادرت. دوباره پرسید: به که نیکی کنم؟ فرمود: مادرت. باز پرسید: به که  
 خوبی کنم؟ فرمود: مادرت.

سپس پرسید: به چه کسی نیکی نمایم؟ فرمود: پدرت.

حق جهاد یا حق مادر

عَنْ جَابِرٍ قَالَ: أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ إِنِّي رَجُلٌ شَابْتُ نَشِيطٌ وَأُحِبُّ الْجِهَادَ وَلِي وَالِدَةٌ تُكْرَهُ ذَلِكَ،  
 فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ارْجِعْ فَكُنْ مَعَ وَالِدَتِكَ، فَوَالَّذِي بَعَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَا تُسْهَأُ بِكَ لَيْلَةٌ خَيْرٌ مِنْ جِهَادِكَ فِي  
 سَبِيلِ اللَّهِ سَنَةً «2».

(1) - الکافی: 2/ 159، باب البر بالوالدین، حدیث 9؛ وسائل الشیعة: 21/ 491، باب 94، حدیث 27670.

(2) - الکافی: 2/ 163، باب البر بالوالدین، حدیث 20؛ بحار الأنوار: 71/ 59، باب 2، حدیث 20.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 331

جابر می گوید: مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: جوان بانشاطی هستم و عاشق جهاد ولی مادری دارم که از  
 جهت رفتن من ناراحت است، فرمود: برگرد نزد مادرت، به آن خدایی که مرا به حق مبعوث کرد، انس يك شب او به تو  
 از جهاد يك سال در راه خدا برای تو بهتر است.

از این نمونه روایت، روایات دیگری در جوامع حدیث هست که حق مادر را بر جهاد مقدم دانسته، ولی بزرگان دین و فقهای عظام شیعه همانند مقدس اردبیلی در «زبدة البیان»<sup>1</sup> و علامه مجلسی رحمه الله در «بحار الأنوار» می‌فرمایند:

معذوریت از جهاد تا زمانی است که امام به شخص او واجب نکرده و تا وقتی است که در هجوم کفار به بلاد اسلامی احتیاجی به او نباشد، ولی زمانی که امام به او امر کند، و برای دفع کفار به وجود او احتیاج باشد، حق جهاد بر حق مادر مقدم است و جبهه رفتن بر او واجب و لازم است گرچه مادر راضی نباشد!

#### داستان جریح و مادر او

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روایتی به دورنمایی از وضع جریح اشاره می‌نماید که:

أَنَّ امْرَأَةً نَادَتْ ابْنَهَا وَهُوَ فِي صَلَاتِهِ قَالَتْ: يَا جَرِيحُ قَالَ: اللَّهُمَّ امِّي وَصَلَاتِي.

قَالَتْ: يَا جَرِيحُ فَقَالَ: اللَّهُمَّ امِّي وَصَلَاتِي فَقَالَ: لَا يَمُوتُ حَتَّى يَنْظُرَ فِي وُجُوهِ الْمُؤْمِسَاتِ<sup>2</sup>.

مادرش وی را صدا زد و او در نماز بود و از جواب مادر سرباز زد، دوباره صدا زد و او پاسخ نداد و به همین خاطر دچار زن بدکاره‌ای شد و آن جریمه پاسخ ندادن به مادر بود.

(1) - زبدة البیان: 209.

(2) - بحار الأنوار: 37 / 71، باب 2.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 332

فقهای عظام عقیده دارند اگر انسان به نماز مستحی ایستاد و در آن هنگام مادر او را صدا زد لازم است پاسخ مادر را بدهد.

از امام باقر علیه السلام به سند معتبر روایت شده که:

جریح عابدی بود در جامعه بنی اسرائیل، در صومعه‌اش مشغول عبادت بود، مادرش به نزد وی آمد و او را طلبید، او جواب نداد، مادر دوباره وی را خواست او پاسخ نداد، بار سوم او را صدا زد و او از جواب خودداری کرد، مادر فریاد زد: از خداوند می‌خواهم تو را از یاریش محروم کند!

چون روز دیگر شد زن زناکاری به کنار صومعه او آمد و در آنجا وضع حمل کرد و گفت: این بچه از جریح است، مردم گفتند: آه! کسی که ما را از زنا منع می‌کرد خود آلوده به زنا شد، امر شد وی را به دار زنند، در این وقت مادر آمد در حالی که طپانچه به صورت خود می‌زد، جریح گفت: ای مادر! آرام باش که من از اثر نفرین تو به این بلا مبتلا شدم، مردم به او گفتند که از کجا بدانیم راست می‌گویی؟ گفت:

طفل را بیاورید؟ چون آوردند از خدا خواست طفل را به زبان بیاورد، آن کودک به قدرت الهی به سخن آمد و خود را از جریح نفی کرد، چون از جریح رد افترا شد نجات پیدا کرد و سوگند خورد که از خدمت به مادر لحظه‌ای درنگ نکند.

«1».

مهر تو قوت تن قوت جان است مرا

مادرم روی مهت روح و روان است مرا

يك نگاه تو به از هر دو جهان است مرا

در دل اندیشه تو گنج نمان است مرا

زیر پای تو نهادست خدا باغ بهشت

فارغم با تو زهر خوب و بد ای پاک سرشت

سخنانت به روان تاب و توان می‌بخشد

مهرت ای ماه به من نفخه جان می‌بخشد

آنچه دل می‌طلبد لطف تو آن می‌بخشد

رای پیر تو به من بخت جوان می‌بخشد

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 333

|                                       |                                       |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| ای مهین مادرم ای خاک رهت افسر من      | سایه لطف تو کوتاه مباد از سر من       |
| آنچه دارم همه از دولت پاینده توست     | دیده‌ام نور و از چهره تابنده توست     |
| تا نمان در دل من مهر فزاینده توست     | هرچه باشم دل و جانم به خدا بنده توست  |
| جان چه باشد که به از جان و جهانم باشی | زانچه پندارم صد ره به از آتم باشی     |
| این چه لطفی است که در چهره ماه تو بود | وین چه حالی است که در چشم سیاه تو بود |
| وین چه رمزی است که در حال نگاه تو بود | از خدا خواهم پیوسته پناه تو بود       |
| تا که همواره دلم را به نگه شاد کنی    | وز غم و رنجش وارسته و آزاد کنی        |

هیچ نغمه موزونی شیرین‌تر و دلنشین‌تر از کلمه مادر نیست، بلکه زیباترین آهنگ همین ندای مادر است، این کلمه هرچند کوچک ولی بسیار پرمعنی و از نور عشق و امید سرشار است؛ زیرا تمام عواطف قلبی از مهر و دلدادگی، رقت و روحانیت در آن نهفته است.

در زندگانی انسان همه چیز مادر است، در حالت غم و اندوه، مادر نویدبخش، هنگام نومیدی و بدبینی، او روزنه امید و در روزگار افتادگی و ناتوانی او موجد نیرو و قدرت است.

بلی، مادر سرچشمه محبت و دلبستگی، گذشت و بخشش است و کسی که مادرش را از دست داده دیگر سینه‌ای که او را در آغوش گیرد، دستی که او را نوازش دهد و چشمی که از او نگهداری کند نخواهد یافت.

در صحنه طبیعت همه چیز نمودار مادر است و همه از عالم مادری سخن گویند، خورشید مادر کره زمین است که با تابش خود آن را زنده نگاه می‌دارد و پرورش می‌دهد و پیش از آن که با نغمه امواج دریا و ترانه نهرها و نوای روح‌بخش پرندگان

و صدای چرخ آبکش‌ها آنرا نخواستند زمین را وداع نمی‌گوید و کره زمین نیز به نوبه خود مادر مهربان درختان و گل‌ها و گیاهان است که آن‌ها را به وجود آورده به

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 334

حدّ رشد می‌رساند، درخت‌ها و گل‌ها هم مادران دلسوز میوه‌های گوارا و دانه‌های رسیده‌اند و مادر همه چیزها در جهان آفرینش همان روح کلی ازلی جاودانی پر از زیبایی و دلدادگی است.

#### خشنودی حق در خشنودی مادر

شخصی با فضیلت که از بندگان خالص حق بود هر روز پای مادر خود را می‌بوسید، روزی دیرتر از موقع معین به نزد برادران خود رفت، گفتند: چه می‌کردی که دیر آمدی؟ جواب داد: در باغ‌های بهشت غلطان بودم؛ زیرا به ما رسیده است که بهشت زیر پای مادران است که خداوند به حضرت موسی سه هزار و پانصد کلمه سخن گفت، آخر کلامش این بود که ای موسی! به مادر نیکی کن و هفت مرتبه این سفارش تکرار شد، عرضه داشت: مرا کفایت کرد، پس از آن فرمود: ای موسی! خشنودی مادر خشنودی من است و غضب او غضب من است! «1»!

#### سختی جان دادن

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جوانی وارد شد، در حالی که جوان در مرحله جان سپردن بود، ولی جان دادن بر وی خیلی سخت و ناگوار می‌نمود، فرمود: چه می‌بینی! عرضه داشت: دو چهره سیاه در برابرم ایستاده‌اند که سخت از آنان بیمناکم! سؤال فرمود: آیا این جوان مادر دارد؟ عرضه داشتند: آری، آن گاه مادر جوان به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، حضرت فرمود: از پسرت راضی هستی؟ عرضه داشت: نه، بر او

#### (1) - المستطرف: 9/2

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 335

خشمناکم ولی الآن به خاطر شما از او راضی می‌شوم، آن جوان مدهوش شد چون به هوش آمد حضرت فرمود: چه می‌بینی؟ عرضه داشت: آن دو سیاه بدمنظره بیرون رفتند و دو نور نورانی بر من وارد شدند که به دیدار آنان خوشحالم، سپس از سختی جان دادن آزاد و به راحتی و بدون ترس جان سپرد «1»!

|                                     |                                     |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| از جنت خدای چه می‌پرسی ای پسر       | جنت بدان که خاک کف پای مادر است     |
| فرمان ببر ز مادر پیر ضعیف از آنک    | فرمان مادر تو چو فرمان داور است     |
| در پروردنت قد سروش شده کمان         | اکنون مبین که قد تو نخلی تناور است  |
| شب‌ها به پاس خواب تو چشمش نشد بخواب | هم چون منجمی که دو چشمش بر اختر است |
| در پای گاهواره بسی خواند لای لای    | از لای لای اوست که گوش فلک کر است   |
| جز مهربان خدای رحیمت به هر دو کون   | مادر زهر که می‌نگری مهربان‌تر است   |

پدر و مادر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

در ذیل آیه شریفه

---

(1) - الأملی، شیخ مفید: 287، المجلس الرابع والثلاثون، حدیث 6؛ بحار الأنوار: 75 / 71، باب 2، حدیث 68 (مضمون روایت).

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 336

[أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى] «1».

آیا تو را یتیم نیافت، پس پناه داد؟

آمده:

وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله در رحم مادر شش ماهه بود که پدرش عبدالله از دنیا رفت و یا بعد از ولادتش به زمانی اندک بدرد حیات گفت و چون دو ساله شد مادر مهربان و باکرامت خویش را از دست داد، از امام صادق علیه السلام سبب وفات پدر و مادر رسول خدا را پرسیدند فرمود:

لَا يَكُونُ لِمَخْلُوقٍ عَلَيْهِ حَقٌّ.

برای این که هیچ مخلوقی بر پیغمبر حقی نداشته باشد.

مضمون این جمله این که چون بار رسالت بر عهده او بسیار سنگین بود، حق پدر و مادر هم باری فوق العاده سخت است، از این جهت خداوند مهربان نخواست دو حق بدین سنگینی برعهده او قرار بگیرد و پدر و مادر را بر او حقی آن چنان باشد «2»!!

در توضیح آیه شریفه:

[فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا] «3».

پس با گفتاری نرم به او بگویید.

آمده:

ای موسی و هارون! به هنگام برخورد با فرعون با او به نرمی سخن گوید و به

(1) - ضحی (93): 6.

(2) - منهج الصادقین: 274 / 10؛ بحار الأنوار: 136 / 16، باب 7.

(3) - طه (20): 44.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 337

طریق لطف و حسن وی را دعوت نمایید، ای موسی! مبادا با او به درشتی روبرو شوی که او را بر تو حق تربیت است و به جهت رعایت آن حق با او به مدارا و رفق سخن گوی «1»!!

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ؟ قَالَ: لَا يُسَمِّيهِ بِاسْمِهِ، وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَسِيبُ لَهُ «2».

موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله از حق پدر پرسید، حضرت فرمود: پدر را به نام بخواند و جلوی او راه نرود و قبل از او ننشیند، و کاری نکند که سبب دشنام دادن مردم به پدرش شود.

عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ قَالَ:

الصَّلَاةُ لَوْ قُتِلَتْهَا، وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ «3».

منصور بن حازم می‌گوید: از حضرت صادق پرسیدم بهترین اعمال کدام است؟

فرمود: نماز به وقت، نیکی به پدر و مادر، جهاد در راه خدا.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا يَمْنَعُ الرَّجُلَ مِنْكُمْ أَنْ يَبِرَّ وَالِدَيْهِ حَيَّيْنِ وَمَيِّتَيْنِ يُصَلِّي عَنْهُمَا وَيَتَصَدَّقُ عَنْهُمَا وَيَحُجُّ عَنْهُمَا فَيَكُونَنَّ الَّذِي صَنَعَ لَهُمَا وَلَهُ مِثْلُ ذَلِكَ فَيَزِيدُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِبِرِّهِ وَصَلَاتِهِ خَيْرًا كَثِيرًا.

(1) - منهج الصادقين: 489 / 5.

(2) - الكافي: 158 / 2، باب البر بالوالدين، حديث 5؛ وسائل الشيعة: 505 / 21، باب 106، حديث 27705.

(3) - الكافي: 158 / 2، باب البر بالوالدين، حديث 4؛ بحار الأنوار: 45 / 71، باب 2، حديث 5.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 338

محمد بن مروان می‌گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر مردی از شما را چه مانع است که به پدر و مادرش احسان کند زنده باشند یا مرده، از طرف آنان نماز بخواند و صدقه بدهد و حج بجای آورد و روزه بگیرد که آنچه انجام دهد به آنان می‌رسد و مانند آن هم برای خود اوست و خدای عزوجل به احسان و صله او خیر فراوانی می‌افزاید «1».

حقوق پدر و مادر در کلام علامه مجلسی رحمه الله

علامه مجلسی رحمه الله از بزرگان دین نقل می‌کند امور زیر را نسبت به پدر و مادر باید رعایت کرد:

- 1- سفر مباح یا مندوب بدون رضایت آنان حرام، ولی سفر واجب چون سفر برای طلب علم موقعی که نزد آنان ممکن نباشد بی مانع است.
- 2- اگر به کاری امر کنند و وقت نماز باشد، نماز را در صورت باقی بودن وقت برای اطاعت امر آنان به تأخیر اندازد.
- 3- در صورتی که در نماز نافله باشد، او را صدا بزنند سزاوار است نماز را قطع کرده و جواب آنان را بدهد.
- 4- اگر پدر، فرزند خود را از روزه مستحی نمی کند لازم است امر او را اطاعت نماید.
- 5- عهد و قسم را در صورتی که در فعل واجب یا ترك محرم نباشد ترك کند مگر اذن آنان در کار باشد «2».

---

(1) - الکافی: 2/ 159، باب البر بالوالدین، حدیث 7؛ جامع السعادات: 2/ 67، بر الوالدین.

(2) - بحار الأنوار: 38/ 71، باب 2.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 339

#### سبب قطع پا

از زخمشری پرسیدند که علت قطع پای تو چه بود؟ گفت: به هنگام کودکی گنجشکی را به دست آوردم و پرهایش را کندم و سپس به پایش نخی بستم، روزی گنجشک فرار کرد و در سوراخی فرو رفت، از پی او دویدم مقداری از نخ باقی مانده بود، آن را گرفتم و آن قدر کشیدم که یک پای آن حیوان قطع شد، مادرم چون این داستان را بدید برآشفست و گفت: خداوند پایت را قطع کند چنان که پای این زبان بسته بی گناه را قطع کردی!

چون به سن جوانی رسیدم در سفر بخارا از اسب فرو افتادم و پایم شکست، هرچند معالجه کردم فایده نبخشید ناگزیر به قطع پا شدم.

آیین اسلام و ترسا در خدمت به مادر

شیخ کلینی در کتاب شریف «الکافی» در باب احسان به پدر و مادر از زکریا بن ابراهیم نقل می کند که زکریا گفت:

من نصرانی بودم مسلمان شدم و به حج رفتم و خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و به آن حضرت گفتم: به حقیقت من به کیش ترسایان بودم و از روی صدق و راستی مسلمان شدم، فرمود: در اسلام چه خوبی دیدی و چه دلیلی را در اسلام مشاهده کردی که آن را بر آیین ترسا برگزیدی؟ گفتم: قول خدای عزوجل را:

[مَا كُنْتُ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ] «1».

(1) - شوری (42): 52.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 340

تو [پیش از این] نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؟ ولی آن [کتاب] را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگانمان را بخواهیم به وسیله آن هدایت می کنیم؛ بی تردید تو [مردم را] به راهی راست هدایت می نمای.

امام صادق علیه السلام فرمود:

به راستی که خدا تو را هدایت کرده است، سپس سه بار فرمود: خداوندا! او را هدایت فرما؟ آن گاه بدو گفت: ای پسر جانم! از هرچه خواهی بپرس.

گفتم: پدر و مادرم و فامیلم همه ترسا هستند و مادرم نابینا است، من با آنها باشم و در ظرف آنها غذا بخورم؟

فرمود: آنها گوشت خوک می خورند؟ گفتم: نه، بلکه به آن دست نمی زنند.

فرمود: باکی نیست به مادرت توجه کن و به او احسان کن و چون بمیرد او را به دیگری وامگذار و خودت به کارهای او قیام کن و وسایل وی را فراهم آور و به کسی خبر مده که مرا دیده ای تا در مینی به نزد من آیی ان شاء الله.

زکریا می گوید: در مینی نزد آن حضرت رفتم، مردم دورش جمع بودند. او هم به مانند يك معلم کودکان با آنان رفتار می کرد، این يك پرسش می کرد و آن يك چیزی می پرسید، چون به کوفه برگشتم به مادرم مهربانی می کردم و به دست خودم به او خوراك می دادم و جامه و سر او را جستجو می کردم و جانوران را دور می نمودم و به او خدمت فوق العاده داشتم، مادرم به من گفت: پسر جانم! تو با من چنین رفتار نمی کردی آن زمان که هم کیش من بودی، پس این چه خوشرفتاری است که از تو می بینم، آیا به خاطر هجرت تو و متدین شدن به آیین اسلام است؟

گفتم: یکی از فرزندان پیغمبر به ما چنین دستور داده است! گفت: این مرد پیغمبر است؟ گفتم: نه پیامبر زاده است.  
گفت: پسر جانم! او پیغمبر است این‌ها

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 341

سفارش‌های انبیاست، گفتم: مادر جان! مسئله این است که پس از پیغمبر اسلام پیامبری نیست، ولی این پسر آن پیامبر است. گفت: پسر جانم! دین تو بهترین دین است آن را به من عرضه کن، من آن را به او عرضه کردم و او هم اسلام آورد. من دستورهای اسلام را به او آموختم و او نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند، سپس در شب برای او عارضه‌ای رخ داد، به من گفت: پسر! آنچه را بر من آموختی برآیم اعاده کن. من برای او باز گفتم و او بدان اعتراف کرد و از دنیا رفت.

چون صبح شد همان مسلمانان که او را غسل دادند و همان بودم که بر او نماز خواندم و دفنش کردم «1».

#### حقوق فرزندان بر پدر و مادر

در پایان این بخش لازم است که به این نکته توجه داده شود که همان طوری که از پدران و مادران بر فرزندان حقوقی است و بر آنان واجب است آن حقوق را رعایت کنند، از فرزندان هم بر پدران و مادران حقوقی است که رعایت آن حقوق بر آنان واجب الهی است و اهم آن حقوق عبارت است از:

1- بر آنان نام نیکو گذاردن.

2- به آنان قرآن تعلیم دادن.

3- در تربیت و اصلاح جسم و جان آنان کوشیدن.

4- در حد لازم برای آنان مسکن و لباس و آذوقه تهیه کردن.

5- به وقت نیاز دختران به شوهر، آنان را به احسن وجه شوهر دادن.

6- به وقت نیاز پسران به همسر، برای آنان همسر گرفتن.

(1) - الکافی: 160 / 2، باب البر بالوالدین، حدیث 11؛ بحار الأنوار: 53 / 71، باب 2، حدیث 11.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 342

7- واجبات و احکام الهی را به آنان یاد دادن.

8- از لغزش و اشتباه آنان در گذشتن.

9- با آنان به لطف و مهر و محبت رفتار نمودن.

10- آنان را به کار خوب تشویق کردن و واداشتن.

11- فرزندان را از کار زشت بازداشتن و عواقب اعمال سوء را به آنان تذکر دادن.

12- شخصیت آنان را گرمی داشتن و وسایل راحت و آرامش را برای آنان فراهم نمودن.

در زمینه حق پدر و مادر به فرزند و حقوق فرزندان به پدر و مادر و حق زن و شوهر بر یکدیگر به کتاب‌های پرقیمت «الکافی» جلد 2 و «وسائل الشیعة» جلد 14 و 15 و «بحار الأنوار» جلد 71 و به دعای 23 و 24 «صحیفه سجادیه» مراجعه کنید.

پروردگار! ما را نسبت به شناخت معارف و پی بردن به واقعیت‌ها و عمل به دستورهای حیات بخش خود توفیق کرامت فرما، از آلودگی و گناه و عصیان و معصیت و پیروی از شیطان جنّی و انسی و هوای نفس و جهل که منابع بدبختی و هلاکتند حفظ فرما.

مرا در بزم عشق خویش انداز

ز چشم لطفم ای جانان مینداز

بنوشان شربت مه‌رت تو بر من

چشان شیرینی قربت تو بر من

نما روشن از این معنی نهادم

بده توفیق جهد و هم جهادم

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| خط عشقت به دل پاینده گردان | به طاعت همتم را زنده گردان |
| دلم روشن کن از نور صفایت   | خلوص نیتم بنما عنایت       |
| امید من تویی یا رب کماهی   | منم با تو منم از تو الهی   |

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 343

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| دلم کن زنده در بزم سحرگاه    | قرارم ده تو از خوبان درگاه   |
| مرا از سابقین منظور فرما     | مرا با صالحین محشور فرما     |
| بیارا جان من را با مبرّات    | شتابان کن وجودم سوی خیرات    |
| تو نور جان و نور طینتم ده    | به هر شایسته کاری زینتم ده   |
| رسان این بنده محزون دل خون   | به بالاتر مقام ای ذات بی چون |
| نجاتم ده ز هر غلّ و ز هر بند | الا ای قدرت بی مثل و مانند   |
| ز عشقت آتشی بر حاصلم زن      | تو داغ عشق خود را بر دلم زن  |
| پناهی جز در لطفتم ندارم      | که مسکین و اسیر و دل فکارم   |

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 345

در بیان موعظه و بند

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 347

قال الصادق عليه السلام:

احسن المواعظ ما لا يجاوز القول حد الصدق والفعل حد الاخلاص.

فان مثل الواعظ والموعوظ كاليقظان والراقدين، فمن استيقظ من رقدة عقلته ومخالفاته ومعاصيه صلح ان يوظف غيره من ذلك الرقاد.

واما السائر في مفاوز الاعتداء، الخائض في مراتع العي وترك الحياء باستحباب السمعة والرياء والشهرة والتصنع في الخلق المتزني بزي الصالحين المظهر بكلامه عماره باطنه وهو في الحقيقة حال عنها قد عمرتها وحشة حب المحمدة وعشيتها ظلمة الطمع فما افتنه بهواه واصل الناس بمقاتله قال الله عزوجل: [لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ] «1».

واما من عصمه الله بنور التأييد وحسن التوفيق وطهر قلبه من الدنس فلا يفارق المعرفة والتقى فيستمع الكلام من الاصل ويتترك قائله كيف ما كان.

قال الحكماء: اخذ الحكمه من افواه المجانين.

قال عيسى بن مريم عليه السلام: جالسوا من يدرككم الله رؤيته ولقاؤه فضلا عن الكلام، ولا تجالسوا من ثوابه طواهيركم ومخالفه بواطنكم فان ذلك لمدعى بما ليس له ان كنتم صادقين في استفاديتكم.

(1) - حج (22): 13.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 348

وَإِذَا لَقِيتَ مَنْ فِيهِ ثَلَاثُ حِصَالٍ فَأَعْتَنِمْ رُؤْيَيْتَهُ وَلِقَاءَهُ وَجَالَسْتَهُ وَلَوْ سَاعَةً فَإِنَّ ذَلِكَ تُؤَثِّرُ فِي دِينِكَ وَقَلْبِكَ وَعِبَادَتِكَ: قَوْلٌ لَا يُجَاوِزُ فِعْلَهُ، وَفِعْلٌ لَا يُجَاوِزُ صِدْقَهُ، وَصِدْقٌ لَا يُنَازِعُ رَبَّهُ، فَجَالِسْهُ بِالْحُرْمَةِ وَانْتَظِرِ الرَّحْمَةَ وَالْبَرَكَهَ.

وَإِذَا خَذَرُ لُزُومِ الْحُجَّةِ عَلَيْكَ، وَرَاعِ وَقْتَهُ كَيْ لَا تُلْزِمَهُ فَتُخَسَّرَ، وَانْتَظِرِ إِلَيْهِ بِعَيْنِ فَضْلِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ وَتَخْصِيصِهِ لَهُ وَكَرَامَتِهِ آيَاهُ.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 349

[أَحْسَنُ الْمَوَاعِظِ مَا لَا يُجَاوِزُ الْقَوْلُ حَدَّ الصِّدْقِ وَالْفِعْلُ حَدَّ الْأَخْلَاصِ]

حقیقت تبلیغ و موعظه

در این بخش، سخن از وعظ و واعظ و متعظ یا به تعبیر دیگر کلام از تبلیغ و مبلّغ و مستمع است.

امام صادق علیه السلام در این فصل به هر سه موضوع اشاره می‌فرمایند و جهات گوناگون مسئله را بررسی می‌نمایند.

مسئله تبلیغ در فرهنگ حیات بخش اسلام جایگاه بسیار مهمی دارد، اگر مبلّغ و تبلیغ نبود، بی‌شک دین خدا و احکام الهی به مردم نمی‌رسید، تبلیغ دین بر آنان که واجد شرایطند واجب است.

ممکن است در راه وعظ و موعظه و ابلاغ و تبلیغ، خطرات و مشکلاتی متوجه انسان شود، آیین الهی می‌گوید: مبلّغ باید آن خطرات را برای خدا تحمّل کند و به اجر و پاداش عظیم آن امیدوار باشد.

قرآن مجید در بسیاری از آیات، انبیا را مبلّغ رسالات حق معرفی می‌کند و کار با عظمت آنان را می‌ستاید و تبلیغ آنان را علّت دوام دین می‌داند و مصائبی که پیامبران در این راه متحمّل شدند متذکّر می‌شود، تا صبر و حوصله‌ای که آنان در جهت حق نشان دادند برای هر مبلغی اسوه و سرمشق باشد.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 350

تبلیغ انبیا علیهم السلام

قرآن مجید می‌فرماید:

نوح نُهصد و پنجاه سال در میان قوم و ملتش تبلیغ دین داشت و در این راه به انواع مصائب و بلاهای جسمی و روحی دچار شد ولی تا آن لحظه که عذاب الهی قوم نوح را به خاطر تکبرشان در برابر حق از بین ببرد، از تبلیغ دین دست برنداشت و می‌فرمود:

[أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ أَنْصَحُ لَكُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ] «1».

پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم، و برای شما خیرخواهی می‌کنم و از سوی خدا حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. قرآن مجید می‌فرماید:

هود، آن پیامبر بزرگ در قوم عاد به تبلیغ رسالات حق مأمور شد و از آن قوم انواع آزارهای روحی و جسمی دید ولی تا لحظه دچار شدن قوم به عذاب حق به آنان می‌فرمود:

[أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ] «2».

پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و برای شما خیرخواهی امینم.

مبلّغ آگاه و صابر در بین مردم در حقیقت کار انبیا را انجام می‌دهد و به همین خاطر در پیشگاه حضرت دوست از ارزش والایی برخوردار است و بر مردم است که با گوش دادن به نصایح او و اجتماع نمودن برای شنیدن تبلیغ او از وی قدردانی

(1) - اعراف (7): 62.

(2) - اعراف (7): 68.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 351

کنند که خداوند در قرآن مجید فرموده:

پاداش چنین مردمی فقط و فقط با خداست.

[الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَحْشَوْنَهُ وَ لَا يُحْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا] «1».

[آری، این روش خداست درباره] آنان که همواره پیام‌های خدا را به مردم می‌رسانند و از [عظمت و مقام] او می‌ترسند و از هیچ کس جز او واهمه ندارند و برای حسابرسی [کار با ارزش اینان] خدا کافی است.

### تبلیغ اولیای الهی

انسان با معرفت با تمام وجود در مدار بندگی است و به خاطر معرفتش علاقه‌مند است که با تبلیغ دین مردم را با خدا آشنا کرده و آشتی دهد، تبلیغ را وظیفه واجب خود دانسته و آن را از اهمّ عبادات به حساب می‌آورد و در این راه از مشکلات و مصائب نمی‌هراسد و از هیچ قدرتی به هنگام ابلاغ دین نمی‌ترسد و گاهی تا سرحدّ شهادت در راه دوست به وقت تبلیغ پیش می‌رود و کشته شدن در این راه را عطیّه الهی می‌داند.

ابوذر و میثم، رُشید و حُجر بن عدی، معلّی بن خُنیس و کمیل، سعید بن جبیر و حبیب نجار، سید جمال الدّین و شیخ فضل الله نوری، سید حسن مدرس و عبدالحسین واحدی و نواب صفوی و امثال این بزرگواران - که نامشان بر تارک تاریخ درخشش خاص دارد - در راه تبلیغ دین جان خود را فدای دوست کردند و به هنگامی که تبلیغ می‌کردند از احدی جز خدا واهمه نداشتند. شرح زندگی هر کدام

### (1) - احزاب (33): 39.

#### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 352

از این چهره‌های پاک، کتابی جداگانه می‌خواهد. خوشبختانه کتب مفصّل و مختلفی در این زمینه تألیف شده که خواندن آن کتب بر همه لازم است، تا بدانند تبلیغ دین چه اندازه مهم است، تا جایی که مبلّغ با معرفت در عین آگاهی به کشته شدن حاضر است برای اعلای کلمه حق جان شیرین خود را با حضرت یار معامله کند.

### فداکاری ابن سکیت

وجود مبارک ابویوسف یعقوب بن اسحاق دورقی اهوازی از بزرگان طایفه امامیه و از دانشمندان بنام علوم عربیّت و معروف به ابن سکیت است.

بزرگان دین وی را مردی مؤثّق و از اصحاب حضرت امام جواد و امام هادی علیهما السلام می‌دانند.

او پرچمدار علم عربیت و ادب و شعر و لغت و نحو بود و تألیفات زیادی در آن علوم داشت.

متوکل عباسی وی را به جبر و زور وادار به تعلیم فرزندانش کرد. روزی از وی پرسید: دو پسر من نزد تو عزیزترند یا حسن و حسین علیهما السلام؟

ابن سکیّت با توجه به قوّت ایمان و قدرت تقوا و این که مجلس جای اظهار حق و کوبیدن باطل است فریاد زد:

به خدا قسم، قنبر خادم علی بن ابی طالب بهتر از تو و دو فرزند تو معتز و مؤید است!! این جواب جانانه و به موقع همانند پتکی بود که بر سر متوکل و دستگاه بنی عباس فرود آمد، متوکل پست و متکبر فریاد زد: بیایید و زبانش را از پس گردنش بیرون بکشید، غلامان متوکل مرتکب آن جنایت عظیم شدند و آن مرد بزرگ در راه اظهار حق به ملکوت اعلا پیوست «1».

---

(1) - الکفی واللقاب: 1/ 309.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 353

ممکن است بعضی گفته باشند، یا بگویند که اینجا جای تقیه بود و لازم بود ابن سکیّت برای حفظ جاننش از اظهار حق خودداری کند.

عالم بزرگ ملا محمد تقی مجلسی رحمه الله در جواب اینان می گوید:

این گونه مردان بزرگ، مسئله تقیه و وجوب آن را خیلی خوب می دانستند، ولی در این گونه موارد آن چنان در برابر باطل به غضب می آمدند که گویی اختیار از کفشان می رفت و تحمل شنیدن اباطیل مردم پست را علیه حق از دست می دادند و در حالیکه می دانستند دفاع آنان از حق منجر به شهادت آنان می شود، اقدام به بیان حق می نمودند چنان که ابن سکیّت اقدام کرد.

کتاب گرانقدر «روضات الجنّات» از شهید ثانی آن فقیه بزرگ نقل می کند:

خود را در راه خدا به اختیار در معرض کشته شدن قرار دادن، در حالی که این قتل سبب سربلندی و عزّت اسلام باشد از برنامه های نیکوست.

آنجا که دین و اصول آن در معرض خطر است، یا آنجا که مقاومت انسان سبب تداوم فرهنگ حق و کرامت اسلام است جای تقیه نیست، بلکه جای امر به معروف و نهی از منکر و ترك صلح و سازش است، در این زمینه روایت مهمی وارد شده به این مضمون:

قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَمْ يَرْضَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ أَنْ يُغْصَى فِي الْأَرْضِ وَهُمْ سُكُوتٌ مُذْعِنُونَ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْرُوفٍ وَلَا يَنْهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ «1».

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده: خداوند تعالی، به اولیایش سکوت در برابر گناه و ترك امر به معروف و نهی از منکر را رضایت نداده است.

شرایط تبلیغ عبارت است از: آگاهی نسبی از اسلام و شناخت معروف و منکر

### (1) - الکنى و الالقاب: 309 / 1؛ بحار الأنوار: 525 / 32، باب 12.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 354

و اخلاق نیکو و از همه مهم‌تر به فرموده حضرت صادق علیه السلام بهترین موعظه و پند آن است که گفتار گوینده آمیخته به راستی باشد و عملش همرنگ با صدق.

بگویند ولی قلبش و وجودش آن گفته را بدرقه کند.

بگویند ولی برای خدا و به خاطر هدایت مردم.

بگویند و منظورش از گفتار، جلب رضای خلق یا خود شیرینی و یا به دست آوردن شهرت و منفعت و خودنمایی نباشد.

بگویند ولی برای اعلای حق و پیشرفت اسلام و خلاصه برای بیدار کردن خفته و ارشاد جاهل و تنبیه غافل.

بگویند و در گفتارش خدا را منظور داشته باشد و رضا و خشنودی او را وجهه همت قرار دهد، به نیابت از خدا و انبیا و ائمه و اولیا با مردم سخن بگویند و موعظه و تبلیغ را وسیله صفای روح و پاکی قلب مردم قرار دهد و در این لحظه‌ای نیاساید و ساعتی به استراحت ننشیند که این زحمت و رنجی که در راه دوست تحمّل می‌کند باعث نورانیت دل او و رسیدن به مقام وصال و قرب حق است.

|                                   |                                    |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| اهل معنی به سخن بلبل بستان خودند  | به نظر آینه دار دل حیران خودند     |
| پای رغبت نگذارند به دامن بهشت     | همه در سیر گلستان ز گریبان خودند   |
| جگر تشنه به سر چشمه حیوان نرسد    | این سکندرمنشان چشمه حیوان خودند    |
| چشم چون لاله به خون جگر خود دارند | میزبان خود و مهمان سر خوان خودند   |
| فرصت دیدن عیب و هنر خلق کجاست     | که به صد چشم شب و روز نگهبان خودند |
| از خدا رنج خود و راحت مردم طلبند  | مرهم زخم کسان داغ نمایان خودند     |
| چه عجب گر سخن تلخ به شکر گویند    | که ز شیرین سخنان شکرستان خودند     |
| خاطر جمع از این قوم صلب کن صائب   | که پریشان شده فکر پریشان خودند»1«  |

[فَأَنَّ مَثَلَ الْوَاعِظِ وَالْمَوْعُوظِ كَالْيَقْظَانِ وَالزَّاقِدِ، فَمَنْ اسْتَيْقَظَ مِنْ رَقْدَةِ غَفْلَتِهِ وَمُخَالَفَاتِهِ وَمَعَاصِيهِ صَلَحَ أَنْ يُوقِظَ غَيْرُهُ مِنْ ذَلِكَ الرَّقَادِ]

#### ارزش وعظ و تبلیغ

به حقیقت که واعظ و متعظ هم چون شخص بیدار و خواب است. پس آن انسانی که از خواب غفلت بیدار شده و از اسارت مخالفت با حق و عصیان نجات یافته، صلاحیت پیدا کرده اهل غفلت را از غفلت برهاند و خفتگان را بیدار نماید و فاسدان را به صلاح و سداد بیاورد.

انسان پاک و متخلّق به اخلاق حق و آراسته به تقوا و جدا شده از خلاف و عصیان، چون به موعظه برخیزد، موعظه اش در دل های آماده اثر عجیبی می گذارد، آنان که در دوره تاریخ با خداوند مهربان آشنا شدند به وسیله این موعظه کنندگان آشنا شدند و آنان که با حضرت دوست آشتی کردند توسط اینان آشتی نمودند.

#### تبلیغ حدّث قمی

یکی از علمای تهران که سالیان دراز در زمان مرجعیت حضرت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حایری در قم مشرف بود، برای این فقیر حکایت کرد:

### (1) - صائب تبریزی.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 356

زمانی که محدّث قمی صاحب «مفاتیح» و «سفینه» به قم آمد، مرحوم حاج شیخ برای ده شب از وی جهت سخنرانی برای بعد از نماز مغرب و عشا دعوت کرد و آن مرد شایسته و با تقوا دعوت آن جناب را پذیرفت و شبها در صحن حرم حضرت معصومه جهت مردم و طلاب به وعظ و موعظه پرداخت.

به خدمت مرحوم حایری عرضه داشتند که نظر شما نسبت به منابر حاج شیخ عباس چیست؟

با يك دنيا ادب فرمودند: هر طلبه‌ای را کنار منبر او ببینم و نشستن او را پای موعظه محدّث مشاهده کنم تا سه روز حاضرم تمام نمازهای واجب خود را به او اقتدا کنم؛ زیرا منابر و مواعظ این مرد در شنونده ایجاد روح عدالت می‌کند؟!!

آری، واعظ وقتی اهل معرفت و اهل معنی و اهل صفا و متخلّق به اخلاق الهی و آراسته به صدق و خلوص باشد، مستمع لایق را از چاه ضلالت به عرش کرامت و از وادی اضطراب به فضای امن و از نقطه دوری به مقام مقرب و از بیابان هجران به گلستان وصال می‌رساند.

یار آنچه به سینه سپا کرد

با این دل سوخته ما کرد

قربان فروغ رخس که مرا

نابود چه طور تجلّا کرد

سیلاب غمش از چشمه دل

اشک مژدهام را دریا کرد

بر زخم دلم افشانند نمک

شرری به ملاححت برپا کرد

گر برد توانایی ز تنم  
دل را صد باره توانا کرد  
از عشق مرا ز حسیض ثری  
برتر از اوج ثریا کرد  
صد شکر که طوطی طبع مرا  
از نغمه عشق شکرخا کرد

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 357

آن سود که مفتقر از تو نمود  
جان را با جانان سودا کرد»1

ناله پاک شیخ جعفر کاشف الغطا

یکی از علما از شهید ثالث - مدفون در قزوین که به دست ناپاک حزب ننگین بهائیت در محراب عبادت به وقت سحر به شرف شهادت رسید - حکایت می کنند که:

وقتی شیخ جعفر کبیر - معروف به کاشف الغطا - وارد قزوین شد، به منزل برادرش حاج ملا محمد صالح منزل کرد و آن مکان بستان بزرگی بود.

مهمانان هر يك در جایی خوابیدند، من هم در گوشه باغ به استراحت پرداختم.

چون پاسی از شب گذشت، حس کردم شیخ مرا آواز می دهد که برخیز و نماز شب بجای آر، عرضه داشتم که برمی خیزم، پس شیخ از من گذشت و من دیگر بار چشمم گرم شد، ناگاه حس کردم احوالم متغیر شد و گویی درد دلی عارض من گشت، از شدت درد برخاستم، معلوم شد این تغییر حال به جهت آوازی است که می شنوم، از پی آن صدا و آواز روانه شدم، چون به نزدیک منبع صدا رسیدم، دیدم شیخ جعفر کاشف الغطا با نهایت خضوع و خشوع و تضرع به مناجات با قاضی الحاجات مشغول است، ناله پاک او آن چنان در قلب من اثر کرد که مدت بیست و پنج سال است از پی آن ناله، به نیمه شب برمی خیزم و با حضرت دوست به مناجات می نشینم!!

آری، چهره پاکان، اطوار نیکان، اخلاق شایستگان، عمل صالح، گفتار خاصان و حتی ناله و زاری سحر آنان تأثیر عجیبی در قلوب مستعده می‌گذارد.

### (1) - کمپانی.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 358

موعظه انسان بیدار، هم چون نفس مسیح جان‌بخش است. از شیخ انصاری نقل شده که گاهی در پایان درس در روز چهارشنبه سؤال می‌کردند حاج شیخ جعفر شوشتری کجا وعظ و موعظه دارد که روح متألم و کدر شده و دل زنگ گرفته است، یا می‌پرسیدند: امروز یا امشب منبر واعظی که زنگ از دل ببرد کجاست!

آری، مثل واعظ با معرفت و متقی مثل بیدار و مثل متعظ مثل خواب است، چون ملتی خواب رفته از پی نصایح و مواعظ بیدار شوند از شرور و فتن محفوظ و از دستبرد حوادث مصون خواهند ماند.

### بیداری مردم در تبلیغ

از محقق خراسانی - که مردی وارسته و دانشمند بود و در سن هشتاد سالگی منبر می‌رفت - شنیدم که:

واتیکان برای تبلیغ مسیحیت مبلغان فراوانی تربیت کرد و هر يك را به زبان مخصوص منطقه‌ای که منظور داشت آراسته نمود، یکی از آن مبلغان را برای یکی از مرزهای شمالی ایران فرستاد، قبل از رسیدن آن مبلغ مسیحی، خانه‌ای را در ده مرزی خریداری کرده و به عنوان کلیسا قرار داده بود تا مبلغ پس از ورودش به محل برای تبلیغاتش جا و مکان داشته باشد.

مبلغ مسیحی به حدود ده رسید. کودکی سیزده، چهارده ساله با تعدادی گوسپند رهسپار صحرا بود، کشیش با او برخوردی محبت‌آمیز کرد و آدرس کلیسا را در ده از او خواست، کودک آدرس محل را به او داد، کشیش گفت: آفرین فرزندم، چه نوجوان عزیز و با کرامتی هستی، من از تو دعوت می‌کنم به وقت غروب به کلیسا بیا تو را زیارت کنم، نوجوان پرسید: برای چه؟ گفت: برای این که راه بهشت را به تو نشان دهم، کودک نظری به چهره کشیش انداخت و گفت: برو بیچاره

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 359

بدبخت، تو که از پیدا کردن کلیسا در گوشه يك ده عاجز بودی و آدرس آن را از من خواستی چگونه قدرت داری آدرس بهشت حق را که در فضایی بی نهایت از معنویت است در اختیار من بگذاری؟!

کشیش با قوت فراست دریافت که عالمی بیدار و ناصحی دلسوز و واعظی بینا بر این ده اشرف دارد و با بودن او امکان تبلیغ مسیحیت نیست، از همانجا بازگشت.

آری، بیداران چون کسی را بیدار کنند، در حقیقت جان مرده او را زنده کرده اند و فکر خسته او را نشاط داده اند و مس قلب او را طلا نموده اند و وی را در برابر حوادث و خطرات شیاطین انسی و جتی بیمه کرده اند.

مبلغان و گویندگانی که متصف به اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده هستند و قبل از آن که به دیگران بانگ بزنند:.

تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ «1» ..

متخلق به اخلاق الهی بشوید.

خود متصف به اخلاق الهی اند، هدفی جز توجه دادن مردم به حقایق و این که ظواهر امور جز بازی و سرگرمی چیزی نیست ندارند و همت آنان مصروف این است که مردم دل از عالم فنا به جهان بقا بگردانند و کاری کنند که وجودشان آینه جمال و منبع کمال گردد.

آنان به مستمعان خود چنین می گویند:

به عیش جهان تا به کی مایی

دلا تا کی از حال خود غافل

که در شاخ طوبی بُدت آشیان

تویی مرغ دستان سرای جنان

---

(1) - بحار الأنوار: 129/58، تتمیم.

|                             |                            |
|-----------------------------|----------------------------|
| از آن آشیان از چه گشتی اسیر | ترا هر دم از عرش آید صغیر  |
| نشاید که ویران شود جای تو   | چو اندر جنان بود مأوای تو  |
| ترا این جهان نیست ای دل وطن | غریبی در این جایگاه بی سخن |
| به غربت چنان سخت دل بسته‌ای | که از موطن خویش وارسته‌ای  |
| دمی آخر از موطنت یاد کن     | ز یاد وطن خویش را شاد کن   |
| ز گفتار ختم رسولان بود      | که حب وطن جزء ایمان بود    |
| ز غربت گرت هست میل وطن      | بجو تا بیابی یکی هموطن     |
| به دستور او طیّ این ره نما  | که نسپاری این راه بی رهنما |
| به سوی وطن او کشاند تو را   | ز رنج غریبی رهاوند ترا     |

موعظه میرزا مهدی اصفهانی

عالم ربانی مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی صاحب کتاب «بیان الفرقان» و مردی که در مدرّسان خراسان کم نظیر بود می‌فرمودند:

زمانی که میرزا مهدی اصفهانی به مشهد مشرف شدند و درس معارف الهی را بر مذاق قرآن و اهل بیت علیهم السلام شروع کردند، همدرسی خود آقا شیخ هاشم قزوینی را به آن جلسه با برکت و پرفیض دعوت کردم.

به مجلس درس آمد، ولی آن مجلس وی را جذب نکرد، چون جلسه درس میرزا را آسان و ساده گرفت، دیگر میل به آمدن او در آن درس نداشتم، ولی او پس از مدتی به درس آمد، در بین درس بیش از اندازه به میرزا اشکال می‌کرد، میرزا يك شب وسط درس به او خطاب کرد: «راقِبِ الله» «1».

(1) - / از خدا بترس.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 361

شیخ هاشم به کلی آرام شد، چون از جلسه بیرون آمدیم به او گفتم: آقا میرزا هاشم! من از آمدن شما به درس میرزا مهدی کراحت داشتم؛ زیرا در خواب دیدم زیاد به استاد ایراد می گرفتی استاد با کاردی به تو حمله کرد و سرت را برید.

آری، کارد مراقبت، سر هوای نفس را می برد و انسان را از حرکات غیر خدایی باز می دارد.

شیخ هاشم در اواخر عمر می فرمود:

جمله «راقِبِ الله» آن شب میرزا مهدی پنجاه سال است مرا از برنامه های غیر حق بازداشته!

راستی، نفس پاك عجب تأثیری بر قلوب مستعده و ارواح آماده دارد كه با يك نُهیب الهی، پنجاه سال يك انسان را در مدار حق حفظ می کنند.

شب تاریك فروزنده سحرها دارد

آخر این ناله سوزنده اثرها دارد

كه در آتشكده سینه شرها دارد» 1

غافل از حال جگرسوخته عشق مباد

(1) - فروغی بسطامی.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 362

[وَأَمَّا السَّائِرُ فِي مَفَاوِزِ الْأَعْتِدَاءِ، الْخَائِضُ فِي مَرَاتِعِ الْعَيِّ وَتَرِكَ الْحَيَاءِ بِاسْتِحْبَابِ السُّمْعَةِ وَالرِّيَاءِ وَالشُّهْرَةِ وَالتَّصَنُّعِ فِي الْخَلْقِ الْمُتَنَزِّي بِزِي الصَّالِحِينَ الْمُظْهِرِ بِكَلَامِهِ عِمَارَةَ بَاطِنِهِ وَهُوَ فِي الْحَقِيقَةِ خَالٍ عَنْهَا قَدْ غَمَرَتْهَا وَحْشَةٌ حُبِّ الْمُحَمَّدَةِ وَعَشِيَّتِهَا ظُلْمَةُ الطَّمَعِ فَمَا افْتَنَّهُ بِهَوَاهُ وَاضَلَّ النَّاسُ بِمَقَالَتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: [لَيْسَ الْمَوْلَى وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ] «1»]

## تظاهر به طهارت باطن

و اما آن کس که در بیابان‌های عصیان و تجاوز و گمراهی و گیجی چون مسافری سرگردان، حیران و بی مقصد است و در مرغزارهای انحراف و بی‌شرمی فرو رفته، چگونه هادی راه و خضر مسیر و دستگیر گمراهان باشد؟

اینان به خاطر حبّ شهرت و جلب خشنودی مردم و ظاهرسازی به لباس پند و موعظه درآمده، خود را به صورت و قیافه عباد شایسته درآورده و با سخنان خود تظاهر به طهارت باطن و تهذیب نفس و عمارت قلب می‌کنند، در حالی که ذره‌ای از حقیقت نچشیده و به آنچه می‌گویند نرسیده‌اند.

## (1) - حج (22): 13.

## عرفان اسلامی، ج 11، ص: 363

در وحشت علاقه به تعریف مردم و اقبال آنان فرو رفته و تیرگی طمع، باطنشان را پوشانده، چنین انسانی چگونه و به چه چیز به هوای نفس فریفته شده و مردم را به گفتار خود نسبت به خودش گمراه نموده، خداوند متعال می‌فرماید:

شیطان و جنود او برای این دسته مردم چه سرپرست بدی و عشیره مضری است!

## عرفان اسلامی، ج 11، ص: 364

[وَأَمَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ بِنُورِ التَّائِيدِ وَحُسْنِ التَّوْفِيقِ وَطَهَّرَ قَلْبَهُ مِنَ الدَّنَسِ فَلَا يُفَارِقُ الْمَعْرِفَةَ وَالتَّقَى فَيَسْتَمِعُ الْكَلَامَ مِنَ الْأَصْلِ وَيَتَرَكُ قَائِلَهُ كَيْفَ مَا كَانَ قَالَ الْحُكَمَاءُ: خُذِ الْحِكْمَةَ مِنْ أَفْوَاهِ الْمَجَانِبِ]

## متّعظ مستعد

امام صادق علیه السلام در این جملات به متّعظ مستعد اشاره می‌کنند:

اما کسی که به نور تأیید و حسن توفیق از جانب حضرت دوست از افتادن در ورطه هلاکت محافظت شده و قلب خود را از هرگونه آلودگی جهت تأثیرگیری از مواعظ پاک کرده، از فضای با معنای معرفت و تقوا مفارقت نکرده و نمی‌کند، توجه دارد که اصل سخن را بشنود نه سخن را با توجه به گوینده که چنین انسان موقفی کار به حقیقت سخن دارد نه به

کسی که سخن را می گوید، او سخن و معنای آن را می گیرد و سخنگو را هرچه باشد و هرکه باشد رها می کند. حکما فرموده اند:

حکمت را از دهان دیوانه ها هم شده بگیری.

آری، کسی که دنبال هدایت است و عاشق حکمت و به حقیقت می خواهد راه رشد و کمال را بییماید به اصل سخن کار دارد نه به سخنگو، او انسانی پند گیرنده است گرچه پند بر دیوار نوشته شده باشد و یا پند دهنده دیوانه و یا دشمن حق باشد که جهان و هرچه در آن هست برای قلب بیدار موعظه و پند است.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 365

این که قرآن مجید قسمتی از آیات کریمه اش را اختصاص به بیان زندگی فرعون و فرعونیان و نمرود و نمرودیان و بدترین اشخاص و افراد و اقوام و ملل داده، برای این بوده که از زندگی اینان به تمام جهانیان پند و موعظت دهد و به مردم بفهماند که اگر راه اینان را بروید به عاقبت سوء و عذاب الهی گرفتار خواهید شد، پس قلب بینا و دل بیدار از بی ادبان و ظالمان و ستمگران هم پند می گیرد و کاری به منبع پند ندارد.

### پند گرفتن از حیوان

آورده اند که:

واعظ عامل حاج شیخ جعفر شوشتری از تهران عازم زیارت حضرت رضا علیه السلام شد و جمعی از علما و طلاب با اجازه وی، او را در آن سفر همراهی کردند.

قافله حرکت کرد، به مسجدی رسیدند که کار بنایی آن مسجد نیمه تمام بود و کارگران در آنجا مشغول کار بودند، ناگهان دیدند شیخ جعفر روی زمین نشست و شدیداً مشغول گریه شد. از او سبب گریه اش را پرسیدند، فرمود: به اینجا که رسیدم، دیدم کارگران بار الاغی را که سنگ و خاک بود خالی کردند و پالان آن الاغ را از پشت الاغ جهت استراحت آن حیوان برداشتند. الاغ روی زمین دراز کشید و به خاراندن بدن خود به وسیله حرکاتش بر زمین مشغول شد و در این میان به من نظر انداخت و فریاد زد: آشیخ! من بار صاحبم را به منزل و مقصد رساندم، تو که بیش از پنجاه سال از عمرت می گذرد آیا بار امانت صاحبت حضرت حق را به منزل رسانده ای یا نه؟ از این هشدار که این حیوان به من داد بی طاقت شدم و نتوانستم از گریه خودداری کنم!!

آری، اگر بنا باشد انسان پند بگیرد، از هر چیزی و از هر کسی به نفع خود و برای

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 366

رشد و کمال خویش می تواند پند بگیرد و اگر بنای پند گرفتن نداشته باشد از هیچ چیز و هیچ کس حتی از حضرت حق پند نخواهد گرفت و موعظه نخواهد شنید.

|                                           |                                        |
|-------------------------------------------|----------------------------------------|
| به این يك مشت گل مسدود كردم روزن دل را    | به دنيا ساختم مشغول چشم روشن دل را     |
| شكستم بی سبب در خرقه تن سوزن دل را        | ندانستم که خواهد رفت چندین خار در پاتم |
| نمی ماند بجا گر می گرفتم دامن دل را       | فریب چشم خوردم کشتیم در گل نشست آخر    |
| که بی برگ از ثمر کردم نغال ایمن دل را «1» | مرا گر هیزم دوزخ کند افسوس جا دارد     |

وعظی از فقیه خراسانی

در یکی از شهرستان ها در ایام ولادت حضرت حسین علیه السلام جهت سخنرانی دعوت داشتم، در آنجا با عالمی بزرگوار آشنا شده و با وی تا پایان اقامتم هم صحبت بودم، نکات ارزنده توحیدی و اخلاقی برایم می گفت و گاهی به مسائلی اشاره می کرد که جنبه پند و موعظه داشت.

می فرمود: من نام مبارك حاج شيخ غلامرضای یزدی معروف به فقیه خراسانی را زیاد شنیده بودم و اوصاف آن مرد را از زبان اهل دین یافته بودم که وی مردی بزرگ، با حال و خدمتگذار به اسلام بود و به خصوص در ایام محرم و صفر و ماه رمضان برای وعظ و تبلیغ با اسب و قاطر و یا الاغ به مناطق دوردست یزد و جندق

(1) - صائب تبریزی.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 367

و بیابانک و کرمان و سیرجان و خلاصه مناطقی که پای عالم به آنجا نرسیده بود می‌رفت و گاهی مخارج سفر و حتی جلسه وعظ و تبلیغ را از خود مرحمت می‌فرمود، علت سفرش با مرکب حیوانی به این خاطر بود که در روزگار وی در آن مناطق ماشین نبود، یا به قدری کم بود که رفع حاجت نمی‌کرد.

علاقه داشتم آن بزرگ انسان با فضیلت را زیارت کنم، ولی توفیق رفیق راه نمی‌شد، تا سفری به مشهد مقدس مشرف شدم، يك شب پس از زیارت در شبستان ناهوندی در مسجد گوهرشاد جمعیتی را دیدم که با جان و دل به سخنان مردی که نور خدا از چهره‌اش آشکار بود توجه دارند، از خادم شبستان پرسیدم:

گوینده و واعظ کیست؟ پاسخ داد: حاج شیخ غلامرضا یزدی معروف به فقیه خراسانی.

در آن مجلس پرفیض شرکت کردم، با لهجه شیرین یزدی در حالی که گاهی اشک از دیدگان مبارکش بر چهره نورانش جاری می‌شد مشغول موعظه بود در حال موعظه این حکایت را نقل کرد:

با مردی در یزد آشنا بودم که از هر جهت مورد اعتماد بود، يك شب مرا به منزلش جهت صرف شام دعوت کرد، به من گفت: علت این دعوت این است که در امر کسب طریقی در کرمان دارم برای رسیدگی به حساب به یزد آمده و در خانه من مهمان است و شدیداً علاقه دارد شما را زیارت کند، به او گفتم: پس از نماز و منبر خواهم آمد، چون برنامه مسجد تمام شد، سوار الاغ شدم و به طرف خانه آن مرد حرکت کردم، باران می‌آمد کوچه‌ها پر از گل و لای بود، وارد کوچه معهود شدم، پای الاغ به سوراخی که آب باران در آن می‌رفت فرو رفت و من به زمین افتادم و عمامه و عبایم گل شد، صاحبخانه آمد مرا کمک کرد و به خانه برد.

فرستادم از خانه‌ام عمامه و عبا آوردند و مهمانی را طی کردم و نزدیک نیمه شب به

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 368

خانه‌ام بازگشتم، یکسال از این ماجرا گذشت دوباره دوستم مرا دعوت کرد و این بار به عروسی پسرش، چون مردی مذهبی و فوق العاده باتقوا بود پذیرفتم. پس از نماز مغرب و عشا و وعظ و موعظه با همان الاغ به سوی خانه آن مرد حرکت کردم، وقتی به سر کوچه رسیدم الاغ از ادامه راه ایستاد، هرچه کردم داخل کوچه نرفت ناگاه به این حقیقت پی بردم که سال گذشته الاغ من در این کوچه به خاطر درافتادن در سوراخ آب به زمین افتاد و اکنون با دیدن کوچه به یاد خطر سال گذشته افتاده و به همین علت از رفتن به داخل کوچه خودداری می‌کند.

چون این حکایت را گفت با چشم گریان خطاب به مردم کرد و فرمود: حیوانی با توجه به برخورد به يك خطر، پس از يك سال امتناع از حرکت داشت، شما با دیدن این همه ضرر گناه و زیان معصیت بازهم دست به گناه می برید و دامن به معصیت آلوده می نمایید!!

فیض آن حکیم بزرگ می گوید:

|                                  |                                      |
|----------------------------------|--------------------------------------|
| شود شود که دلم سوی حق ربوده شود  | به جذبه‌ای همه اخلاق من ستوده شود    |
| شود شود که روان سوی حق روان گردد | به ساق عرش دو دست امید سوده شود      |
| شود شود که رسد بوی حق ز سوی یمن  | چنان که هوش ز سر، جان ز تن ربوده شود |
| شود شود که عبودیتم شود خالص      | به صدق بندگی اخلاصم آزموده شود       |

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 369

[قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْثَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَالِسُوا مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ رُؤْيَاهُ وَلِقَاؤُهُ فَضْلًا عَنِ الْكَلَامِ، وَلَا بُحَالِسُوا مَنْ تُوَافِقُهُ ظَوَاهِرُكُمْ وَتُخَالِفُهُ بَوَاطِنُكُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ لَمُدَّعَى بِمَا لَيْسَ لَهُ أَنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فِي اسْتِفَادَتِكُمْ]

مجالست و رفاقت

امام صادق علیه السلام در ادامه سخنان خود روایتی از عیسی بن مریم بدین مضمون نقل می کنند:

با کسی مصاحبت و مجالست و رفاقت و همنشینی کنید که دیدن او شما را به یاد خدا بیندازد چه رسد به کلام و موعظه‌اش که موعظه چنین کسی جان مرده شما را زنده می کند.

و با کسی که ظاهرش مطلوب و پسندیده، ولی باطنش تاریک و ناپسند است معاشرت ننمایید، مبادا که خبث باطنش در شما اثر بگذارد که این آدم منافق است؛ زیرا آنچه را ادعا می کند ندارد و این همه در صورتی است که شما به نحو راستی و درستی در طلب حقیقت باشید.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 370

[وَإِذَا لَقِيتَ مَنْ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ فَأَغْتَنِمْ رُؤْيَيْتَهُ وَلِقَاءَهُ وَمُجَالَسَتَهُ وَلَوْ سَاعَةً فَإِنَّ ذَلِكَ تُؤْتِرُ فِي دِينِكَ وَقَلْبِكَ وَعِبَادَتِكَ: قَوْلٌ لَا يُجَاوِزُ فِعْلَهُ، وَفِعْلٌ لَا يُجَاوِزُ صِدْقَهُ، وَصِدْقٌ لَا يُنَازِعُ رَبَّهُ، فَجَالِسُهُ بِالْحُرْمَةِ وَانْتَظِرِ الرَّحْمَةَ وَالْبَرَكَهَ.

وَإِذَا لَزِمَ الْحُجَّةَ عَلَيْكَ، وَرَاعَ وَقْتَهُ كُنْ لَا تُلْزِمَهُ فَتَخْسَرَ، وَانْظُرْ إِلَيْهِ بِعَيْنِ فَضْلِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ وَتَخْصِيصِهِ لَهُ وَكَرَامَتِهِ إِيَّاهُ]

خصلت‌های رفیق و همنشین

حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند:

چون سه خصلت در کسی یافتی دیدار و ملاقات و معاشرت با او را گرچه يك ساعت باشد غنیمت بدان؛ زیرا این ملاقات در تحکیم دین و روشنی قلب و اخلاص تو در مقام بندگی می‌افزاید و برکات وجود او به تو منتقل می‌شود.

1- گفتارش همراه با عمل باشد.

2- عملش همراه با صدق و درستی باشد.

3- صدقش به خاطر طاعت و رضای حق باشد.

با چنین انسانی مجالست و مصاحبت داشته باش و از او احترام و تجلیل کن

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 371

و خود را در معرض نسیم خیر و برکت او قرار ده و البته مواظب باش که پس از معاشرت و برخورد با چنین آدمی اگر حفظ احترام او ننمایی و به نحوی که شایسته است از محضر او بهره‌گیری حجت الهی بر تو تمام و عذری در پیشگاه او از تو پذیرفته نخواهد شد.

متوجه باش که وقت او را بیهوده نگیری و وی را خسته و ناراحت نکنی که موجب خسارت و ضرر توست، همیشه لطف و عنایت و فضل و کرامت مخصوص خداوند بزرگ را نسبت به او در نظر گرفته و با او معاشرت کنی.

معاشرت با این چنین مردم و شنیدن سخنان دلنواز آنان، انسان را از اسارت جهل و هوا و شهوت و شیطان نجات داده و به فضای با برکت معنویت و توحید می‌رساند.

|                                        |                                        |
|----------------------------------------|----------------------------------------|
| گر تو خلوت خانه توحید را محرم شوی      | تاج عالم گردی و فخر بنی آدم شوی        |
| سایه‌ای شو تا اگر خورشید گردد آشکار    | تو چه سایه محو خورشید آبی و محرم شوی   |
| جانت در توحید دایم معتکف بنشسته است    | تو چرا در تفرقه هردم به صد عالم شوی    |
| بوده‌ای هم‌رنگ از پیش و بخواهی شد ز پس | این زمان هم‌رنگ او شو نیز تا همدم شوی  |
| رنگ دریاگیر چون يك شبنمی بیخود شده     | تا شوی هم‌رنگ دریاگرچه يك شبنم شوی     |
| چیست يك شبنم که از دریاست ناآمیخته     | گر بیامیزی تو هم در بحر کل بی‌غم شوی   |
| گر تو ای عطار هیچ آبی همه گردی مدام    | ور همه خواهی چو مردان هیچ در يك دم شوی |

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 373

باب

73

در وصایا

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 375

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَفْضَلُ الْوَصَايَا وَالزُّمَاهَا أَنْ لَا تَنْسَى رَبَّكَ وَأَنْ تَذْكُرَهُ دَائِمًا وَلَا تَعْصِيَهُ وَتَعْبُدَهُ قَاعِدًا وَقَائِمًا وَلَا تَعْتَرَّ بِنِعْمَتِهِ وَاشْكُرَهُ أَبَدًا وَلَا تَخْرُجَ مِنْ تَحْتِ آثَارِ عَظَمَتِهِ وَجَلَالِهِ فَتَضِلَّ وَتَقَعَ فِي مِيدَانِ الْهَلَاكِ وَأَنْ مَسَكَ الْبَلَاءُ وَالضَّرَاءُ وَاحْرَقَكَ بِنِيرَانِ الْمِحْنِ وَاعْلَمْ أَنَّ بَلَايَاهُ مَحْشُوءَةٌ بِكَرَامَاتِهِ الْأَبَدِيَّةِ وَمَحْنُهُ مُورِثَةٌ رِضَاهُ وَفُرْبُهُ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ فَيَالَهَا مِنْ أَنْعَمٍ لِمَنْ عَلِمَ وَوُفَّقَ لِذَلِكَ.

رَوَى أَنَّ رَجُلًا اسْتَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: لَا تَغْضَبْ أَبَدًا فَإِنَّ فِيهِ مُنَازَعَةَ رَبِّكَ. فَقَالَ: زِدْنِي فَقَالَ: إِيَّاكَ وَمَا تَعْتَذِرُ مِنْهُ فَإِنَّ فِيهِ الشَّرْكَ الْخَفِيَّ فَقَالَ: زِدْنِي فَقَالَ: صَلِّ صَلَاةً مُوَدَّعٍ فَإِنَّ فِيهَا الْوُصْلَةَ وَالْفُرْبَى. فَقَالَ: زِدْنِي فَقَالَ: اسْتَحْيِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى اسْتِحْيَاءَكَ مِنْ صَالِحِ جِيرَانِكَ فَإِنَّ فِيهِ زِيَادَةَ الْيَقِينِ.

وَقَدْ جَمَعَ اللَّهُ تَعَالَى مَا يَتَوَصَّى بِهِ الْمُتَوَاصُونَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي خَصْلَةٍ وَاحِدَةٍ وَهِيَ التَّقْوَى يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: [وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ] «1».

وَفِيهِ جَمَاعُ كُلِّ عِبَادَةٍ صَالِحَةٍ وَبِهِ وَصَلَ مَنْ وَصَلَ إِلَى الدَّرَجَاتِ الْعُلَى

---

(1) - نساء (4): 131.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 376

وَالرُّتَبِ الْقُصْوَى وَبِهِ عَاشَ مَنْ عَاشَ مَعَ اللَّهِ بِالْحَيَاةِ الطَّيِّبَةِ وَالْأَنْسِ الدَّائِمِ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

[إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ \* فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ] «1».

---

(1) - قمر (54): 54 - 55.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 377

[أَفْضَلُ الْوَصَايَا وَالْأَزْمُهَا أَنْ لَا تَنْسِيَ رَبَّكَ وَأَنْ تَذْكُرَهُ دَائِمًا وَلَا تَعْصِيَهُ وَتَعْبُدَهُ قَاعِدًا وَقَائِمًا وَلَا تَعْتَرَّ بِنِعْمَتِهِ وَاشْكُرَهُ أَبَدًا وَلَا تَخْرُجَ مِنْ تَحْتِ آثَارِ عَظَمَتِهِ وَجَلَالِهِ فَتَضِلَّ وَتَقَعَ فِي مِيدَانِ الْهَلَاكِ وَأَنْ مَسَّكَ الْبَلَاءُ وَالضَّرَاءُ وَاحْرَقَكَ بِنِيرَانِ الْمَحْنِ وَاعْلَمْ أَنَّ بَلَاءَهُ مَحْشُوءٌ بِكِرَامَاتِهِ الْأَبَدِيَّةِ وَمَحْنُهُ مُورِثَةٌ رِضَاةٍ وَفُرْجُهُ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ فَيَالَهَا مِنْ أَنْعُمٍ لِمَنْ عَلِمَ وَوُفَّقَ لِذَلِكَ]

#### با ارزش ترین وصایا

در این فصل امام صادق علیه السلام بهترین وصیت ها را به مردم دارند و ظاهراً می خواهند به سفارش کنندگان تعلیم دهند که هرگاه خواستند سفارش کنند و وصیت نمایند، به بهترین برنامه و برترین واقعیات سفارش کنند که از طریق این گونه وصایا مردم با حقایق آشنا شده و دل و قلبشان از تیرگی نجات یافته و به فضایل و کمالات آراسته می شوند و از آنجا که تمام ابواب کتاب با اهمیت «مصباح الشریعة» وصایای امام صادق علیه السلام به عباد خداست از این جهت به ترجمه مختصر این باب اکتفا کرده و مفصل آن را احاله به ابواب گذشته و بر عهده فصول بعد که از معنوی ترین بخش های «مصباح الشریعة» است وامی گذارم.

حضرت می فرماید:

بالاترین و باارزش ترین و مهم ترین و لازم ترین سفارش ها این است که خدا را در

#### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 378

هیچ حال فراموش نکنی و همیشه و در هر لحظه به یاد جناب او باشی، آن وجود مقدسی که تو را به انواع نعمت ها آراسته و در هیچ برنامه ای تو را از یاد نمی برد.

هرگز اوامر و نواهی حضرت او را مخالفت مکن و در تمام حالات ذره ای از اطاعت و بندگی او فرو مگذار که او شایسته عبودیت و اطاعت و تو ولایت خدمت و بندگی او هستی.

به نعمت هایی که از جانب حضرت او بر اثر لطف و محبتش به تو عنایت می شود فریفته و مغرور مشو.

آنان که به مال مغرور شدند اخلاق قارونی به آنان دست داد و آنان که به قدرت فریفته شدند، فرعون از آب درآمدند و آنان که به علم و دانش خود مغرور گشتند بلعم باعورا شدند و هر سه طایفه به عذاب دنیا و آخرت دچار گشته و به ننگ ابدی رسیدند.

آنان که بیداری و بینایی خود را حفظ کردند و جانب تقوا و طاعت را مراعات نمودند مال خود را بعد از برداشت سهم خود، در راه خدا به ایتم و ذوی القربی و فقرا و مساکین و درمندان و جبهه حق علیه باطل و در راه نشر معارف الهی واگذاشتند و از این طریق به کسب رضای حق موفق شدند.

آنان که از مقام و جاه و شهرت و عنوان خود برای خدمت به بندگان خدا استفاده کردند به عنایت حق و لطف خاص حضرت دوست دست یافتند و آنان که از دانش خود در راه نشر معارف و هدایت بندگان خدا بهره جستند به کرامت و محبت ابدی حق پیوستند.

فریفته شدن به ظواهر دنیا و نعمت‌های مادی و معنوی عین حماقت و محض نادانی و دوری از تقوا و طاعت حق است.

در برابر نعمت‌های دوست سپاس‌گزار و شاکر باش و شکر و سپاس حق به این

**عرفان اسلامی، ج 11، ص: 379**

است که نعمت‌های حضرت او را بجا و در راهی که او دستور داده مصرف کنی.

از زیر سایه رحمت و عظمت و جلال او به وسیله عصیان و گناه بیرون مرو که به گمراهی افتاده و چنگال خطرناک هلاکت‌گریبان را خواهد گرفت و در این صورت دچار سوء عاقبت شده و به غضب الهی گرفتار خواهی شد.

البته به این معنا توجه داشته باش که استقامت و صبر در راه دین و قرار داشتن در مدار شکر و بندگی همراه با انواع ابتلائات و سختی‌هاست، گرچه در راه خدا دچار ناراحتی و گرفتاری و ابتلا و سختی شوی با آن سختی‌ها و رنج‌ها بساز و بدان که ابتلائات و رنج‌ها و مصائبی که ساخته تو نبوده و از جانب حق به تو می‌رسد قرین با کرامت و موجب قرب و نورانیت و جلب رضا و خشنودی حق است گرچه بین بلاها و عنایات فاصله باشد، آه! که تا چه اندازه این مشکلات و سختی‌های در راه خدا موجبات توفیق و سعادت انسان را فراهم می‌نماید!!

آنان که از طریق معرفت به او، قلبشان به نور عشق متور شد، در راه رسیدن به قرب و وصال او از هیچ حادثه‌ای نهراسیدند و در برابر هیچ مصیبتی کمر خم نکردند و از برخورد با مشکلات و ابتلائات و سختی‌ها خسته نشدند، عشق تا رساندن آنان به معشوق محرك و مری‌شان بود.

**عرفان اسلامی، ج 11، ص: 380**

[وَيَأْتِيَنَّكَ رَجُلَانِ تَقُولُ لِمَنْ هَذَا فَقَالَ هَذَا الَّذِي كَفَرَ بِهِ. فَقَالَ: زِدْنِي فَقَالَ: إِيَّاكَ وَمَا تَعْتَدِرُ مِنْهُ فَإِنَّ فِيهِ الشَّرْكَ الْخَفِيَّ فَقَالَ: زِدْنِي فَقَالَ: صَلِّ صَلَاةً مُوَدَّعٍ فَإِنَّ فِيهَا الْوُصْلَةَ وَالْقُرْبَى. فَقَالَ: زِدْنِي فَقَالَ: اسْتَحْيِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى اسْتَحْيَاءَكَ مِنْ صَالِحِ جِيرَانِكَ فَإِنَّ فِيهِ زِيَادَةَ الْيَقِينِ. وَقَدْ جَمَعَ اللَّهُ تَعَالَى مَا يَتَوَاصَى بِهِ الْمُتَوَاصُونَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي خُصْلَةٍ وَاحِدَةٍ وَهِيَ التَّقْوَى يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: [وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ]

«1»]

سفارش به تقوا

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و عرضه داشت: مرا موعظت فرما، حضرت فرمودند: هرگز عصبانی مشو؛ زیرا خشم و عصبانیت نزاع کردن با خداست. عرض کرد: زیادتیر مرا موعظه کن. فرمود: از آنچه که موجب عذرخواهی می شود بپرهیز؛ زیرا در آن شرك نهانی است. استدعا کرد: بیشتر به من سفارش کن. فرمود: نماز بخوان اما نماز شخصی که آخرین نماز اوست؛ زیرا در

(1) - نساء (4): 131.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 381

چنین نمازی قرب و وصل حق است. عرضه داشت: زیادتیر از این مرا پند بده، فرمود: از جناب حق چنانچه از همسایه و دوستت حیا می کنی حیا کن؛ زیرا این حقیقت موجب ازدیاد معرفت و یقین است.

تمام سفارش ها و وصایایی که از اولین و آخرین رسیده است، خداوند بزرگ در يك کلمه تقوا جمع کرده و می فرماید:

و البته ما کسانی را که پیش از شما کتاب آسمانی به آنان داده شده است و نیز شما را سفارش کردیم که [در همه امورتان] از خدا پروا کنید.

شرح تقوا در باب هشتاد و دوم به توفیق الهی خواهد آمد.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 382

[وَفِيهِ جَمَاعٌ كُلٌّ عِبَادَةٌ صَالِحَةٌ وَبِهِ وَصَلَ مَنْ وَصَلَ إِلَى الدَّرَجَاتِ الْعُلَى وَالرُّتَبِ الْقُصْوَى وَبِهِ عَاشَ مَنْ عَاشَ مَعَ اللَّهِ بِالْحَيَاةِ الطَّيِّبَةِ وَالْأَنْسِ الدَّائِمِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ\* فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ] «1»]

تقوا مجموعه هر عبادت شایسته‌ای است، هرکس به آن آراسته شود و به دست آوردن آن را توفیق یابد، به درجات بلند و مرتبه‌های عالی رسیده و هرکس به حیات طیبه زندگی کرده به کمک تقوا زندگی کرده، به وسیله تقوا انس همیشگی با حضرت حق و حقایق الهیه و فیوضات ربانیه میسر است.

خداوند بزرگ در پایان سوره قمر می‌فرماید:

یقیناً پرهیزکاران در بهشت‌ها و [کنار] نهرها هستند؛\* در جایگاهی حق و پسندیده نزد پادشاهی توانا.

|                                 |                                      |
|---------------------------------|--------------------------------------|
| ای بی‌نیاز آمده‌ام بر در تو باز | بر درگاه قبول تو آورده‌ام نیاز       |
| امیدوار بر در لطف فتاده‌ام      | امید کز درت نشوم ناامید باز          |
| دل زان توست بر سر کویت فکنده‌ام | زیرا به دل تویی که تو دانیش جمله راز |
| گر یک نظر کنی به دل سوخته جگر   | بازش رهایی از تف هجران جانگداز       |
| از کارسازی دل خود عاجز آمدم     | از لطف خویش کار دل خسته‌ام بساز «2»  |

در صدق

(1) - قمر (54): 54 - 55.

(2) - عراقی.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّدَقُ نُورٌ مُتَشَعِّعٌ فِي عَالَمِهِ، كَالشَّمْسِ يَسْتَضِيءُ بِهَا كُلُّ شَيْءٍ بِمَعْنَاهُ مِنْ غَيْرِ نُقْصَانٍ يَقَعُ عَلَى مَعْنَاهُ.

وَالصَّادِقُ حَقًّا هُوَ الَّذِي يُصَدِّقُ كُلَّ كَاذِبٍ بِحَقِيقَةِ صِدْقٍ مَا لَدَيْهِ وَهُوَ الْمَعْنَى الَّذِي لَا يُسْمَعُ مَعَهُ سِوَاهُ أَوْ ضِدُّهُ مِثْلُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَدَّقَ ابْنُ لَيْسَ فِي كِذْبِهِ حِينَ أَقْسَمَ لَهُ كَاذِبًا لِعَدَمِ مَا بِهِ مِنَ الْكُذْبِ فِي آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَلَمْ يَجِدْ لَهُ عِزْمًا] «1».

وَلَاَنَّ ابْنُ لَيْسَ ابْدَعَ شَيْئًا كَانَ أَوَّلَ مَنْ ابْدَعَهُ وَهُوَ غَيْرُ مَعْهُودٍ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا فَخَسِرَ هُوَ بِكَذِبِهِ عَلَى مَعْنَى لَمْ يَنْتَفِعْ مِنْ صِدْقِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى بَقَاءِ الْآبِدِ.

وَإِفَادَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِتَصَدِيقِهِ كَذِبُهُ بِشَهَادَةِ الْمَلَائِكَةِ بِنَفْيِ عِزْمِهِ عَمَّا يُضَادُّ عَهْدَهُ فِي الْحَقِيقَةِ عَلَى مَعْنَى لَمْ يَنْتَفِضْ مِنْ اصْطِفَائِهِ بِكَذِبِهِ شَيْئًا.

فَالصَّدَقُ صِفَةُ الصَّادِقِ، وَحَقِيقَةُ الصَّدَقِ مَا يَقْتَضِي تَرْكِيبَ اللَّهِ لِعِبْدِهِ كَمَا ذَكَرَ عَنْ صِدْقِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْقِيَامَةِ بِسَبَبِ مَا أَشَارَ إِلَيْهِ مِنْ صِدْقِهِ وَهُوَ مِرَاةٌ لِلصَّادِقِينَ مِنْ رِجَالِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ] «2» وَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الصَّدَقُ سَيْفُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَسَمَائِهِ أَيْنَمَا اهْوَى بِهِ نَفْدٌ، فَإِذَا ارْدَتْ أَنْ تَعْلَمَ صَادِقٌ أَنْتَ أَمْ كَاذِبٌ فَانْظُرْ فِي قَصْدِ مَعْنَاكَ وَغَوْرِ دَعْوَاكَ وَغَيْرِهِمَا

---

(1) - طه (20): 115.

(2) - مائده (5): 119.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 386

بِقِسْطِ طَسٍّ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَأَنَّكَ فِي الْقِيَامَةِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ] «1» فَإِذَا اعْتَدَلَ مَعْنَاكَ بِدَعْوَاكَ ثَبَّتَ لَكَ الصَّدَقُ.

وَأَذِنِي حَدِّ الصَّدَقِ أَنْ لَا يُخَالِفَ اللِّسَانُ الْقَلْبَ وَلَا الْقَلْبُ اللِّسَانَ.

وَمَثَلُ الصَّادِقِ الْمُصَوِّفِ بِمَا ذَكَرْنَا كَمَثَلِ النَّارِ رُوحُهُ أَنْ لَمْ تَنْزِعْ فَمَاذَا يَصْنَعُ!

## (1) - اعراف (7): 8.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 387

[الصَّدَقُ نُورٌ مُتَشَعِّعٌ فِي عَالَمِهِ كَالشَّمْسِ يَسْتَضِيءُ بِهَا كُلُّ شَيْءٍ بِمَعْنَاهُ مِنْ غَيْرِ نُقْصَانٍ يَقَعُ عَلَى مَعْنَاهُ]

### حقیقت صدق

صدق واقعیّت بسیار مهمّی است که شعاع نور آن به گستردگی آفرینش و به پهنای غیب و شهود گسترده است.

همان طور که در جمله اوّل روایت امام صادق علیه السلام فرموده‌اند، صدق، نور و روشنائی است و ارزش این حقیقت در میان حسنات ارزش خاصی است.

انسانی که همراه صدق است، منبع خیر و جدای از شرّ و شرور است و مردم از برکت وجود او بهره‌ها می‌برند.

قرآن مجید به تمام مردم دستور می‌دهد تمام شؤون زندگی را با صادقان هماهنگ و همراه کنید.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ] «1».

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید و با صادقان باشید [صادقانی که کامل‌ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام هستند].

قرآن مجید ارزش صدق و صداقت را آن قدر والا و بالا می‌داند که می‌فرماید:

## (1) - توبه (9): 119.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 388

در قیامت صدق صادقان به آنان منفعت و بهره می‌رساند.

[هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ] «1».

این روزی است که راستان را راستی و صدقشان سود دهد.

### اهل صدق در قرآن

قرآن مجید شعاع صدق را گسترده به اعتقاد و عمل و گفتار می‌داند و نجات انسان را در دنیا و آخرت در گرو اعتقاد صادقانه و عمل صادقانه و قول صادقانه می‌داند.

در این زمینه لازم است مسئله بسیار با اهمیت صدق در سه مرحله ایمان و عمل و گفتار از طریق آیات قرآن مجید بررسی شود تا معلوم گردد بنده حقیقی و عاشق واقعی و عارف وارسته کیست که واللّه قسم! راهی به حریم قرب حضرت او جز از مسیر صدق در عقیده و عمل و قول نیست، آنان که به جایی رسیدند و منازل و مدارج کمال و عرفان را طی کردند، از طریق صدق طی کردند، آنان که از رذایل پیراسته شدند و به حسنات آراسته گشتند و به جایی رسیدند که جز محبوب ندیدند و جز محبوب نگفتند و برای غیر معشوق کار نکردند، از راه صدق رسیدند که خداوند بزرگ به خاطر صدقی که در همه جوانب حیات و در ظاهر و باطن خود و در ایمان و عمل و گفتار خویش داشتند، در قرآن مجید از آنان به عنوان صدیق یاد فرموده است:

[وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا] «2».

(1) - مائده (5): 119.

(2) - مریم (19): 41.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 389

و در این کتاب، [سرگذشت] ابراهیم را یاد کن، یقیناً او بسیار راستگو و پیامبر بود.

[وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا] «1».

و در این کتاب، [سرگذشت] ادیس را یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر بود.

[مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ] «2».

مسیح، فرزند مریم جز فرستاده‌ای [از سوی خدا] نیست که پیش از او هم فرستادگانی گذشته‌اند. و مادرش زن بسیار راستگو [و درست کاری] بود.

[وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ] «3».

و کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند، آنانند که صدیقان و گواهان [اعمال] نزد پروردگارشان هستند.

[فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ] «4».

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده؛ و اینان نیکو رفیقانی هستند.

که منظور از صدیق در دو آیه اخیر انبیا و ائمه علیهم السلام و کملین از اولیا

(1) - مریم (19): 56.

(2) - مائده (5): 75.

(3) - حدید (57): 19.

(4) - نساء (4): 69.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 390

و تربیت‌شدگان مدرسه حق و حقیقتند و این راهی است که برای هر انسانی باز است و مقامی است که کسب آن در خور تمام مکلفین است که با کمال تأسف و تأثر اکثر مردم از تحصیل این مقام با عظمت ملکوتی کوتاهی می‌کنند!

اکثر مردم وقت خود را صرف جمع مال و نشست و برخاست با اهل گناه و خوض در باطل و لهو و لعب و خواب و خوراك و شهوت و شکم می کنند و آنان را به همین خاطر از نمد حقایق کلاهی نیست.

#### صدق در ایمان

قرآن مجید ایمانی را که همراه یقین و باور و عامل عشق انسان به حق و محرك آدمی به سوی اخلاق حسنه و عمل صالح است صادقانه می داند و دارنده این چنین ایمان را اهل صدق معرفی می کند:

[إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَتَنَابَوْا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ] «1».

مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، آن گاه [در حقانیت آنچه به آن ایمان آورده اند] شك ننموده و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد کرده اند؛ اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی اند.

در سوره مبارکه بقره اوصاف ایمانی و عملی و اخلاقی اهل ایمان را در پانزده مرحله بیان می فرماید و سپس در پایان آیه شریفه آراستگان به آن برنامه های پرارزش را اهل صدق معرفی می کند:

---

#### (1) - حجات (49): 15.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 391

[أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ] «1».

اینانند که [در دین داری و پیروی از حق] راست گفتند، و اینانند که پرهیزکارند.

صدق در ایمان سرمایه ای عجیب و مایه او سرمایه فوق العاده ای است، شخصیت هایی چون سلمان، ابوذر، مقداد، رشید، حجر، عمار، بلال، میثم، کمیل و... به وسیله صدق به آن مقامات بلند ملکوتی رسیدند.

بسیاری از مردم به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شدند و اظهار ایمان کردند، ولی خداوند متعال صریحاً در قرآن مجید ادعای آنان را در اظهار ایمان مردود دانست و از آنان به عنوان غیر مؤمن یا منافق و یا دروغگو یاد کرد، آیات کتاب را در این زمینه بنگرید:

[قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ] «2».

بادیه‌نشینان گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید: اسلام آورده‌ایم؛ زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است.

[إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ] «3».

چون منافقان نزد تو آیند، می‌گویند: گواهی می‌دهیم که تو بی‌تردید فرستاده خدایی. و خدا می‌داند که تو بی‌تردید فرستاده اوئی، و خدا گواهی می‌دهد که یقیناً منافقان دروغ‌گویند.

(1) - بقره (2): 177.

(2) - حجرات (49): 14.

(3) - منافقون (63): 1.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 392

منافقان برای ریا و جلب منافع دنیا مبادرت به عبادت و کردار نیک می‌نمایند، ولی چون ایمان و اخلاص و عقیده ندارند، آن عبادت و کردار در بارگاه حضرت حق ارزش ندارد و در آخرت باری از دوش آنان بر نمی‌دارد، عمل مردم مؤمن رحمت و کار منافق نقيمت است.

نماز منافق در پی جنگ و ستیز با حق و از برای مکر و خدعه و نیرنگ و نماز مؤمن برای رسیدن به مقام قرب و کسب نجات در روز قیامت است.

از پی استیزه «1» آید نه نیاز

آن منافق با موافق در نماز

با منافق مؤمنان در برد و مات

در نماز و روزه و حج و زکات

بر منافق مات اندر آخرت

مؤمنان را برد باشد عاقبت

هر یکی سوی مقام خود رود

هر یکی بر وفق نام خود رود

مؤمنش خوانند جانش خوش شو

دور منافق تیز و پر آتش شود»2»

## صدق در عمل

هنگامی که بر اثر معرفت، نسبت به حقایق هستی و به خصوص وجود مقدس حضرت او یقین حاصل شود و قلب به شئون حضرت دوست تسلیم گردد و دل به زلف گره گیر عشق محبوب پیوند بخورد و آدمی تحقق قیامت و روز حساب را که وعده حضرت یار است با تمام وجود حس کند، عمل و کار و کوشش بر مبنای این حالات ملکوتی و واقعیات ربّانی صورت می گیرد و نور ایمان به حق و قیامت و نبوت و ولایت در تمام حرکات جلوه گر می شود، در این وقت این عمل را عمل صادقانه می گویند.

---

(1) - استیزه: ستیزه، جدال کردن، نزاع، خصومت، زورگویی.

(2) - مثنوی معنوی، مولوی.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 393

صدق در عمل به این معناست که سرپای عمل غرق در نور ایمان و اخلاص باشد و فعل انسان به دستور او و برای او انجام گیرد.

نظام عمل در وجود همه انسان ها اگر بر این مبنا باشد، از شرّ و شرور و از خبائث و مفسد اثری برجا نخواهد ماند که این همه پلیدی و آلودگی محصول عمل بی نور و کوشش برای غیر خداست.

[و قُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّاجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا] «1».

و بگو: پروردگارا! مرا [در هر کار و شغلی] به نیکی وارد کن و به نیکی بیرون آور و برایم از نزد خود نیروی یاری دهنده قرار ده.

[مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا] «2».

از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند، برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند [و به شرف شهادت نایل شدند] و برخی از آنان [شهادت را] انتظار می‌برند و هیچ تغییر و تبدیلی [در پیمانشان] نداده‌اند.

[لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا وَ يَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ] «3».

[بخشی از غنایم] برای فقیران مهاجری است که از دیار و اموالشان بیرون

(1) - اسراء (17): 80.

(2) - احزاب (33): 23.

(3) - حشر (59): 8.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 394

رانده شده‌اند، در حالی که فضل و خشنودی خدا را می‌جویند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند، اینان همان راستگویانند.

صدق چه دنیای لذت بخش و چه شجره پر ثمری است، صدق چه واقعیت زیبا و چه نهال پرباری است، صدق چه واقعیت شیرین و حال پریمتی است، ای کاش! همه مردم ایمان و عمل و اخلاق و گفتار و کردار خود را بر پایه صدق استوار می‌کردند، تا معنای بهشت آخرت در همین دنیا هم تحقق پیدا کند.

آن کس که بدون ریا و تزویر و منهای خدعه و فریب و جدای از مکر و حيله و به دور از تقلب و کینه و همراه با صافی و پاکی و اخلاص و ایمان و آراسته به حسنات و پیراسته از رذایل زندگی می‌کند و در زندگی خود هدی جز جلب خشنودی حضرت او ندارد اهل صدق است، صادق کوشش و حرکتش در راه محبوب است و وی را در این راه از سرباختن و ریخته شدن خون باکی نیست.

صدق در گفتار

سخن راست را ارزشی است عظیم که کسی را بر آن ارزش آگاهی نیست، بهترین کلام در تمام آفرینش کلام راست است، اگر تمام دنیا به یکدیگر راست بگویند، مشکلی برای کسی پیش نخواهد آمد.

مایه و سرچشمه اولیّه راستگویی ایمان به خدا و سالم بودن قلب از شوائب شرك و رذایل اخلاقی است، لسان صدق که در آیات قرآن مجید مطرح است جز با ایمان و اتّکال به خدا قابل تحصیل نیست.

دروغگو یا بی ایمان است، یا ضعیف، یا ترسو، یا مزور و متقلّب و حيله گر.

راستی و راستگویی صفت انبیا و اولیای الهی است، اگر بخوای در آن صف

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 395

قرار بگیری زبان به راستی آراسته کن و از سخن غیر حق در تمام امور بپرهیز که راستان و راستگویان محبوب حضرت دوست و معشوق حضرت یارند و مقامشان هم چون مقام ملکوتیان ملکوتی است.

بیایید به حضرت حق و به تمام خلق در همه جهات، راست بگوییم و از این باب نجات به هیچ صورت روی برنگردانیم.

راستی و راستگویی سبب نورانیت دل و علت روشنایی جان و رساننده انسان به سرچشمه کمالات یعنی حضرت دوست است.

[وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا] «1».

و به آنان از رحمت خود بخشیدیم، و برای آنان [در میان مردم] نامی نیک و ستایشی والامرتبه قرار دادیم.

قرآن مجید در آیات متعددی به آنان که زبانشان با دل یکی نیست حملات سختی آورده و بر هویت وجودشان مارك نفاق زده است.

[يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ] «2».

با زبان هایشان چیزی می گویند که در دل هایشان نیست.

اهل صدق در روایات

مردمی که دارای زبان راستگو هستند اهل ایمان و صفا و اخلاصند و از گفتار درست و راست آنان پیداست که با حضرت دوست پیوندی عاشقانه دارند. از این جهت ائمه بزرگوار علیهم السلام در روایات و احادیثی که از خود به یادگار گذاشته‌اند مردم را

(1) - مریم (19): 50.

(2) - فتح (48): 11.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 396

به معاشرت با انسان‌های امین و راستگو تشویق کرده‌اند؛ زیرا امین و صادق القول منبع خیر و سرچشمه برکت و مایه رحمت و لطف است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا تَغْتَرُّوا بِصَلَاتِهِمْ وَلَا بِصِيَامِهِمْ، فَإِنَّ الرَّجُلَ لِيُفْلِحَ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ حَتَّىٰ لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ وَلَكِنْ اخْتَبَرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: به نماز خواندن و روزه گرفتن آن‌ها فریب نخورید، بسا که مرد به نماز و روزه انس گیرد که اگر آن را واخذ دچار هراس گردد، مردم را به راستگویی و امانت‌پردازی امتحان کنید.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكِيَ عَمَلُهُ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس زبانش زبان صدق است کردارش پاک است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كُونُوا دُعَاءَ لِلنَّاسِ بِالْخَيْرِ بَعْدَ السَّتِّكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْأَجْتِهَادَ وَالصَّدْقَ وَالْوَرَعَ «3».

و نیز آن حضرت فرمود: مبلّغ مردم باشید به کار خیر نه تنها با زبان بلکه سعی کنید از شما کوشش در راه خدا و راستی و پاکدامنی ببینند.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَحْسَنُ مِنَ الصَّدَقِ قَائِلُهُ وَخَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعِلُهُ «4».

- (1) - الکافی: 104 / 2، باب الصدق وأداء الأمانة، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 2 / 68، باب 60، حدیث 2.
- (2) - الکافی: 104 / 2، باب الصدق وأداء الأمانة، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 209 / 75، باب 23، حدیث 83.
- (3) - الکافی: 105 / 2، باب الصدق وأداء الأمانة، حدیث 10؛ وسائل الشیعة: 162 / 12، باب 108، حدیث 15955.
- (4) - مجموعة ورام: 75 / 2؛ بحار الأنوار: 9 / 68، باب 60، حدیث 14.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 397

و نیز آن جناب فرمود: بهتر از صدق، گوینده آن و بهتر از نیکی، انجام دهنده آن است.

صدق، نوری است که در عالم معنی می درخشد و به تمام باطن و ظاهر انسان روشنائی می بخشد، مانند آفتاب که هرچیزی که در سیطره آن است از او نور می گیرد و این نور دادن نقصان و ضعفی در آن منبع ایجاد نمی کند.

### عرفان اسلامی، ج 11، ص: 398

[وَالصَّادِقُ حَقًّا هُوَ الَّذِي يُصَدِّقُ كُلَّ كَاذِبٍ بِحَقِيقَةِ صِدْقٍ مَا لَدَيْهِ وَهُوَ الْمَعْنَى الَّذِي لَا يُسْمَعُ مَعَهُ سِوَاهُ أَوْ ضِدُّهُ مِثْلُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَدَّقَ ابْنُ لَيْسَ فِي كَذِبِهِ حِينَ أَقْسَمَ لَهُ كَاذِبًا لِعَدَمِ مَا بِهِ مِنَ الْكَذِبِ فِي آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَلَمْ يَجِدْ لَهُ عِزًّا] «1». وَلَئِنْ ابْنُ لَيْسَ ابْدَعَ شَيْئًا كَانَ أَوَّلَ مَنْ ابْدَعَهُ وَهُوَ غَيْرُ مَعْهُودٍ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا فَخَسِرَ هُوَ بِكَذِبِهِ عَلَى مَعْنَى لَمْ يَنْتَفِعْ مِنْ صِدْقِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى بَقَاءِ الْآبِدِ. وَافَادَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِتَصْدِيقِهِ كَذِبُهُ بِشَهَادَةِ الْمَلَائِكَةِ بِنَفْيِ عِزِّهِ عَمَّا يُضَادُّ عَهْدَهُ فِي الْحَقِيقَةِ عَلَى مَعْنَى لَمْ يَنْتَفِعْ مِنْ اصْطِفَائِهِ بِكَذِبِهِ شَيْئًا]

### نور صدق

به حقیقت کسی که آراسته به صدق است به مقتضای صدقش کذب و تقلب را در افراد کاذب ندیده و ظاهر اعمال آنان را حمل به صحت و صدق نموده، اظهارات آنان را تصدیق می نماید، آری، این همان نور صدق و حقیقت معناست که غیر از این از آن انتظاری نیست.

چنان که حضرت آدم ابلیس را در اظهار کذب او چون قسم خورد تصدیق نمود

(1) - طه (20): 115.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 399

و سخن او را باور کرد؛ زیرا در وجود آدم اثری از دروغ و تقلب نبود.

حضرت حق در سوره طه می فرماید:

ما با آدم عهد کرده و او را توجه دادیم ولی او فراموش کرد و ما برای او عزمی نیافتیم.

و ابلیس در اولین مرتبه این تقلب و خلاف را به کار برد و پیش از او کسی را سابقه این عمل در ظاهر و باطن نبوده است، پس او به خاطر همین خیانتش دچار خسارت شد و از پاکی و صفا و صدق و درستی آدم در جهت اغوا کردنش نفعی نبرد و وی را از حالت صدق و روحانیت به سبب دروغی که در جهت مخلد شدنش در بهشت اظهار کرد بیرون نبرد.

صفت صدق حضرت آدم را سودبخش و مفید واقع شد؛ زیرا او به خاطر صفا و صدق خویش، غیر راستی به خود راه نداد و خیال دروغ درباره ابلیس نکرد و کذب او را که در ظاهر صدق می نمود باور کرد.

این است که خدای تعالی فرمود: ما از آدم چیزی را که خلاف پیمان و برنامه او بوده ندیدیم و هرگز او قصد نافرمانی نداشت و از این لحاظ بود که به سبب حيله و دروغ ابلیس، از مقام برگزیدگی او چیزی کم نشد.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 400

[فَالصَّادِقُ صِفَةُ الصَّادِقِ، وَحَقِيقَةُ الصَّادِقِ مَا يَقْتَضِي تَرْكِيَةَ اللَّهِ لِعَبْدِهِ كَمَا ذَكَرَ عَنْ صِدْقِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْقِيَامَةِ بِسَبَبِ مَا أَشَارَ إِلَيْهِ مِنْ صِدْقِهِ وَهُوَ مِرْآةٌ لِلصَّادِقِينَ مِنْ رِجَالِ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ] «1»]

صفت صادق

صدق یکی از صفات عالی انسانی و ملکوتی است و این حقیقت الهیه در اثر تهذیب و تزکیه حاصل می شود و هم چنین حصول صدق موجب برائت و تزکیه انسان از سیئات و قبائح اعمال می شود، چنانکه حضرت عیسی در نتیجه ظهور صدق از جانب پروردگار عالم تزکیه و تبرئه شد و مورد ستایش قرار گرفت و آن حضرت آینه نشان دهنده صادقان از امت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

خداوند متعال می فرماید:

در روز جزا صادقین از صدق خود بهره می گیرند.

و صدق به هر اندازه که در وجود آدمی برقرار و ثابت گردد، به همان اندازه تزکیه و پاکی بیاید.

### (1) - مائده (5): 119.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 401

[وَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الصَّدْقُ سَيْفُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَسَمَائِهِ إِنَّمَا أَهْوَى بِهِ نَفَذَ، فَإِذَا ارْدَتْ أَنْ تَعْلَمَ صَادِقٌ أَنْتَ أَمْ كَاذِبٌ فَأَنْظُرْ فِي قَصْدِ مَعْنَاكَ وَعَوْرِ دَعْوَاكَ وَعَبِيرُهُمَا يَقْسُطَانِ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَأَنَّكَ فِي الْقِيَامَةِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ] «1» فَإِذَا اعْتَدَلَ مَعْنَاكَ بِدَعْوَاكَ ثَبَتَ لَكَ الصَّدْقُ. وَادْنِ حَدَّ الصَّدْقِ أَنْ لَا يُخَالِفَ اللِّسَانُ الْقَلْبَ وَلَا الْقَلْبُ اللِّسَانَ. وَمَثَلُ الصَّادِقِ الْمُصَوِّفِ بِمَا ذَكَرْنَا كَمَثَلِ النَّازِعِ رُوحَهُ أَنْ لَمْ تَنْرَعْ فَمَاذَا يَصْنَعُ؟!]

میزان صدق

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

صدق، شمشیر برنده ای است که با عنایت حق در بندگان خاصش ظهور می کند و این شمشیر به هر موردی که فرود آید از آسمان گرفته تا زمین نافذ و قاطع خواهد بود.

هرگاه بخواهی بدانی که از صادقانی یا از کاذبان باید با کمال دقت در باطن و رفتار و کردار خود تحقیق و رسیدگی کنی و قلب و ظواهر خود را به میزان عدل

## (1) - اعراف (7): 8.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 402

الهی که قرآن و پیامبر و ائمه علیهم السلام هستند بررسی نموده و بی طرفانه به قوانین الهی عرضه بداری، گویی که در پیشگاه عدل الهی حاضر شده‌ای در معرض سنجش یوم القیامه قرار گرفته‌ای، خداوند متعال می‌فرماید:

مردم در روز جزا به میزان حق سنجیده می‌شوند، پس هرکس میزان او سنگین‌تر باشد رستگار است «1».

چون برنامه معنوی تو از جهت افکار و عقاید و اخلاق روی عدالت و درستی و صحت قرار داشته باشد و ادعای تو طبق باطن و معنویت صورت پیدا کند مقام صدق برای تو ثابت است و این کمترین مرتبه صدق است که بین زبان و قلب کمترین مخالفتی نباشد.

شخص صادق به این طریقی که ذکر شد مانند آدم محتضر است و شخص محتضر خواه و ناخواه روی به عالم معنی کرده و از جهان ماده و صورت گذشته، هم چنین شخص صادق در همه احوال و اقوال و افکار خود صددرصد از صدق و درستی پیروی کرده و از تظاهر و اختلاف و دعوا و هوسرانی‌های مردم گذشت خواهد کرد.

## کمال صدق

ملا عبدالرزاق لاهیجی می‌گوید:

باید دانست که کمال صدق حاصل نمی‌شود در آدمی مگر به وجود چهار صدق:

اول: صدق زبان که هرچه گوید و هر خبر که دهد خواه با خدا و خواه با خلق و خواه از ماضی و خواه از مستقبل راست گوید و به هرچه گوید و خبر دهد صادق

## (1) - اعراف (7): 8؛ «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 403

باشد، پس بنابراین با وجود میل به دنیا و رغبت به دنیا، در گفتن:

[وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ] «1».

من به دور از انحراف و با قلبی حق‌گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، متوجه کردم.

و گفتن:

[إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ] «2».

[پروردگارا!] تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌خواهیم.

و امثال این‌ها از ادعیه و آیات کاذب خواهد بود.

**دوم:** صدق نیت است یعنی صدق حقیقی و راستی و درستی و تحقیقی مقتضی آن است که در نیت هر فعل طاعت و عبادت، غیر خدا ملحوظ نباشد و به تقرّب حضرت باری غیر او را دخیل نکند و الا در آن نیت کاذب خواهد بود.

**سوم:** صدق عزم است یعنی عزمش آن باشد که اگر ولایت ناحیه به او رجوع شود عدالت کند و اگر صاحب ثروت و تمّول شود به ضعفا و اهل حاجت احسان نماید و اگر در قضا و ولایت ناحیه و تدریس مدرسه اوّلی از خود یابد ولایت و تدریس به او رجوع کند.

**چهارم:** صدق مقامات است یعنی در هر مقام از مقامات ستّ که زهد است و محبّت و توکل و خوف و رجا و رضا، حقیقت آن مقام را طلب کند و به مرتبه ضعیف آن راضی نشود و در هر مقام از مقامات مذکوره کامل باشد و اگر به خلاف آن باشد و به مرتبه ناقص این مراتب راضی شود کاذب خواهد بود نه صادق.

---

(1) - انعام (6): 79.

(2) - فاتحه (1): 5.

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 412

خطبه حضرت زهرا علیها السلام به نقل از سید ابن طاووس 227

حیات مادی در نظر حضرت زهرا علیها السلام 231

باب 69 در شناخت ائمه طاهرین علیهم السلام

امامت و ولایت امامت و ولایت در کلام امام رضا علیه السلام 242

238 (233 - 296)

شیعه در اسلام 245

راسخون در علم 246

امامت و ولایت در کلام امام سجاد علیه السلام 249

خلافت بلا فصل امیر مؤمنان علی علیه السلام 258

اسناد حدیث غدیر نزد بزرگان اهل سنت 269

مورخان اهل سنت 269

محدثان 270

مفسران، عقاید شناسان و سایر دانشمندان 273

اسناد حدیث غدیر نزد بزرگان شیعه 274

ترجمه خطبه شقشقیه 276

فروغی از شخصیت حضرت مولی الموحدين علیه السلام 281

زاهدترین انسان تاریخ پس از پیامبر 285

پیراهن امام علی علیه السلام 285

غذای امام علی علیه السلام 286

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 413

امام علی علیه السلام و خیاط 288

شمشیر امام علی علیه السلام 288

بیت المال و امام علی علیه السلام 289

اطعام امام علی علیه السلام 289

انفاق امام علی علیه السلام 291

علم امام علی علیه السلام 292

باب 70

در بیان حرمت مسلمانان

(297 - 318)

حرمت مسلمان 300

اجلال ذی القربی 302

تکفیر مسلمان 303

حرمت مسلمان در روایات 304

حق مؤمن بر مؤمن 308

شیعه واقعی 309

شاد کردن مؤمن 312

روا کردن حاجت مسلمان 313

شبیه ترین مردم به پیغمبر 315

عشرت با مردم 315

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 414

باب 71

در نیکویی به پدر و مادر

(319 - 344)

نیکی به پدر و مادر 322

حقوق پدر و مادر در قرآن 326

حقوق پدر و مادر در روایات 330

حق جهاد یا حق مادر 330

داستان جریح و مادر او 331

خشنودی حق در خشنودی مادر 334

سخنی جان دادن 334

پدر و مادر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله 335

حقوق پدر و مادر در کلام علامه مجلسی رحمه الله 338

سبب قطع پا 339

آیین اسلام و ترسا در خدمت به مادر 339

حقوق فرزندان بر پدر و مادر 341

باب 72

در بیان موعظه و پند

(345 - 372)

حقیقت تبلیغ و موعظه 349

تبلیغ انبیا علیهم السلام 350

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 415

تبلیغ اولیای الهی 351

فداکاری ابن سکیت 352

ارزش وعظ و تبلیغ 355

تبلیغ محدث قمی 355

نالہ پاک شیخ جعفر کاشف الغطا 357

بیداری مردم در تبلیغ 358

موعظه میرزا مهدی اصفهانی 360

تظاهر به طهارت باطن 362

متّعظ مستعد 364

پند گرفتن از حیوان 365

وعظی از فقیه خراسانی 366

مجالست و رفاقت 369

خصلت‌های رفیق و همنشین 370

باب 73

در وصایا

(373 - 382)

با ارزش‌ترین وصایا 377

سفارش به تقوا 380

عرفان اسلامی، ج 11، ص: 416

باب 74

در صدق

(383 - 401)

حقیقت صدق 387

اهل صدق در قرآن 388

صدق در ایمان 390

صدق در عمل 392

صدق در گفتار 394

اهل صدق در روایات 395

نور صدق 398

صفت صادق 400

میزان صدق 401

کمال صدق 402

فهرست مطالب 405

